

مارکسیست - لنینیست ها و مشی چریکی

سیامک زعیم

مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی

سیامک زعیم

عنوان: مارکسیست - لنینیست ها و مشی چریکی
ناشر: حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)
چاپ اول، تیر ۱۳۵۲ - سازمان انقلابیون کمونیست (م ل)
چاپ دوم، زمستان ۱۳۹۳
آدرس تارنما: www.cpimlm.com

در معرفی این نوشته

به مناسبت سی و سومین سالگرد قیام آمل و گرامیداشت خاطره رفیق جانباخته سیامک زعیم اقدام به انتشار مجدد یک اثر مهم وی می‌کنیم.

«مارکسیست - لنینیست ها و مشی چریکی» نخستین بار در تیر ماه ۱۳۵۲ توسط سازمان انقلابیون کمونیست (م ل) منتشر شد.

به جز افزودن چند کلمه احتمالا جا افتاده هیچ تغییری در تایپ مجدد جزوه «مارکسیست - لنینیست ها و مشی چریکی» صورت نگرفته، تنها برخی نشانه گذاری ها و فاصله گذاری های میان کلمات ترکیبی عوض شده تا خواندن متن برای خواننده امروزی سهل‌تر گردد.

رفیق سیامک در متن خویش نقل قول های مختلفی به ویژه از دو کتاب «انقلاب در انقلاب» اثر رژی دبره و «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک - تحلیلی از جامعه ایران» اثر رفیق مسعود احمدزاده آورده است. از آنجایی که نسخه‌های مختلفی از این دو اثر به چاپ رسیده، و مشخص نیست که کدام نسخه چاپی مورد استناد رفیق سیامک قرار گرفته، ما تغییری در شماره صفحات آثار رجوع داده شده انجام ندادیم.

رفیق سیامک از ابتدای تشکیل سازمان انقلابیون کمونیست (م ل) عهده دار انتشار نشریه کمونیست بود که از شهریور ۱۳۴۹ تا شهریور ۱۳۵۵، در مجموع ۲۸ شماره همراه با ضمائم منتشر شده است. اغلب سرمقاله‌های نشریه "کمونیست" و آثار مهم تئوریک آن دوره سازمان به قلم اوست. با تشکیل «اتحادیه کمونیستهای ایران» که از «وحدت سازمان انقلابیون کمونیست (م ل)» و «گروه پویا» به مسئولیت رفیق حسین ریاحی تشکیل شده بود، رفیق سیامک عهده دار نشر «حقیقت» شد. انتشار این دوره از نشریه از مهر ۱۳۵۵ آغاز شد و تا اردیبهشت سال ۱۳۶۱ ادامه یافت و به شماره ۱۵۹ رسید. اغلب سرمقاله‌ها و مقالات مهم این نشریه نیز به قلم این رفیق است. (مجموعه تقریبا کامل این‌ها در تارنمای ما قابل دسترس است.)

پیشاپیش روشن است که جزوه حاضر مانند سایر اسناد آن مقطع، مهر زمانه بر خود

دارد و در آن برخی مواضع و تحلیل‌ها به چشم می‌خورد که بازتاب پاره‌ای نظرات و گرایش‌های نادرست موجود در میان کمونیست‌های آن دوران است که بعدها در سطح جنبش بین‌المللی کمونیستی و مشخصاً از سوی تشکیلات ما مورد جمع‌بندی و نقد قرار گرفت.

امیدواریم که در فرصت‌های آتی بتوانیم کلیه نوشته‌های مهم این رفیق گرانقدر و رهبر کمونیست برجسته را در مجموعه‌ای گرد آوریم. از این رو از کلیه کسانی که اطلاعات خاص و دقیقی از نوشتارهای او دارند می‌خواهیم ما را مطلع سازند. فزون بر این از رفقا و دوستان قدیمی و نزدیک سیامک که احتمالاً نامه، اشعار و یادداشتهایی از وی دارند، تقاضا داریم که نسخه‌ای از آن را به منظور انتشار در اختیار ما قرار دهند.

حزب کمونیست ایران (م ل م) - زمستان ۱۳۹۳

مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی

در شماره ۵ نشریه «باختر امروز» مقاله‌ای است که برخورد به آن برای ما جدی است و برای هر مارکسیست - لنینیست و هر انقلابی باید جدی باشد. نویسندگان مقاله مزبور تحت عنوان «از سیاهکل تا امروز» بنا به گفته خودشان در سرآغاز مقاله خواسته‌اند «یک بار دیگر روند مبارزات در این دو سال نقادانه مورد بررسی قرار گیرد.» به نظر ما نیز "بررسی و برخورد نقادانه به این روند" که همانا روند جنبش چریکی ایران است، کار مفیدی بوده و میتواند به تجربه‌اندوزی جنبش ما برای دستیابی به تئوری پیشرو و راه صحیح یاری رساند. لیکن «باختر امروز» اگرچه چنین نیتی را در سرآغاز مقاله‌اش مطرح کرده، عملاً به کار دیگری برخاسته است. آنچه در مقاله «از سیاهکل تا امروز» می‌خوانیم، به غیر از شرح و بررسی ناقص و گاه غلطی از دوره ده بیست ساله جنبش در ایران و یک ردیف جمله‌سازی‌های بی‌پایه در اثبات و توجیه مشی ایدئولوژیکی و عملی جنبش چریکی، کنایه‌زنی و حملات غیر اصولی و نسبت‌های بی‌اساسی است به مارکسیست - لنینیست‌های ایران و به انقلابیونی که با این مشی مخالف‌اند. در سراسر مقاله جز این (که واقعاً جنبه حمله‌ای دارد)، نقد دیگری نیافتیم. به نظر «باختر امروز» برخورد انتقادی مارکسیست - لنینیست‌ها به مشی چریکی ناصحیح و بر پایه «تئوری‌بافی و سفسطه» و مبارزه ایدئولوژیکی‌ای که بر سر این مشی در داخل و خارج ایران جریان داشته و دارد، ارتجاعی و همان کاری است "که ارتجاع خواستار آن است". به‌زعم نویسندگان این نشریه، ما و سایر مارکسیست - لنینیست‌های واقعی و انقلابیون ایران «مورد استفاده تبلیغات رژیم قرار گرفته‌اند». این اتهامات و حمله‌سازی‌های ظاهراً مرعوب‌کننده، در حقیقت نکته اصلی و پیام مقاله را تشکیل می‌دهد.

«باختر امروز» در انتهای مقاله‌اش این‌گونه جمع‌بندی می‌کند: «طیف مخالفین مبارزات مسلحانه در ایران "طیف وسیعی است". این طیف از مخالفین مغرض مبارزات داخل کشور تا منتقدین این مبارزات را در بر می‌گیرد. مخالفین مغرض که با تحریف از

هدف‌ها و نوشته‌ها با متد جعلِ جملات آغاز می‌کنند، به رد و نفی کامل مبارزاتِ داخل کشور می‌رسند و با اصطلاحاتی مانند آنچه که رژیم در مورد مبارزان مورد استفاده قرار می‌دهد، می‌خواهند این مبارزات را آلوده کنند. مخالفینِ دیگر یا با تعریف از انقلابی بودنِ چریک‌ها آغاز می‌کنند و برای قربانی شدنِ آنان دلسوزی می‌نمایند و یا با دادنِ نسبت‌هایی مانند "برانگیختنِ توده با مبارزه مسلحانه"، "جنگ توده ای، نه جنگ چریکی" و غیره می‌خواهند اصلِ مسئله را نفی کنند. در جواب به این افراد باید گفت که در ابتدا نوشته‌های چریک‌ها را با دقت مورد مطالعه قرار دهند و ثانیاً در تحلیل‌های خود باید به این سؤال جواب بدهند که آیا عملیاتِ مسلحانه اساساً برای رسیدن به هدف‌هایی که بازگو کردیم و در شرایطِ امروزِ ایران و در مرحله تدارک، انقلابی است یا ارتجاعی؟ ما از شرایطِ مشخص و از تجربیاتِ چند ساله مبارزه مخفی در داخل ایران صحبت می‌کنیم و نه از شرایطِ چین و شوروی. ثالثاً وظیفه عناصر، گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی و مترقی مارکسیستی و غیر مارکسیستی در این مرحله و در برخورد به مبارزات درون کشور چگونه باید باشد؟ انتقاد به مبارزاتِ ایران به‌عنوان کارِ عمده یا دفاع از آن و حمله به رژیم شاه؟ آیا می‌شود خود را هرچند صمیمی پشتِ سپرِ انتقاد، مخفی ساخت و در شرایطِ امروز حمله به مبارزین انقلابی را آغاز کرد؟ آیا این سیاست و ادامه آن، ارتجاعی به معنای دقیق کلمه تحت هر شعار و یا ابرازاتِ دلسوزانه‌ای که صورت گیرد نیست؟ کسانی که این‌همه در حرف دم از مبارزات و وابستگی خود به نظریات و تحلیل‌های جهان‌شمول انقلابی می‌زنند تاریخ این مبارزات و موضع‌گیری انقلابیونِ راستین را حتی در زمانی که منقدانه با یک جریانِ انقلابی رویه‌رو بودند، نمی‌شناسند.» (تأکید از «باختر امروز»)

«افرادی که امروز با شعارِ برخوردِ علمی و انقلابی همان کاری را میکنند که ارتجاع

خواستار آن است، در این سیاست خود مورد استفاده تبلیغاتِ رژیم قرار گرفته‌اند.»

ما درست نمی‌دانیم در این "طیف وسیعی" که «باختر امروز» ترسیم کرده است جزء کدام دسته از "مخالفین مبارزات مسلحانه" هستیم: جزء مخالفین "معرض" یا مخالفین "دلسوز"؟ «باختر امروز» به خود زحمت این را نداده است که این دو دسته مخالفین از هم

بازشناساند و برای خواننده‌اش روشن کند که کیانند. این در ابهام‌گذاران خواننده و ذکر جملات ناروشن و باز برای تعبیرات مختلف، بدون کوچک‌ترین اتخاذ سند، برای چیست؟ مغرضین کیانند و دلسوزان کدامند؟ منظور از "مخالفین مبارزات مسلحانه در ایران"، مخالفین عملیات چریکی به مفهوم خاص کلمه است یا مخالفین مبارزه مسلحانه به‌مثابه یک اصل و وظیفه مبرم؟ آیا مغرضینی که "با تحریف از هدف‌ها و نوشته‌ها با متد جعل جملات آغاز می‌کنند" همان رویونیست‌ها هستند یا آن‌که مارکسیست - لنینیست‌ها هم جزء آنان هستند؟ رویونیست‌های حزب توده در عموم ترهاتی که علیه مبارزین انقلابی و چریک‌های ایران نوشته‌اند، سالوسانه "برای قربانی شدن آنان دلسوزی می‌نمایند." آیا منظور «باختر» از مخالفین "دلسوز"، رویونیست‌های حزب توده را نیز در بر می‌گیرد؟ احتمالاً نسبت "برانگیختن توده با مبارزه مسلحانه" از عنوان مقاله ما در شماره ۱۱ کمونیست ("آیا با عملیات چریکی می‌توان توده را به مبارزه مسلحانه برانگیخت؟") کسب شده است و عبارت "جنگ توده‌ای نه جنگ چریکی" از سازمان دیگری. اگر ما درست این معما را حل کرده باشیم، قاعدتاً ما جزء دسته "دلسوزان" باید طبقه‌بندی شده باشیم. به هر حال، بسته به لطف خواننده است که کی را کجای این طیف وسیع بگذارد. باری، ما معتقد به وضع زیرین هستیم:

مشی چریکی شهری به‌مثابه یک مشی ایدئولوژیکی و شیوه عمل، تا آنجا که به‌عنوان گرایش در نهضت کمونیستی و کارگری حاضر طرح شده است، از دو جانب کاملاً متضاد با مخالفت مواجه گردیده است: از جانب رویونیست‌های حزب توده، و از جانب مارکسیست - لنینیست‌های ایران. مخالفت این دو گروه با این مشی از بیخ و بن از مواضع و بر پایه اصول متضادی صورت گرفته و به هیچ وجه یک طیف را تشکیل نمی‌دهند. قرار دادن این دو در یک طیف، یعنی عدم تفکیک رویونیسم از مارکسیسم - لنینیسم، ناشی از گمراهی و آشفتگی فکری است و نتیجه‌ای جز مشوب ساختن اذهان نخواهد داشت. روشن است که عناصر و گروه‌های ضد رویونیست، که مجموعاً و در کل به‌عنوان جنبش مارکسیستی - لنینیستی در اینجا مورد نظرند، به علت تمایلات

ایدئولوژیکی و گرایش‌های مختلفِ درون آنان، بر سر بسیاری از مسائل جنبش ما دارای وحدت نظر و وحدت برخورد نیستند. منطقی است و یک واقعیت است که در میان عناصر و گروه‌های مزبور، مبارزه ایدئولوژیکی با مشی چریکی عملاً از یک نقطه نظر مشترک و با یک برخورد واحد صورت نمی‌گیرد. در ضمن، یادآوری می‌کنیم که بررسی و انتقاد از مشی چریکی در میان مارکسیست - لنینیست‌ها، تا آنجا که این گرایش ایدئولوژیکی در نهضت کمونیستی و کارگری مطرح شده و به عنوان یک نقطه نظر مارکسیستی ارائه می‌شود، در درجه اول، مورد نظر می‌باشد. بحث و مجادله ایدئولوژیکی ما با «باختر امروز» نیز، بیشتر، تا آنجا که این تشریح راه پیش پای مارکسیست - لنینیست‌های ایران می‌گذارد و آنان را مورد بازخواست قرار می‌دهد، پیش آمده است. به هر حال، آنچه در اینجا مورد توجه ماست، نشان دادن تضاد میان مشی چریکی با مارکسیسم - لنینیسم بر اساس یک برخورد صادقانه ولی صریح و روشن، کوشش برای باز نمودن آن به مثابه یک انحراف در نهضت مارکسیستی - لنینیستی کنونی است. در این رابطه، می‌باید میان اصول و دیدگاه رویزیونیستی و اصول و دیدگاه نهضت مارکسیستی - لنینیستی نیز دقیقاً و بدون اختلاط آن دو با هم، مرزبندی کرد.

(۱)

رویزیونیست‌های حزب توده چه می‌گویند و ما چه می‌گوئیم؟ اختلاف این دو بر سر مشی چریکی چیست؟ ما در مقاله «آیا با عملیات چریکی میتوان توده را به مبارزه مسلحانه برانگیخت؟» نوشتیم: «کوچکترین تردیدی نباید داشت که قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه، همچنان که مبارزین چریک مطرح می‌سازند، یگانه راه پیروزی نهایی خلق‌های ما بر حکومت خائن شاه و امپریالیسم و استقرار حاکمیت ملی است. رویزیونیست‌های حزب توده که میکوشند با بهره‌برداری از مشکلات موقتی نهضت انقلابی و مارکسیستی - لنینیستی کنونی، به راه انقلاب مسلحانه تاخته و با پراکندن آیه یأس و بدبینی، ترهات رفرمیستی و سازش‌کارانه خود را به خورد مردم دهند، بیهوده فکر خود را می‌سایند، زیرا

که نهضت کنونی راه اصلی خود را سال‌هاست انتخاب کرده است و اگر مشکل و اختلافی در درون نهضت است، بر سر برداشت از نفس امر و چگونگی شروع و پیشبرد آن است و نه خود امر.» (کمونیست - شماره ۱۱) در حقیقت، رویزونیست‌ها در مبارزه‌شان با جنبش چریکی حاضر، با مشی مبارزه مسلحانه به‌مثابه راه انقلاب ایران است که مبارزه می‌کنند و خواهان تخطئه این مشی، کاستن اعتبار آن در نزد مبارزین و توده‌های مردم و جا انداختن رفرمیسم می‌باشند. این موضوع از این لحاظ برای ایشان دارای اهمیت است که به حیات حزب توده و موجودیت سیاسی آن بستگی تام دارد. راه مبارزه مسلحانه و به‌کاربرد آن در ایران به‌مثابه راه حل عمده مشکلات و تضادهای حاد طبقاتی و ملی جامعه، اولین و اساسی (اگر نگوئیم اساسی‌ترین) مسائل مورد اختلاف میان مارکسیست - لنینیست‌ها و رویزونیست‌های ایران و محکی برای سنجش و تمیز این دو گروه از هم بوده است. خود این گروه رویزونیست در آن دوران این‌گونه اعتراف می‌کرد: «مرسوم شده است که بعضی‌ها قبول راه مسالمت‌آمیز انقلاب را یک گناه غیر قابل بخشایش و یک انحراف آشکار از مارکسیسم تلقی کنند. ... این‌ها می‌خواهند با توسل به شعار "انقلاب قهرآمیز" میان خود و ما خط فاصل بکشند. عیب ندارد، حزب ما از هر خط فاصلی میان خود و آنچه که با دانش مارکسیسم - لنینیسم منطبق نیست خوشحال می‌شود. ... این‌ها این‌طور وانمود می‌کنند که گویا قبول "راه مسالمت‌آمیز" دست کشیدن از مبارزه انقلابی، تسلیم‌طلبی، پاسیفیسم و در یک جمله دست‌کشیدن از انقلاب است. این یک تحریف آشکار است.» ("دنیا" - بهار ۱۳۴۵ - ص ۲۰) به عبارت دیگر، حتی خود رویزونیست‌ها نیز معترف‌اند که شعار انقلاب قهرآمیز، خط فاصلی میان آنان و مارکسیست - لنینیست‌ها است، و این‌که، راه مسالمت‌آمیز برای رویزونیست‌ها دست‌کشیدن از انقلاب را معنی نمی‌دهد. حال آن‌که، مارکسیست - لنینیست‌ها راه مسالمت‌آمیز را به‌عنوان راه حل اصلی تضادهای طبقاتی و ملی در جامعه ما به‌درستی رد می‌کردند و هنوز هم می‌کنند.

ولی در ابتدای کار، در همان زمانی که بر سر راه انقلاب، میان مارکسیست - لنینیست‌ها و رویزونیست‌های معاصر مرزبندی می‌شد، دو برداشت و دو درک متفاوت

از مبارزه مسلحانه با هم همزیستی می‌نمود. این وضع نه تنها در کشور ما، بلکه در سراسر جهان حکم‌فرما بود. مسئله را در این حد بدین صورت می‌توان فرموله ساخت: دست‌زدن به مبارزه مسلحانه توسط گروه‌های روشنفکری، به مقصود آن‌که مردم از لحاظ سیاسی و سازمانی به حرکت افتند و در جهت تسخیر قدرت حاکمه قدم بردارند؛ یا بالعکس، این گروه‌ها موجبات آگاهی سیاسی و سازمانیابی مردم را فراهم کرده و مردم را هدایت کنند تا در عمل به لزوم تسخیر قدرت حاکمه پی برده و به خاطر آن به مبارزه مسلحانه دست زنند. آیا گروه‌های مزبور خلق را آماده کنند تا خود به مبارزه برخیزد، یا خود به مبارزه مسلحانه برخیزند تا خلق آماده شود؟ تدارک سیاسی یا تدارک نظامی؟ کدامیک مقدم‌اند؟ تفکیک این دو برداشت و در نتیجه دو شیوه عمل متفاوت و متضاد به‌عنوان "راه چین" و "راه کوبا" مصطلح گردید، حال آن‌که چیزی نبوده و نیست مگر تضاد میان مارکسیسم - لنینیسم با یک انحراف، انحرافی که در جمیع جهات خویش (و نه فقط بر سر درک از مبارزه مسلحانه) در زمان ما نام کاستریسم به خود گرفته است.

فیدل کاسترو می‌گفت: «وجود ایده‌ها در تعداد بسنده‌ای از انسان‌ها برای دست‌زدن به عمل انقلابی کافی بود و از طریق این عمل، توده‌ها به این ایده‌ها جلب شدند و این آگاهی را به‌دست آوردند.» ("نخستین کنفرانس سازمان همبستگی آمریکای لاتین - اوت ۱۹۶۷" ص ۱۴۲ - به فرانسه) منظور فیدل کاسترو از عمل انقلابی چیزی مگر عملیات چریکی یک گروه از افراد متعهد و مصمم نبود، همان چیزی که در میهن ما به‌عنوان "اعمال قدرت انقلابی" یا "عمل مسلحانه" مصطلح شده است. بدین‌سان، برای او، عمل انقلابیون در انجام یک ردیف عملیات مسلحانه خلاصه می‌شود؛ زیرا به دنبال این کار، توده‌ها آگاهی لازم را به‌دست می‌آورند و به راه انقلاب کشیده می‌شوند. بنا بر این منطقی است که انتقال آگاهی مارکسیستی - لنینیستی به طبقه کارگر، مبارزه ایدئولوژیکی علیه رویزیونیسم و ایدئولوژی‌های غیر پرولتری و آگاهانیدن خلق به شرایط و موقع خویش در جامعه و به ضرورت سرنگونی قهری طبقات حاکم، دیگر مطرح نیست. "عمل انقلابی" تمام این وظایف را به‌خودی خود انجام می‌دهد. بی‌خود نیست که کاستریست‌ها به مبارزه

ایدئولوژیکی به‌طور اعم و به مبارزه ایدئولوژیکی علیه رویونیسم به‌طور اخص بهایی نمی‌دهند و به ترویج و تبلیغ سیاسی در بین طبقه کارگر و خلق و بسیج سیاسی و عملی آنان ارزش نمی‌گذارند. بدین‌سان، در حالی که گروه‌هایی از روشنفکران انقلابی و مارکسیست به تدارک فنی و عملی و بعد، دست‌زدن به عملیات مسلحانه چریکی تشویق می‌شوند، توده‌های کارگری و خلق که هنوز آمادگی سیاسی و سازمانی لازم را نیافته و در عمل به ضرورت این کار پی نبرده‌اند، به دست هادیان ناصالح سپرده شده و در برابر تبلیغات و تلقینات ارتجاعی، رفرمیستی و رویونیستی رها می‌گردند. بدین ترتیب، به درجه‌ای که انقلابیون به بسیج مبارزه جداگانه خود ادامه می‌دهند، از توده‌ها به دور می‌افتند. آن می‌شود که مبارزه منفرد انقلابیون علیه حکومت در نتیجه جدایی از توده‌ها و بدون پشتوانه توده‌ای سرانجام به شکست منتهی می‌گردد و عملاً راه برای آن مخالفین مرجع و رفرمیستی که عمل انقلابیون را تخطئه کرده‌اند و بیهودگی آن‌را در بین توده‌ها ترویج نموده‌اند، باز می‌گردد.

به‌علاوه، همان تقدم جنبه نظامی و به‌اصطلاح عملی مبارزه بر سیاست و ایدئولوژی در فعالیت و مبارزه خارجی گروه چریک، خواهناخواه به تقدم نظام و فنون عمل بر سیاست و ایدئولوژی در داخل گروه منجر می‌گردد. برنامه و عملیات نظامی مبنای اصلی وحدت است؛ و اگر گروهی بر این اساس به وجود نیامده باشد و بلکه در گذشته خود به یک تجانس و وحدت تئوریکی رسیده باشد، با قبول و پیشرفت در این راه خواهناخواه به‌تدریج به چنین وضعی خواهد رسید و به یک گروه نامتجانس از لحاظ ایدئولوژیکی بدل خواهد شد. بر این اساس، فرماندهی نظامی بر فرماندهی سیاسی تقدم یافته و مقتضیات عمل نظامی و معیارهای این عمل همه چیز را تعیین و دیکته می‌کند. بی‌خود نیست که کاستریست‌ها، با وجود آن‌که خود را بخشی از جنبش کمونیستی به حساب می‌آورند، به تشکیل و ساختمان گروه بر اساس مارکسیسم - لنینیسم و تربیت ایدئولوژیک اعضا و وحدت تئوریک و سیاسی گروه کم بها می‌دهند. کاسترو می‌گفت: «غیر ممکن است که انسانی با مأموریت انقلابی و خصوصیات و درک انقلابی، در راه انقلاب به مارکسیسم

نرسد. هر انقلابی واقعی و قاطع در این قاره به درک و برداشت اجتماعی مارکسیستی نائل خواهد شد.» ("نطق فیدل کاسترو در دانشگاه هاوانا" - ۱۳ مارس ۱۹۷۶ از کتاب «جنگ پارتیزانی در ونزوئلا» - به فارسی - ص ۲۴) به عبارت دیگر، مبارزه انقلابی افراد را صرف نظر از تربیت ایدئولوژیک، آموختن تئوری و موضع و خصوصیت طبقاتی، خودبه خود مارکسیست می‌کند. البته می‌توان گفت که در جریان مبارزه انقلابی، برای پاره‌ای از مبارزین، حقانیت مارکسیسم - لنینیسم اثبات می‌شود و بسیاری به این ایدئولوژی و راه جلب می‌گردند، لیکن این امر بدون کار ایدئولوژیکی و بدون ترویج و شناخت این تئوری غیر قابل تصور است. انقلابیون الجزایر در جریان انقلاب خود به مارکسیسم نرسیدند و گروه فرماندهی و پیشتاز آن به درک و برداشت اجتماعی مارکسیستی نائل نشد. در این باره مثال‌های فراوان می‌توان ذکر کرد. لیکن، آنچه به‌خصوص قابل توجه است این می‌باشد که فیدل کاسترو منظور خود را از "انقلابی واقعی و قاطع" روشن نمی‌کند، و گویی به مارکسیسم به‌عنوان چیزی جدا و مجرد از عمل انقلابی می‌نگرد؛ زیرا در حقیقت، واقعی‌ترین و قاطع‌ترین انقلابیون همانا مارکسیست - لنینیست‌ها هستند. این انقلابیون واقعی و قاطع، که کاسترو نام می‌برد، یا مارکسیست هستند یا نیستند؛ و اگر نیستند، یعنی اگر به ایدئولوژی و برداشت‌های غیرپرولتری و ضدپرولتری تعلق دارند، چگونه به‌صرف عمل انقلابی - که به‌ویژه در همان عملیات چریکی خلاصه می‌شود - به مارکسیست، به عنصر پرولتری تبدیل خواهند شد؟!

بر پایه چنین دیدگاه نادرستی است که کاستریست‌ها به آموختن تئوری، به تمیز دادن تئوری مارکسیستی - لنینیستی از "تئوری‌های" بیگانه، به مبارزه برای پالایش گروه‌ها و احزاب مارکسیستی - لنینیستی از ایدئولوژی‌های بورژوائی و خرده‌بورژوائی بهایی نمی‌دهند و این کار را "آکادمیک"، "حرف‌زدن" و "بحث‌های روشنفکرانه" و امثالهم می‌نامند. آنان چون خود به ایدئولوژی و تئوری به‌عنوان یک چیز تجریدی و محفوظه کتابخانه‌ها می‌نگرند، چون خود اهمیت و مصرف تئوری را فقط برای حرف‌زدن می‌دانند و چون درکشان از مبارزه برای اثبات حقانیت و به‌کار بستن تئوری، بحث‌های روشنفکرانه

است، این‌گونه نسبت‌ها را به کار می‌برند. بنا بر این عجیب نبود که هنگامی که مارکسیست - لنینیست‌ها به رهبری مائوتسهدون و انورخوجه مبارزهٔ ایدئولوژیکی بزرگی را علیه رویزیونیسمِ معاصرِ دارودستهٔ خروشچف و شرکاء برپا داشتند، فیدل کاسترو آن‌را "بیزانتینیسم" (ایرادگیری سفسطه‌جویانه و ملانقطی‌گری) و "شارلاتان‌گری آکادمیک" خواند، ("دوستگی در برابر دشمن هرگز استراتژی انقلابی و خردمندانه‌ای نبوده است") و تصفیۀ ایدئولوژیکی و سازمانی رویزیونیست‌ها را از جنبش جهانی کمونیستی و کارگری به‌عنوان "افتراق" و تفرقه‌جویی محکوم نمود. او درک نمی‌کرد که نبرد ایدئولوژیکی بزرگی که در کلیۀ کشورهای جهان جریان یافته، از تضادهای عینی و آشتی‌ناپذیری منشاء گرفته و تبلوری از مبارزهٔ پرولتاریا علیه بورژوازی است، که بدون حل این تضاد، بدون انتقاد و طرد رویزیونیسم، بدون پیراستن ایدئولوژی و سازمان پرولتاریا از نفوذ و رخنۀ بورژوازی، بدون احیاء مشی و سیاست انقلابی پرولتری که توسط رویزیونیست‌ها به زیر پای بورژوازی امپریالیست افکنده شده بود، پیروزی پرولتاریا و انقلاب جهانی غیر ممکن است، که در این نبرد تاریخی، اگرچه اکنون در سطح تئوریک مطرح شده است، سرنوشت عملی آتی انقلابیون جهان، سرنوشت پرولتاریا و خلق‌های زیر ستم در گرو می‌باشد. او توجه نداشت که برای جانب‌گیری با پرولتاریا، موضع‌گیری قاطع در برابر رویزیونیسم لازم است و باید از رویزیونیست‌ها کاملاً برید. با مرزبندی با اپورتونیسمِ راست فقط بر سر شیوۀ مبارزه و فقط به‌صرف اعتقاد به لزوم عمل نظامی در برابر مرتجعین، نمی‌توان بندهای ایدئولوژیکی خود را با رویزیونیست‌ها پاره کرد و در عمل و زندگی با آنان کاملاً قطع رابطه نمود. دیگر آن‌که باید تعیین کرد که مشی نظامی، مشی نظامی کدام طبقه است و از سیاست کدام طبقه پیروی می‌کند. کدام ایدئولوژی، راهنمای مبارزین است: آیا کمونیست‌ها بدون تصفیۀ ایدئولوژیکی رویزیونیسم، بدون مرزبندی یا ایدئولوژی‌های بورژوایی و خرده‌بورژوایی، بدون هدایت تئوری و سازمان پرولتری مبارزه کنند و بدین‌سان به مقام گروه‌های خرده‌بورژوا تنزل کنند، یا بالعکس؟

بر این پایه و با این درک بود که کاستریست‌ها در جریان مرزبندی ایدئولوژیک و

سازمانی با رویزیونیسم معاصر، مجاهدات مارکسیست - لنینیست‌های کشورهای مختلف را برای پیراستن احزاب پرولتری از ایدئولوژی و خط مشی رویزیونیستی و یا برای ایجاد احزاب نوینی بر اساس ایدئولوژی و خط مشی انقلابی پرولتاریا، تخطئه کردند. آنان این‌طور تبلیغ کردند که بریدن از احزاب رویزیونیستی رفرمیست در دست‌زدن به عمل نظامی خلاصه میشود، که دلیل رفرمیستی شدن احزاب کمونیست نه در رخنه ایدئولوژی و مشی بورژوایی به درون حزب بلکه در خود حزبیت پرولتاریا است، که حزب، "مطبوعات بازی" و "کنفرانس‌گذاری" است، که مجاهدت برای ایجاد احزاب مارکسیستی - لنینیستی، برای ایجاد ستاد سیاسی پرولتاریا چیزی جز تکرار اشتباهات گذشته و دوباره غرق شدن در کارهای رفرمیستی و طفره رفتن از مبارزه مسلحانه نیست، که "با حزب یا بدون حزب" باید انقلاب کرد و منظور این بود که انقلابیون در درجه اول به ساختن گروه‌های نظامی پرداخته و خود را، بدون هیچگونه تدارکی، بدون هیچگونه پیوندی با خلق، بدون مجاهدت برای ایجاد یک ستاد پرولتری جدید، به درون ماجراهای نظامی اندازند. آنان به‌جای حزب و ستاد سیاسی پرولتاریا که تمام پیشبرد مبارزه و پیروزی آن بدان بستگی داشته و تمام ابزارهای دیگر نبرد انقلابی تحت هدایت آن به‌کار افتند، چنین مطرح کردند «که چریک به‌مثابه جنین ارتش آزادی‌بخش، مؤثرترین شیوه برای به‌دست گرفتن و پیشبرد مبارزه انقلابی را در اکثر کشورهای ما تشکیل می‌دهد»، «که هدایت انقلاب، وجود یک فرماندهی سیاسی و نظامی واحد را به‌مثابه یک اصل سازمانی برای تضمین موفقیت خود ضرور می‌گرداند.» (از مصوبات "نخستین کنفرانس سازمان همبستگی آمریکای لاتین - اوت ۱۹۶۷" - به فرانسه) بدین‌سان، در حالی که مارکسیست - لنینیست‌ها در جریان تدارک مبارزه بزرگ خلق‌های خود، حلقه مرکزی فعالیت‌های خویش را ساختمان حزب پرولتاریا گذاردند، کاستریست‌ها جداگانه به تشکیل گروه‌های چریک و به‌اصطلاح ارتش‌های آزادی‌بخش همت گماردند و با تبلیغات خود عده‌ای از کمونیست‌ها را نیز به راه خویش جلب نمودند. آنان در زیر شعار "اتحاد عمل" و محکوم کردن "تفرقه و جدائی" عملاً در میان صفوف جنبش مارکسیستی - لنینیستی بسیاری از

کشورها اغتشاش به وجود آوردند و با تخطئه تئوری مارکسیستی و حزب، به امر ایجاد ستاد سیاسی پرولتاریا لطمه زدند.

بنا بر این، متوجه می‌شویم که همزیستی دو برداشت و دو درک متفاوت از مبارزه مسلحانه، که در ابتدای این بحث بدان اشاره کردیم، در حقیقت، همزیستی موقتی دو نقطه‌نظر ایدئولوژیک، دو برداشت از رویزیونیسم معاصر و وظایف انقلابیون در قبال انقلاب مردم میهن‌شان بود. رویزیونیست‌ها آن قدر خیانت کرده بودند، آن قدر به نفع بورژوازی و ارتجاع به فلج ساختن مجاهدات انقلابی خلق‌ها کوشیده بودند و فعالیت انقلابیون را به توجیهات ایدئولوژیکی و بندهای سازمانی مقید ساخته بودند، و به قدری در لجن‌زار رفرمیسم و پارلمانتاریسم بورژوایی و کثافت‌کاری‌های سیاسی معامله‌گرانه و سازش‌کارانه خودشان غرق شده بودند که دیگر حتی اعتبار تئوری مارکسیستی و حزب، اعتبار سنت‌های آزموده شده و انقلابی پرولتاریا، در نزد بسیاری از انقلابیون تنزل یافته بود. آنان با پنهان ساختن کثافت‌کاری‌های خود در زیر پرچم پرولتاریا و خیانت‌هایی که در پس این پرچم دائماً مرتکب می‌شدند، به این پرچم لجن پاشیدند و در میان توده‌های مردم به حقانیت و اصولیت آن شک و تردید به وجود آوردند. رشد و نفوذ نظرات خرده‌بورژوایی در جنبش‌های انقلابی و در صفوف جنبش کمونیستی، که به تئوری و حزب با خواری مینگرند و به فعالیت‌همه‌جانبه ترویجی، تبلیغی و سازمان‌دهی در میان مردم و بسیج جنبش‌های توده‌ای به عنوان کارهای غیرانقلابی و بی‌ثمر برخورد می‌کنند و برنامه کار را تا به سطح جنگ تن به تن گروه‌های پراکنده انقلابیون با حکومت تنزل می‌دهند، یکی از ثمرات این وضع بوده است. تجربه غم‌انگیز امریکای لاتین که گروه‌های انقلابیون بدون توجه به وضع اقتصادی، سیاسی و روانی جامعه، بدون اتکاء به خلق و بسیج سیاسی آنان، به عملیات نظامی و ترور فردی علیه طبقات حاکمه پرداختند، و فعالیت‌هایشان در برابر عدم واکنش مثبت توده‌هایی که به جای یاری به آمادگی ایدئولوژیکی و سازمانی‌شان به زیر تبلیغات ارتجاعی و رفرمیستی رها شده بودند، عملاً با شکست مواجه گشت، به خوبی نتایج حاصله وضع پیش آمده را بازگو می‌کند. به علاوه، به انقلابیون و کمونیست‌ها نشان

می‌دهد که یگانه راه، اتکاء و پافشاری بیشتر بر مارکسیسم - لنینیسم انقلابی، بر سنت‌های انقلابی و تئوری آزموده شده پرولتاریا و خلق‌ها است.

وقتی رویزیونیست‌ها به مبارزه پراکنده و منفرد انقلابیون و شکست‌های اجتناب‌ناپذیر گروه‌های چریک اشاره می‌کنند و آن‌ها را به‌عنوان تروریسم، بلانکیسم و آنارشیزم می‌گویند، قصد آنان در درجه اول کوبیدن اصل مارکسیستی - لنینیستی انقلاب مسلحانه است. آنان، این وضع را به‌مثابه دست‌آویزی جهت تخطئه و بی‌اعتبار ساختن تلاش‌های نهضت مارکسیست - لنینیستی، که به پیروی از مشی و راه مائوتسه‌دون، رویزیونیسم معاصر و تزهای مسالمت‌جویانه و سازش‌گرانه را بازشناخته و به طرد آن‌ها پرداختند، مورد سوءاستفاده قرار داده و در زیر پرده مبارزه با ماجراجوئی انقلابی و چپ‌روی به توجیه موقعیت ایدئولوژیکی و اپورتونیسم و رفرمیسم خود می‌کوشند. رویزیونیست‌ها خوب می‌دانند که گورِ آنان توسط نهضت مارکسیستی - لنینیستی، توسط مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دون است که کنده می‌شود و موجودیت سیاسی آنان در گرو نابودی این نهضت، نابودی این ایدئولوژی است. آنان هنگامی که اشتباهات انقلابیون را علم می‌کنند، برای شکست‌های گروه‌های انقلابی اشک تمساح می‌ریزند و تجربیات گروه‌های چریک را به رخ می‌کشند، لبه تیز حمله‌شان به نهضت مارکسیستی - لنینیستی حاضر و به‌ویژه علیه نفوذ و غلبه مشی و راه مارکسیستی - لنینیستی رفیق مائوتسه‌دون است. در این رابطه است که مثلاً رفیق گِرو، رهبر حزب کمونیست فیلیپین، برخورد اپورتونیستی یکی از تنورسین‌های رویزیونیست را که برای بی‌ثمر نشان دادن و تخطئه نبرد مسلحانه خلق فیلیپین به رهبری حزب کمونیست آن کشور، «از ناکامی آشکار ارنستو چه‌گوارا و رژی دبره در به‌کار بستن "مدل کوبا" به‌عنوان مدل جهان‌شمول برای انقلاب مافوق انقلاب چین سوءاستفاده می‌کرد و از آن برای اثبات و تقویت موضع رویزیونیستی خویش مدد می‌گرفت»، افشا می‌نماید. رفیق گِرو درباره این شخص می‌نویسد که «او با تکیه و اشاره به "ناکامی سازمان همبستگی آمریکای لاتین" (اولاس) در پیشبرد "مدل کوبا" و نیز راه گوارا و دبره در ماجرای بولیوی‌شان که به‌طور صحیح به وظایف ساختمان

حزب، ساختمان جبهه واحد و کار توده‌ای به‌مثابه پشتوانه لازم برای مبارزه مسلحانه برخورد نمی‌کردند می‌کوشید تا اپورتونیسیم راست خویش را توجیه کرده بیاراید.» (شماره مخصوص "انگ بیان" - ارگان حزب کمونیست فیلیپین - چاپ انگلیسی، ۱۵ ژوئن ۱۹۷۱ - ص ۱۱) همچنان‌که رویونیست‌ها با مشی اپورتونیستی و رفرمیسم خود به بی‌اعتبار ساختن مارکسیسم - لنینیسم و پرچم ظفرنمون پرولتاریا در نزد توده‌های مردم کوشیدند، اکنون نیز با سوءاستفاده از تشتت فکری در نهضت انقلابی و مارکسیستی - لنینیستی و گرفتاری آن با گرایش‌های ایدئولوژیکی خرده‌بورژوایی و اشتباهات کاستریستی و ماجراجویانه، به تخطئه این نهضت پرداخته و می‌کوشند تا بار دیگر پرچم ظفرنمون پرولتری آن را در نزد توده‌های خلق بی‌اعتبار نمایند.

اکنون می‌توان دید که مخالفت ما با "مشی چریکی" به‌مثابه یک انحراف در نهضت کمونیستی معاصر در میهن ما از یک نقطه نظر اصولی سرچشمه می‌گیرد و مبارزه بر سر دو مشی مارکسیستی و غیرمارکسیستی است. بررسی جریان نفوذ و رخنه ایده‌های خرده‌بورژوایی کاستریستی در بین روشنفکران انقلابی ایران و همزیستی موقتی آن با حرکت نوین نهضت کمونیستی در پروسه مرزبندی با اپورتونیسیم و رفرمیسم حزب توده و مبارزه اصولی علیه آن جهت پالودن ایدئولوژی و مشی پرولتری از عناصر بیگانه و پاسخ‌گویی صحیح به وظایف مقابل، از موضوعاتی است که در این دوره با سرنوشت نهضت ما و انقلاب میهن ما بستگی تام دارد. موضوع به قرار زیرین است:

(۲)

نهضت کمونیستی حاضر و حرکت نوین انقلابی در میان روشنفکران که با متلاشی شدن سازمان‌های حزب توده و سایر احزاب و گروه‌های سیاسی گذشته در دوران تثبیت موقتی رژیم کودتا تولد یافت، دارای خصوصیات و سیر رشد معینی بوده است. یکی از نتایج شکست نهضت بزرگ ملی شدن صنعت نفت و کامیابی موقت ارتجاع در سال ۱۳۳۲ متلاشی شدن سریع تشکیلات حزب توده و سایر سازمان‌های دموکراتیک و توده‌ای جنبش

بود. احزاب و سازمان‌های نهضت در آن دوران، به سبب ضعف‌های اساسی تئوریکی و فقدان نقشه و برنامه استراتژیکی و تاکتیکی صحیح و فقدان رهبری مورد نیاز، نتوانستند در شرایط تثبیت موقتی ارتجاع به یک عقب‌نشینی منظم و حساب‌شده دست بزنند. به دنبال شکست، تمام رشته‌ها یکی بعد از دیگری از هم پاره شده و سردرگمی عجیبی فراگرفت. پراکندگی مبارزین، از هم‌پاشیدگی و سرخوردگی بسیاری از ایشان از شکست بزرگی که دامن‌گیر نهضت خلق ما شده بود و پاشیدگی سریع نهضت و بقایای سازمانی آن را در برابر چشم خود می‌دیدند، به یک دوران سیر قهقرايي، سقوط ایدئولوژیکی و تئوریکی و فترت در عمل دامن زد و حتی، بی‌اعتمادی نسبت به بسیاری از دستاوردهای تجربی گذشته نهضت را سبب شد. بقایای احزاب جبهه ملی نیز تحت عنوان نهضت مقاومت ملی، تنها به‌مثابه یک سازمان رفرمیستی و بی‌شکل، توانست در سال‌های بحرانی ۱۳۴۲ - ۱۳۳۹ یکبار دیگر سر برآورد، تا آنگاه بنا بر عدم صلاحیت خود، به تلاشی کشیده شود. کوشش‌های بی‌پایه بعدی از جانب بقایای حزب توده و احزاب و گروه‌های جبهه ملی که در همان سال‌های فوق‌الذکر برای تجدید سازمان و وحدت درونی آنان انجام یافت، نتوانست به موفقیت بیانجامد و پس از دوره کوتاهی از موفقیت ظاهری با ناکامی مواجه گشت. این کوشش‌ها را در برگزاری پلنوم چهارم حزب توده و خط مشی و برنامه پیشنهادی نوین آن حزب از یک طرف، و گرد هم‌آیی بقایای احزاب و گروه‌های جبهه ملی برای ایجاد جبهه ملی سوم از طرف دیگر، می‌توان دریافت. اگرچه سال‌های ۱۳۴۲ - ۱۳۳۹، که دوره احیای موقتی مبارزه سیاسی و جنبش‌های خودبه‌خودی بود، به تلاش‌های احیاگرانه پیش‌گفته، مقداری دامن زد، لیکن در بطن آن، از همان ابتدا نطفه جریان متضادی بسته می‌شد: یعنی، گروه‌ها و محافل نوینی در جریان طرد اپورتونیسیم و شیوه و سبک کار مفتضح‌شده رهبران حزب توده و سایر احزاب و گروه‌های گذشته و رفرمیسم آنان، در جستجوی راه نوین مبارزه به وجود می‌آمدند. یک دوران نوین تدارک تئوریکی، سیاسی و سازمانی آغاز می‌گردید. این جریان متضاد، در حقیقت، بیان‌گر حرکت نوینی در دو سطح دموکراتیک و کمونیستی در میان مبارزین و رهروان

قدیم و تازموارد نهضت بود و در دو سطح ایدئولوژیکی و سازمانی روند جدیدی را به سمت ریشه‌ای‌تر شدن و اتخاذ مواضع قاطع‌تر و صریح‌تر و یا به اصطلاح چپ‌تر، در میان روشنفکران ترقی‌خواه ایران بازگو میکرد. در حالی که توده‌ای‌ها در جریان انتقاد و طرد اپورتونیسیم و رفرمیسم رهبری حزب، به‌خصوص در دوره اعتلای موقتی سال‌های ۱۳۴۲ - ۱۳۳۹ که هم عده‌ای از سرخوردگان سابق را به حرکت وا می‌داشت و هم با باطل در آمدن آخرین تکاپوی احزاب و سازمان‌های گذشته برای احیای مبارزات انتخاباتی و رفرمیستی سال‌های ۲۰ و اوایل ۳۰ بقایای توهّمات سابق را می‌زدود، به احیا و اتخاذ نقطه‌نظرهای لنینی می‌پرداختند، بسیاری از اعضای احزاب جبهه ملی نیز با بی‌ثمر دیدن فعالیت تحت عنوان جبهه دوم و بعد سوم به سمت مواضع رادیکال‌تر چپ و خرده‌بورژوازی انقلابی گرایش یافتند. گرایش گروه اخیر به رادیکالیسم با سرخوردگی از راه و روش گذشته مربوط می‌شد، راه و روشی که به‌خصوص در اقتضای انتخاباتی دوره بیستم مجلس و در شعارهای رفرمیستی و عقب‌افتاده از جانب رهبری جبهه تبلور یافت و واکنشی بود در برابر عدم قابلیت رهبری بسیار عقب‌مانده جبهه ملی در این سال‌ها که نمی‌توانست در برابر آمادگی عظیم توده مردم (که عالی‌ترین نمونه آن قیام پانزده خرداد بود) هیچ نوع تحرکی نشان دهد. از میان آنان، عده‌ای نیز به سوی مارکسیسم - لنینیسم تمایل پیدا کردند، که خود نتیجه طبیعی و منطقی تمایل عمومی به سمت رادیکالیسم انقلابی در برابر رفرمیسم بود. شک نیست که در تکوین این تمایل، نفوذ ایده‌های چپ و لنینی از طریق رسوخ توده‌ای‌ها و مبارزین مارکسیست قدیمی که در سال‌های ۴۲ - ۳۹ محافل نیمه علنی جبهه ملی را برای فعالیت مناسب یافتند، می‌باید به حساب آید. به هر حال، آمیزش این دو جریان در طی سال‌های آتی در زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم در عین وسعت دادن به دامنه نهضت کمونیستی، زمینه رشد گرایش‌های جدیدی را، بنا بر پیشینه عناصر متشکله و پایه طبقاتی مواضع گذشته آنان، به وجود می‌آورد. به‌علاوه، نسل بعد از کودتا، در جریان مبارزات سیاسی سال‌های اعتلای موقت، نیروی تازه‌ای از جوانان رادیکالیزه شده را به جنبش داده بود که حرکت تازه‌ای را برای سازمان‌دهی

و راهیابی می‌طلبید، به‌خصوص که رهروانِ جدیدِ نهضت که از سرخوردگی‌های گذشته مُبرا بودند، شور و شوقِ تازه‌ای را در صفوفِ نهضت می‌دمیندند - اگرچه در عین حال بی‌اطلاعی آنان از تجربیات مثبت و منفی گذشته و فقدانِ تجربه و آگاهیِ تئوریک، آنان را به قبولِ خام هر ایده‌ی رادیکالی می‌توانست بکشاند. بدین‌سان، جنبش کمونیستی ایران در حرکتِ جدید خود از عناصری با پیشینه‌های ناهمگون و متضادی به وجود آمده بود که در عینِ وسعت بخشیدن به دامنه و زمینه‌ی نفوذ و توسعه‌ی آن، تمایلاتِ ناهمگون و متضادی را نیز در رَجَمِ خود داشت و پرورش می‌داد. برخوردِ بسیاری از رهروانِ نهضت را در کنار مجویی و طردِ اپورتونیزم و کارهای رفرمیستی و اشتباه‌کاری‌های گذشته و چگونگی راه یابی آن‌را می‌باید در پرتو شرایطی که در فوق شرح آن رفت، مورد نظر گرفت. برای مثال، این‌که رفیق احمدزاده در بررسی مختصری از چگونگی پاگرفتن و رشد این حرکتِ نو در کتابِ «تحلیلی از شرایط جامعه‌ی ایران»، فرق اساسی شرایط جدید را با شرایطِ بلافاصله بعد از کودتا را این‌گونه تعبیر می‌کند که «دیگر کسی نمی‌توانست به شعارهای گذشته، به شیوه‌های کهنه مبارزه و اشکالِ مهجورِ سازمانی اعتماد کند» (ص ۲۰) و حقیقتاً این امر برای بسیاری صورتِ مطلق و یک‌جانبه به‌خود گرفته بود، اشاره به‌خصوصیتِ آن برخورد است.

به‌علاوه، عناصرِ علاقه‌مند به مارکسیسم - لنینیسم به‌طور کلی در میان روشنفکرانِ انقلابی ایران، گروه‌های کمونیستی جدید را تشکیل دادند و میان ایشان با طبقه‌ی کارگر و سایر توده‌ها زحمت‌کش ارتباطی وجود نداشت. علت این امر که چرا جنبش کمونیستی ایران با سابقه‌ی طولانی خود و با آن‌که بسیاری از کمونیست‌های قدیمی در دوران قبل از کودتای سال ۱۳۳۲ در شرایط مناسبی برای تماس و کار با توده‌ها بودند، از توده جدا افتادند، می‌باید در از هم پاشیده شدنِ تشکیلات حزب توده و سایر سازمان‌ها و اتحادیه‌های دموکراتیک و توده‌ای در بعد از کودتا، در یک دوره‌ی موقتی فترتِ مبارزه‌ی سیاسی و تا حدودی نیز در پریشانی شکستِ بزرگ گذشته در میان توده‌ها، دانست. از این‌رو وضع بدین صورت در آمد که حتی در سطوحِ فعالیتِ اتحادیه‌ای و اقتصادی در میان طبقه

کارگر و به‌طور کلی مابین زحمت‌کشان، فعالیتِ ادامه‌دهندگانِ نهضتِ کمونیستی دچار وقفه شده و یا ناچیز بوده است. این، در حقیقت، وضع کل جنبش دموکراتیک و ملی بوده است. دیگر آن‌که، بسیاری از رهروان جدید نهضت، بدون ارتباط با مبارزین قدیمی و کمابیش بلاواسطه با گذشته، دست به‌کار شدند و گروه‌های نوینی به وجود آوردند و این شد که بسیاری از گروه‌های کمونیستی ایران کمابیش بدون یک پیشینهٔ تجربی، تقریباً از الفبا مجبور به شروع به کار بودند. این نیز خود، در عین بیان دامن‌داری و وسعتِ جریانِ نو، جنبهٔ ضعف مهمی را نیز در آن بازگو می‌کند. بی‌شک، اگر دیرپایی وضع اختناق و استبداد نبود این از هم‌گسیختگی گروه‌ها، از یک طرف از تودهٔ مردم و از یکدیگر و از طرف دیگر از پیشینهٔ تجربی نهضت، بدین وسعت به‌وجود نمی‌آمد. وجود و دیرپایی این وضع نیز به‌مشکلاتِ حرکتِ نو کمک کرده و به بغرنجیِ راحلِ یابی - مسائل دامن زده است.

در پرتوِ تعمق در چنین وضعی است که می‌توان درک کرد که تجربهٔ پیروزمندانۀ انقلاب مسلحانۀ کوبا در آن سال‌هایی که مبارزین، شاهدِ مفتضح شدنِ اپورتنیسم و رفرمیسم بودند، چه روشنایی‌ای در اذهان پویندگانِ نوینِ نهضت و چه مددی می‌توانست باشد و در حقیقت به مرزبندی با اپورتونیسمِ راست و رفرمیسمِ یاری رسانده، این پروسه را مقداری تسریع نمود. تجربهٔ مبارزهٔ مسلحانۀ پیروزمندانۀ کوبا، بدون شک، به انتقاد و طرد تزه‌های رویزیونیستی "راه مسالمت‌آمیز" و "گذار مسالمت‌آمیز" و بی‌اعتبار ساختن رفرمیسمِ یاری رسانده و در میان انقلابیون دنیا، منجمله انقلابیون ایران تأثیر مثبت گذارد. لیکن، در عین حال، برداشت ناپخته‌ای که از این تجربهٔ انقلابی به‌دست داده شد، به‌ویژه در شکل ساده‌انگارانه و تا حدود زیادی تحریف شده‌ای که با عبور از صافی نظراتِ نئو-تروتسکیستی و آنارشستی توسط مفسرینی چون رژی دبره فرموله و عرضه گردید، تأثیر منفی و زیان‌بخشی را در محیطِ روشنفکری نهضت ما به همراه آورد. درحقیقت چنین محیطی، با توجه به داشتن چنان گذشته‌ای که شرح نمودیم، می‌توانست و نشان داد که می‌تواند "پذیرای" فرمولِ حاضر و آمادهٔ آنچنانی باشد و از لحاظ برنامهٔ عمل به‌مثابهٔ

راه مشخصی مورد نظر قرار دهد. به علاوه، "راه کوبا" به‌مثابه یک سیستم ایدئولوژیکی به‌اصطلاح مستقل و جدا از احزاب کمونیست و در عین حال، رادیکال، بیش از پیش برای روحیه سرخورده از مبارزاتِ رفرمیستی ناسیونالیست‌های ایرانی، خوشایند می‌آمد و مورد قبول واقع می‌گشت و با توجه به سابقه و ترکیب بسیاری از گروه‌هایی که تعلق خاطر خود را به مارکسیسم - لنینیسم اعلام داشته بودند و شرایطی که شرح آن رفت، این سیستم فکری به زودی می‌توانست و توانست در جنبش کمونیستی نیز راه نفوذ بیابد. البته، بوده‌اند کسانی که از همان زمان با این ساده‌انگاری و تعمیم‌دهی‌ها و تفسیراتِ ضدمارکسیستی از تجربه کوبا، همراهی نداشته و تأکید بر اصول کار مارکسیستی و توجه به شرایط و نیازهای مشخص جامعه و انقلاب ایران را در مد نظر داشتند.

برداشت‌های ضدمارکسیستی و ایده‌آلیستی از تجربه کوبا که نقش "عنصر آگاه" و فعالیت یک گروه از انقلابیون را مطلق می‌ساخت و در پاسخِ ناصحیح به مسائل مهمی چون ساختمان حزب، جبهه واحد، بسیج توده‌ای و تدارک و پیشبرد جنگ، با تئوری آزموده شده مارکسیسم - لنینیسم در تضاد بود، تا مدتی فکر و ذهن بسیاری از مبارزین و گروه‌های نوساخته ایران را به‌خود مشغول داشت. به نقل از جزوه «تحلیلی از شرایط جامعه ایران»: «کسانی پیدا شدند که می‌خواستند با اشکالی که برای ما کاملاً مشخص نیست، دست به عمل مسلحانه بزنند؛ اما هنوز شروع نکرده در بند افتادند و بنا بر این نتوانستند تجربه مثبت و منفی برای جنبش فراهم کنند.» (ص ۲۲) در خارجه نیز جریان به همین نحو کمابیش بوده است. باید در ضمن اشاره کنیم که فکر شروع این عملیات در آن زمان با کار در روستا (به‌مثابه عرصه اصلی مبارزه مسلحانه) مترادف بوده است. در حقیقت، دو موضوع مهم مبارزه مسلحانه و مسئله دهقانی، که با تعمق در گذشته نهضت و تجربیات انقلابات کشورهای استعمارزده، توجه مبارزین ایران را به‌خود معطوف ساخته بود و از مزیت‌های نهضت کنونی به شمار می‌آید، در تعبیر خاص کاستریستی‌اش نیز در ابتدا مترادف هم مطرح می‌شدند.

این حرکت نوین سازمانی، که با گسلیدن بندهای خود از اپورتونیسم راست و

رفرمیسم و در پی راه نوین مبارزه جلو می‌رفت، در شرایطی جریان می‌یافت که نهضت جهانی کمونیستی و کارگری در نبرد سختی با رویزیونیسمِ نوحاسته خروشچفی درگیر شده بود و مارکسیست - لنینیست‌های واقعی جهان به رهبری احزاب کمونیست چین و آلبانی، رویزیونیسم را افشاء و طرد می‌کردند. در واقع، حرکت نوین در جنبش مردم ما، جزئی از این جریان بین‌المللی بود و به نوبه خود از آن و از دستاوردهای بزرگ آن تأثیر می‌گرفت. نبرد بزرگی که از نقطه نظر ایدئولوژیکی، رویزیونیسمِ معاصر را به باد حمله می‌گرفت و تحریفاتِ اپورتونیست‌ها را در اصولِ مارکسیسم - لنینیسم و در خط مشی جهانی نهضت کمونیستی و کارگری افشاء می‌کرد، کمک موثری به درک ایدئولوژیکی کمونیست‌های ایران از اپورتونیسم و رویزیونیسم حزب توده نمود. این موضوع از این لحاظ قابل اهمیت است که مبارزه کمونیست‌های ایران و مرزبندی آنان با اپورتونیست‌های حزب در ابتدا بیشتر بر سر مسائل عملی و شیوه مبارزه حزب و فرصت‌طلبی و غیرانقلابی بودن رهبری حزب بود و شناخت ایدئولوژیکی و تئوریک، ضعیف بود. این امر، به اعتبار مارکسیسم - لنینیسم و پرچم رامگشای پرولتاریا در نزد مبارزین ایران افزود و به‌ویژه، در تکامل بعدی این نبرد تاریخی جهانی، که اندیشه‌های مائوتسهدون را به میان کمونیست‌های جهان آورد و تجربیات عظیم انقلاب چین را در سطح وسیعی اشاعه داد، اثر مهمی بر تکامل فکری گروه‌های کمونیستی ایران گذارده و به کار و فعالیت آنان دورنمای روشن‌تر و گشودمتری داد. در حقیقت، افشای وسیع رویزیونیسم در جهان و پروسه تکامل نوین ایدئولوژیکی در صفوف مبارزین ایرانی، یک گرایش عمومی را در میان روشنفکران به مارکسیسم - لنینیسم به وجود آورد. این جریان بزرگ ایدئولوژیکی که به وسعت دید و به تکامل نظری کمونیست‌های ایران یاری رسانده و به‌خصوص، ضرورت ایجاد احزاب جدید پرولتری را در بسیاری از کشورها مطرح می‌ساخت، بی‌شک، در غلبه نقطه‌نظر مارکسیستی - لنینیستی در توضیح علل اپورتونیسم و رفرمیسم و در برخورد به خط مشی عمومی انقلاب ایران بر نقطه‌نظرهای انتقادی کاستریستی و خرده‌بورژوازی در بسیاری از گروه‌ها مؤثر بوده است. لیکن، باید

گفت که مشکلات نوین در رابطه با درک و حل مسئله دهقانی که شروع و پیشبرد جنگ بدان وابسته می‌شد، در شرایطی که "اصلاحات ارضی" امپریالیست‌ها در ایران تا حدودی و موقتاً وضع روستا را برای رشد سریع فعالیت انقلابی دشوار ساخته بود، به چرخش نظری پاره‌ای از مبارزین و معطوف گردانیدن توجه آن‌ها به کار تدارکی وسیع و طولانی و حزب سازی کمک کرده بود و "راه کوبا" را موقتاً به عقب راند.

ولی در اینجا با وضع عجیبی روبرو شده‌ایم. چگونه مشکلات حل مسئله دهقانی و شروع مبارزه مسلحانه در روستا، در گروه‌ها و بین مبارزینی که به اصطلاح "راه کوبا" را مورد نظر قرار می‌داده‌اند، ظاهراً به مبرم گردانیدن ایجاد حزب طبقه کارگر پیوسته است؟ چگونه "اصلاحات ارضی" امپریالیست‌ها در ایران به غلبه بر "راه کوبا" یا عقب راندن آن در پاره‌ای از گروه‌ها یاری رساند؟ در حقیقت، برداشت کاستریستی از انقلاب از لحاظ تئوریک کاملاً روشن نشده بود و بلکه موقتاً در پس پرده ماند. رشد فکری و وسعت یافتن دید مارکسیست - لنینیست‌ها در جریان مبارزه حاد بین‌المللی علیه رویزیونیسم و اشاعه اندیشه‌های مائوتسهدون و در نتیجه قطعیت یافتن بیشتر ضرورت ایجاد احزاب جدید پرولتری، در زمینه‌ای صورت می‌گرفت که از دیگر سو، مشکلات پیش گفته و "اصلاحات ارضی" رژیم مسایل تازه‌ای را از لحاظ تئوریک و عملی، برای عناصر مارکسیست، من جمله هواداران "راه کوبا" مطرح می‌نمود و این بیشتر ساده‌انگاری کاستریستی را مختل می‌ساخت. "راه کوبا" فقط به دلیل شناخت علمی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسهدون و کوشش برای انطباق آن بر شرایط جامعه ما کنار گذاشته نشد، بلکه من جمله و شاید هم بیشتر، به علت ضعف عملی ساختن و تا حدودی نیز تصورات و برداشت‌های ناصحیح از تحولات ارضی ایران در سال‌های اخیر، که در یک زمینه ایدئولوژیک و علمی ناصحیح صورت گرفته بود، به آسانی به نفع راه دیگر منتفی گردید و همچنان که در سال‌های آتی در رشد و شیوع ناگهانی جنگ چریکی شهری، این نسخه دیگر مشی کاستریستی، دیده شد، چه به آسانی دوباره ظهور کرد. آری! به موقع است که در حاشیه، این درس گاه فراموش شونده را به خاطر آوریم که هیچ انحراف و روند

ایدئولوژیکی نادرستی ممکن نیست بدون یک مبارزه ایدئولوژیکی و تئوریکی قاطع و عمیق از میان برداشته شود.

برای پشتیبانی از نظر خویش ما باز به جزوه خود رفقای گروه «چریک‌های فدائی خلق» رجوع می‌کنیم تا دیده شود که رفقای آن گروه و یا شاید پاره‌ای از آنان که هواداران مشی چریکی بوده‌اند، چگونه به مسئله ایجاد حزب برخورد کرده و ناصحیح بودن مشی چریکی را موقتاً توجیه نمودند: «گروه در طی رشد خود به این دوراهی رسید: باید در پی ایجاد حزب پرولتاریا بود و یا در تشکیل هسته مسلحانه در روستا و آغاز جنگ چریکی؟... گروه به هر حال این راه (یعنی: جنگ چریکی - "کمونیست") را رد کرد؛ اما به نظر من رد این راه اساساً مبتنی بود بر یک رشته فرمول‌های تئوریک که ما آن‌ها را عام و تغییر ناپذیر می‌دانستیم و کمتر از برخورد عملی و نظری جدی با واقعیات نتیجه شده بود. با این همه برخورد نظری ما با شرایط کنونی، ارزیابی ما از تحولات ادعایی دستگاه، نقش اصلاحات ارضی و غیره، این انتخاب را رد نمی‌کرد، هیچ، تأیید هم می‌کرد. ما گرچه مبارزه مسلحانه را امری ناگزیر میدانستیم، منتها معتقد بودیم که تحولات ادعایی به نقش شهر و پرولتاریا اهمیت بیشتر بخشیده، روستا چون قبل نمی‌تواند پایگاه انقلاب باشد. این اعتقاد، فکر ما را در جهت تشکیل حزب پرولتاریا تقویت می‌کرد.» (تحلیلی از شرایط جامعه ایران» - ص ۲۴ و ۲۵) بدین‌سان آنان، گذشته از برخورد کلی نظری به مشی چریکی، چون نقش و اهمیت روستا و مبارزه دهقانی را برای شروع یک فعالیت چریکی دیگر منتفی دیدند به فکر پرولتاریا و حزب او افتادند. به عبارت دیگر، مشی چریکی به‌درستی منتفی و مردود شناخته شد ولی نه بر پایه یک درک تئوریکی محکم و روشنی، نه بر پایه یک شناخت صحیح از انقلاب و همچنان که در صفحات بعدی جزوه نام برده آمده، زمانی نمی‌گذرد که همین رفقای که دیگر فکشان در جهت تشکیل حزب سیر میکرد از این فکر دست کشیده و آنچه را که در تئوری رد کرده بودند، در عمل بازپس گرفته و آنرا تحت عنوان "عمل مسلحانه" - این‌بار در شهرها - احیا می‌کنند. انگیزه این چرخش اخیر چه بود؟ ما در همین جا است که دیگر خواهانیم

مستقیماً وارد بحث با این رفقا شویم، چه هم از نقل قولی که فوقاً از ایشان آوردیم زمینه نظری آن چرخش بعدی روشن است و هم این‌که در نتیجه این بحث که بر اساس گفته‌های خود این رفقا است می‌توان به انگیزه و علت چنین چرخشی دست پیدا کرد.

در همین نقل قول پیش‌آورده شده به‌خوبی می‌توان دید که به وظیفه‌ی حزب‌سازی واقعاً برخورد درستی نشده است و لزوم آن مفهوم نیست. گذشته از نادرستی ارزیابی این رفقا از وضع روستا و نقش اصلاحات ارضی که در همان جزوه ارائه شده و فعلاً در اینجا مورد بحث ما نیست، اصولاً، توجیه تئوریکی آنان درباره‌ی ضرورت و لزوم ایجاد حزب پرولتاریا بر پایه‌ی نقطه‌نظر نادرستی صورت گرفته بوده است. هر چه آن "تحولات ادعایی دستگاه، نقش اصلاحات ارضی و غیره" می‌خواهد باشد، هرگز نمی‌تواند پایه‌ای برای قبول یا رد لزوم حزب طبقه کارگر در جنبش ما و درجه ابرام آن برای مارکسیست - لنینیست‌ها قرار گیرد؛ زیرا لزوم ایجاد حزب طبقه کارگر از ضرورت تاریخی - اجتماعی تأمین رهبری این طبقه و ایدئولوژی راهگشای او ناشی شده و چنان‌که تجربیات مثبت و منفی بین‌المللی و گذشته مبارزات مردم خودمان نیز تصریح می‌کند، پیروزی و سرنوشت مبارزه مردم ما برای دموکراسی و رهایی ملی به وجود آن وابسته است. در تحت هر شرایط اجتماعی‌ای که باشیم و چه مبارزه مسلحانه‌ای بتواند درگیر شود یا نشود و یا آن‌که عملاً جریان یافته باشد، برای کمونیست‌ها، برای عناصر پرولتاری، ایجاد حزب طبقه کارگر و تأمین رهبری این طبقه از طریق حزبش، وظیفه مرکزی و حلقه عمده در کلیه فعالیت‌ها است و هیچ‌گاه مبرم بودن حزب پرولتاریا را نمی‌توان به‌عنوان یکی از "دو راه" مطرح کرد. آری! این‌ها فرمول‌های تئوریک است که باید آن‌ها را "عام و تغییرناپذیر" بدانیم، زیرا با واقعیت ستر جهان ما و میهن ما و تجربیات خاص ما می‌خواند و کلید تمام قفل‌ها است.

ولی در همین کتاب، در صفحه ۵۱، آمده است که بعد از آن‌که «پذیرفتیم که هدف ما و سایر گروه‌های کمونیست باید ایجاد حزب مارکسیست - لنینیست باشد، بلافاصله این مسئله مطرح شد برای ایجاد چنین حزبی چه باید کرد؟ آن وقت این دو وظیفه اساسی در

برابر ما قرار گرفت: ما و سایر گروه‌ها از یک‌طرف می‌بایست کادرهای حزب آینده را تربیت کنیم و از طرفی دیگر باید زمینه‌چینی حزبی را در میان توده‌ها فراهم می‌کردیم. یعنی ما باید با کار در میان توده‌ها، شرکت در زندگی مبارزاتی توده‌ها و به‌ویژه پرولتاریا، آن‌ها را آماده پذیرفتن چنین حزبی بکنیم.» ولی آیا، رفقاً، واقعاً پذیرفتید؟ نه آن‌که آیا برنامه و هدف گروه ایجاد حزب طبقه کارگر قرار گرفت، نه برخورد تجربیدی و فرمول‌وار که حزب‌سازی با "دو وظیفه اساسی" همراه است، بلکه تئوری مسئله، نقطه‌نظر ایدئولوژیکی مسئله. وگرنه چگونه می‌شود که برای "ایجاد کانون‌های چریکی و آغاز مبارزه مسلحانه" (که بعداً به‌جای ایجاد حزب در دستور کار قرار می‌گیرد) بلافاصله این مسئله مطرح نشود که همان "دو وظیفه اساسی" در پیش رو قرار دارد، که باید کادرهای آن‌را تربیت نمود، که باید زمینه‌چینی کاری را در میان توده‌ها فراهم کرد، که "باید با کار در میان توده‌ها، شرکت در زندگی مبارزاتی توده‌ها" آن‌ها را آماده پذیرفتن چنین امری ساخت؟! و گرنه این "دو وظیفه اساسی" که در صفحه بعد آن کتاب به نفی لزوم آن می‌کوشید و از آن، مبرم نبودن حزب را نتیجه می‌گیرید، چه ارتباطی به "تفاوت شرایط ما با شرایط تجربیات انقلابی پیشین (چین و روسیه)" دارد؟! چه ربطی دارد به این‌که "جریان عملی مبارزه آن‌را نطلبیده باشد" یا طلبیده باشد؟! چه ربطی دارد به این‌که "زمینه آن در میان کارگران و توده‌های غیر کارگر فراهم نبوده باشد" یا بوده باشد؟! مگر "ایجاد کانون‌های چریکی و آغاز مبارزه مسلحانه" و یا پیاده کردن تجربه‌ای مانند انقلاب کوبا نیازی ندارد که "جریان عملی مبارزه آن‌را" طلب کند و نیازی به فراهم بودن "زمینه آن در میان کارگران و توده‌های غیر کارگر" نیست؟ مگر گروه انقلابیون پیش‌قراول انقلاب کوبا، انقلاب را پیش بردند بدون آن‌که جریان عملی مبارزه آن‌را طلبیده باشد، بدون آن‌که زمینه آن در میان توده‌های خلق فراهم بوده باشد؟ مگر موفقیت‌ها و پیشرفت‌های درخشان انقلاب فلسطین، همان انقلابی که کاستی‌ها و ضعف‌های تئوریکی و عملی سازمان‌های آن که بعدها بیرون زد و به تقویت موضع مشی چریکی خدمت نمود، به‌خصوص در آن نبرد پر شکوه الکرماه‌اش، بدون طلب جریان عملی مبارزه و بدون

زمینه‌ای در بین توده‌ها، بدست آمده بود؟ آه! رفقا، فقط مسئله بر سر داشتن یا نداشتن حزب و درجه ابرام آن نیست، بر سر دو برداشت از مبارزه مسلحانه، دو برداشت از جریان رشد مبارزه طبقاتی، دو دیدگاه، دو ایدئولوژی است.

به هیچ وجه این‌طور نیست که «همیشه عناصر و اجزاء متشکله حزب و کادرها، گروه‌ها و سازمان‌هایی که هر یک فراخور خود در زندگی و مبارزه عملی توده‌ها شرکت دارند، فراهم است؛ همیشه مبارزه اقتصادی و سیاسی توده‌ها، و ارتباط عناصر پیش‌رو و آگاه با توده‌ها وجود دارد، منتهی پراکندگی این مبارزه، دید محدود این مبارزه، خرده کاری، یک سازمان وسیع حزبی را می‌طلبد.» (همان‌جا - ص ۵۲) ظاهراً، این قضیه به اقتباس از وضع روسیه، آن‌طور که در «چه باید کرد؟» لنین مطرح شده، برداشته شده است. لیکن، وضع جنبش در روسیه، بنا بر همان کتاب لنین، عکس این قضیه را مطرح می‌کرده است؛ یعنی، درست در آن‌جا، عدم توجه به مبرم بودن ایجاد حزب توسط اکونومیست‌ها که در خرده‌کاری و پراکنده‌کاری خود غرق شده بودند چنین توجیه می‌شده است، که هنوز "رابطه‌ای درونی با پرولتاریا" نیست و "سازمان‌های قوی محلی" بوجود نیامده‌اند و پس بهانه آنکه به کار دیگری پرداخت (و نه مشخصاً به کار ایجاد حزب). یعنی در آنجا آن حزبی که طلبیده می‌شده است، که بارها طلب شده است، که همچنان طلب می‌شود، به علت خرده‌کاری، به علت دید محدود مبارزه‌ای که جریان دارد، به علت پراکندگی آن مبارزه، گاه کار معین برای ایجادش به دست فراموشی سپرده می‌شود و فدای خرده‌کاری، دید محدود و پراکنده‌کاری‌های ما می‌گردد، و آنگاه توجیه می‌شود که "ارتباط عناصر پیش‌رو و آگاه با توده‌ها" هنوز به وجود نیامده، که "مبارزه اقتصادی و سیاسی توده‌ها" هنوز جریان نیافته، که "گروه‌ها و سازمان‌هایی که هر یک فراخور خود در زندگی و مبارزه عملی توده‌ها شرکت کنند" پدید نشده، که "کادرها" تربیت نشده‌اند و "عناصر و اجزاء متشکله حزب" فراهم نگردیده است و درست به خاطر این توجیهات و وجود این وضع است که باید لزوم حزب را صد بار دیگر تکرار نمود و فراموش‌کنندگانی را که در این وضع و در توجیهات انحرافی گوناگون خود غرق شده‌اند، بیدار ساخت و اکنون نیز

ما درست به خاطر آن که حزب را طلب می‌کنیم باید هرچه زودتر و به هر سختی‌ای که شده، آن "عناصر و اجزای متشکله"، آن "کادرها"، را فراهم ساخت، آن "مبارزه اقتصادی و سیاسی" توده‌ها را سازمان داد و آن "گروه‌ها و سازمان‌هایی که هر یک فراخور خود در زندگی و مبارزه عملی توده‌ها شرکت کنند" پدید آورد، و نیز دائماً لزوم و ضرورت آن "سازمان وسیع حزبی" را و آن کار معین به خاطر ایجاد آن را که بدون آن و بدون حرکت به‌سوی آن، خرده‌کاری، دید محدود مبارزه و پراکندگی مبارزات، حکم قانون می‌یابد (و باید اذعان کرد که چه‌بسا یافته است!)، گوشزد نمود و طلبید، و مواظب بود که میاداد "دشواری" راه ما را به‌سوی دیگری منحرف کند! (اشاره به ص ۵۳)

و در آن زمانی که «به ضرورت ایجاد حزب پی برده‌ایم، به واسطه نبودن جنبش‌های توده‌ای خودبه‌خودی، به واسطه عدم شرکت نیروی روشنفکری در زندگی و مبارزه عملی توده‌ها و نیز عدم وجود ارتباط جدی میان گروه‌های مارکسیست - لنینیست»، که راه دشواری را در جلوی ما قرار داده است، به واقعیت این دشواری بنگریم و آن را تحلیل کنیم و آن موجبات ایدئولوژیکی و سازمانی را به وجود آوریم که به "شرکت در زندگی واقعی توده‌ها" پیوسته، به "محدود بودن در محیط روشنفکری" خاتمه داده و به "چندگانگی‌ها و ضعفهای عمده" برای رسیدن به برنامه مشترک قلم کشیده، تا بتواند آن سازمان واحد حزبی به وجود آید که فقط "سره‌بندی گروه‌ها" نبوده و "دیر یا زود در اثر یک رشته اختلافات تاکتیکی یا استراتژیکی" از هم نپاشد؛ تا "حزبی را که طلب می‌کردیم ... از همان آغاز، یا خیلی زود، بتواند به پیشرو واقعی توده‌ها بدل گردد" و با بسیج خلق و رهبری او، آن نبرد مسلحانه تاریخی که حل تمام تضادهای آشتی‌ناپذیر جامعه کنونی بدان وابسته است را به‌سوی پیروزی به‌پیش برد و آن نشود که تا ایجاد حزب که راه دشواری در پیش است و از لحاظ تئوریکی و سازمانی مسائل مهمی جلوی ما را گرفته و بدان مقصود کار پر تلاشی را می‌طلبد، "از مشخص کردن این راه دشوار غافل بمانیم" و در نتیجه به‌سوی دیگری منحرف شویم که مولود همان ناتوانی ما به حل آن دشواری‌ها و همان "محدود بودن در محیط روشنفکری" است - یعنی، به‌سوی "عمل مسلحانه" منحرف

شویم. (نقل قول‌ها از صفحات ۵۴ - ۵۳) زیرا انحراف، مگر نتیجه سر فرود آوردن «در» مقابل جریان خودبه‌خودی خشم و غضب فوق‌العاده آتشین روشن‌فکرانی که نمی‌توانند یا امکان ندارند فعالیت انقلابی را با نهضت کارگری در یک واحد کل به‌هم پیوندند.» (لنین - "چه باید کرد؟" ص ۳۴۱) و اضافه کنیم، به مسائل حاد تئوریک و سازمانی جنبش ما در ارتباط با شرایط و وضع جامعه و مبارزه طبقه و خلق پاسخ دهند، نیست و جز این نتواند بود.

آری! در حقیقت، "عمل مسلحانه" و یا مشی چریکی در مرحله‌ای از سیر جنبش ما از همان "نمی‌توانند یا امکان ندارند... بپیوندند و یا پاسخ دهند" ناشی شده است. ما می‌کوشیم این مرحله را به حد امکان تشریح کنیم:

(۳)

گروه‌های انقلابی در جریان رشد کمی و شکل گرفتن و تعیین وظایف عمومی و برنامه با این امر روبه‌رو می‌شوند که چگونه می‌توان عملاً به این وظایف پاسخ گفت و به مبارزه‌ای طبق مشی سیاسی انقلاب دامن زد. جنبش کمونیستی ایران، که اساساً از گروه‌های روشنفکران برخاسته است، نیز با این امر روبه‌رو شده است که چگونه به ترویج و تبلیغ ایده‌های انقلابی در میان مردم و افشای سیاسی سیستم موجود و روابط عقب مانده جامعه پردازد، به میان توده مردم رود، ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم را در میان کارگران ترویج نموده و به کار سیاسی و سازمان‌دهی پردازد، به سازمان دادن مبارزات سندیکایی، اقتصادی و سیاسی آنان و سایر توده‌های زحمت‌کش یاری رساند و در جریان این مبارزه، گردان پیش‌قراول طبقه کارگر، یعنی حزب را از اتحاد عناصر پیشروی پرولتاریا و گروه‌های کمونیستی به وجود آورد.

عموماً هر شکل کمونیستی در ابتدا از عده‌ای تشکیل می‌گردد که به‌طور عمده به کار مطالعاتی و تئوریک برای رسیدن به یک درک نسبتاً مشترک از شرایط، مسائل عمومی و وظایف مقابل نهضت پرداخته و بهترین عناصر محیط خود را، که عموماً در

ابتدای کار از میان روشنفکرانِ مترقی و انقلابی است، جلب می‌کند. این مرحله، مرحلهٔ تشکیل گروه‌ها است و مبارزهٔ آنان خارج از فعالیت در میان دانشجویان و قشر تحصیل کرده، فرعی و اتفاقی است. حرکت نوین جنبش کمونیستی حاضر در ایران، با توجه به وضعی که از بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ با آن روبه‌رو بود و بدان در قبل پرداختیم، جز این نمی‌توانست باشد و در حقیقت، همین گونه بوده است. بدین‌سان، حرکت به‌صورت تشکیل گروه‌هایی در میان روشنفکران پا می‌گیرد، به کار درونی پرداخته و یک ردیف اصول و وظایفی را برای خود مشخص می‌کند، حداقل تشکیلاتی هم میان افراد خود تعیین می‌کند که البته معمولاً تا حدود زیادی هم خودرو است. خودرویی تشکیلات نه تنها مقداری در نتیجهٔ کمی تجربه و ناآگاهی به امر است بلکه مقداری هم نتیجهٔ تبعیت کور از مقتضیات محیط کار و پیش‌آمدها بوده است و فعالیت و مبارزهٔ وسیع خارجی‌ای هم نیست که کمبودها و بدوی بودن تشکیلات را به‌خوبی بروز دهد. به هر حال، تا حدود زیادی برای فعالیت‌های وسیعی که گروه در آینده می‌خواهد بدان‌ها دست زند بدوی و عقب مانده است و تابعی از نوع کاری است که اکنون می‌کند. میان وضع کنونی و آینده‌ای که سرانجام گروه دست به فعالیت خارجی می‌زند، میکوشند با گروه‌های دیگر برای تبادل نظر و فعالیت مشترک وارد تماس شود، عملاً برای بردن برنامهٔ خود به میان توده‌ها و تماس و کار با آنان قدم گذارد و یا به تدارک مشخص و عملی مبارزه پردازد، تفاوت قابل توجهی است و حقیقتاً، وارد شدن به مرحلهٔ تازه‌ای است. در واقع، گذار از مرحلهٔ اول به این مرحلهٔ تازه، گره کار را تشکیل داده و با دشواری زیادی روبه‌رو است؛ زیرا تئوری عام و برنامه‌ای که هنوز بسیار خام بوده و طرح کلی و عمومی را تشکیل می‌دهد، می‌باید با اوضاع و احوال مشخصی که نهایتاً گوناگونی سیاست‌ها و شیوه‌های کار را می‌طلبد و با ویژگی‌ها و خصوصیات هر مبارزه و یا فعالیت مشخص در بین مردم خود را تلفیق دهد. به‌علاوه، کار سیاسی و سازمان‌دهی در بین زحمت‌کشان عیناً مانند کار در بین قشر به‌اصطلاح تحصیل کرده و روشنفکر نیست. گذشته از هر چیز، روشنفکری که مارکسیست - لنینیست شده است، هنوز دارای بقایای خصوصیات طبقاتی قبلی و محیط

روشنفکری‌ای است که دگرگونی آن‌ها در پروسه کار در بین توده مردم خود، کار دشوار و پرهزمتی را تشکیل می‌دهد و اصولاً در همین مرحله از کار گروه‌ها است که اعضای آن‌ها سنجیده می‌شوند و چه‌بسا، خامی و تازه‌کاری بسیاری از ایشان موجب اختلالاتی در کار می‌شود. گذار به این مرحله، به‌خصوص در تحت شرایط اختناق سیاسی و حکومت پلیسی، به‌مراتب دشوارتر است، زیرا هر قدم گروه، که تا حدود زیادی به‌طور خودرو سازمان یافته است، با نابودی و لو رفتن اعضا و روابط مواجه می‌باشد. گروه در اینجا با بدوی بودن تشکیلاتی که به‌مراتب بیشتر به درد کار آموزشی و یک ردیف فعالیت‌های محدود ما بین روشنفکران می‌خورده و بیشتر انعکاسی از فعالیت‌های گذشته است تا مرحله جدید، روبه‌رو است. این بدویت سازمانی گروه‌ها نه تنها در کار خودشان تأثیر خود را می‌گذارد، بلکه در بسیاری مواقع، مثلاً در جریان تماس‌ها و یا برخوردهای پیش‌بینی نشده به کار همدیگر نیز تأثیر می‌گذارند.

جنبش کمونیستی حاضر در شرایطی پا گرفته و رشد یافته است که میهن ما اختناقی‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر را در حیات اجتماعی و سیاسی‌اش طی می‌کند. در هیچ یک از دوره‌های تاریخ شصت - هفتاد ساله اخیر، حتی در زمان رضا خان، سیستم پلیسی و امنیتی و جاسوسی رژیم طبقات حاکم تا بدین حد، که اکنون وجود دارد، گسترده نبوده و تقویت نمی‌شده است. حکومت ایران کوشیده است و حشیمان‌ترین شیوه‌های میرغضب‌های شرقی را با مودیان‌ترین فنون پلیسی غرب و شیوه‌های فاشیسم هیتلری تلفیق نموده و برای حفظ سلطه نفرت‌بار خود به کار آورد و به‌ویژه در دهساله اخیر سعی داشته است که این سلطه پلیسی را تا به محیط کارخانه، محلات کارگری، ادارات و مدارس و حتی به روستاها گسترش دهد. همراه با گسترش این سیستم، رژیم کوشیده است که تا به حد امکان سیستم ارتباطی و مخابراتی خود را وسعت بخشد. واضح است در تحت چنین شرایطی فعالیت گروه‌های انقلابی در بین مردم و یا برای تماس با یکدیگر، و یا مثلاً برای دست زدن به یک فعالیت انتشاراتی و غیره، با مخاطرات زیادی روبه‌رو بوده است. این وضع بغرنج که به قیمت لو رفتن و نابودی پاره‌ای از مبارزین ایران و

گروه‌های انقلابی ایران تمام شده، به‌خصوص در دوره‌ای صورت گرفته است که کار و فعالیت گروه‌ها بیشتر متوجه خارج خود، یعنی کوشش برای تماس و کار انقلابی در بین توده مردم و ارتباط و نزدیکی به سایر گروه‌ها و دسته‌های انقلابی شده است. نمونه گروه‌هایی که هنوز نقش قابل توجهی در مبارزات کارگران و سایر طبقات خلق نیافته، کشف شده‌اند و یا بسیاری از اعضایشان گرفتار شده‌اند، کم نبوده است. چنان‌که گفتیم، گذار از مرحله اول به مرحله جدید، هم از لحاظ رشد فعالیت‌ها در بین مردم و هم از لحاظ حفظ خود و سایر گروه‌ها، گره کار را تشکیل می‌دهد و گروه‌ها نیز معمولاً در جریان این گذار است که گرفتار می‌شوند.

در ارتباط با این موضوع، اظهارات «چریک‌های فدائی خلق» و تجربیات آنان قبل از دست‌زدن به عملیات مسلحانه قابل توجه است: «در حالی که در آغاز پیدایش تجمع ساده نیروها عملاً هرگونه تماس میان روشنفکران خلق و خلق به‌کلی قطع شده بود و نیز هیچ‌گونه ارتباط جدی میان روشن‌فکران خلق، من جمله روشن‌فکران پرولتاریا، وجود نداشت، اینک پس از رشد درونی گروه‌های کمونیست، رشد بیشتر گروه‌ها وابسته به ارتباطی جدی با توده‌ها، شرکت واقعی در زندگی توده‌ها و نیز پیوندی که مقدمه اتحاد باشد، میان گروه‌های کمونیست بود. در حالی که عناصر ذهنی یک پیشروی واقعی، در حال تکوین هستند، چشم‌انداز اتحاد گروه‌ها و تماس واقعی با توده‌ها، بسیار تیره و تار به نظر می‌رسد. هرگونه کوششی از جانب گروه‌ها که ناظر بر ایجاد ارتباط با توده‌ها و دیگر گروه‌های کمونیست و شرکت در زندگی و مبارزات سیاسی مردم، که البته به هیچ وجه گسترش قابل ملاحظه ندارد، باشد، گروه‌ها را در معرض خطر جدی ضربات پلیس قرار می‌دهد.» و نویسنده ادامه می‌دهد که «گروه ما نیز همین جریان را از سر می‌گذراند.» («تحلیلی از شرایط جامعه ایران» - ص ۲۳) و یا بنا بر اظهار نظر یکی از مبارزین زندانی ایران: «قسمت اعظم گرفتاری‌ها ناشی از کوشش افراد و گروه‌ها برای تماس با افراد و گروه‌های دیگر به وجود آمده است...» («یادداشت‌هایی از زندان‌های شاه») تمامی مقاله معروف رفیق امیر پرویز پویان تحت عنوان «ضرورت مبارزه مسلحانه

و رد تئوری بقاء»، در واقع، راجع به مشکلات و بغرنجی ورود به مرحله جدید و چارمجویی درباره آنها است.

در اینجاست که برای جستجوی راه حل به مشکلات و بغرنجی ورود به مرحله جدید، می‌باید ابتدا مسئله را به‌درستی طرح نمود؛ زیرا طرح درست مسئله، خود برابر با نیمی از راه حل آن است و حال آن‌که طرح غلط آن سرچشمه انحراف به بی‌راهه رفتن است. آیا واقعاً علت اساسی ناکامی‌های پیش‌گفته، شرایط اختناق سیاسی و ضربات دشمن طبقاتی بوده است و یا آن‌که در درجه اول، این وضع نتیجه منطقی و طبیعی عملکرد سازمان‌ها و گروه‌هایی بوده است که هنوز فعالیت‌های خود را در مرحله جدید با مقتضیات و نیازهای تئوریک، عملی و تشکیلاتی آن تطابق نداده و نمی‌توانند با خصوصیات تشکیلات گروهی گذشته به کار ادامه‌دار و پیگیری دست زنند؟ آیا توده‌ها آمادگی جذب تئوری انقلابی و برنامه را ندارند و یا ما، گروه‌های انقلابی هنوز نتوانسته و یا نخواسته‌ایم تئوری و برنامه‌مان را با زندگی و مبارزه کارگران و سایر توده‌های مردم به‌درستی تلفیق دهیم. اشکال اصلی کار در کجاست و ضعف را در کجا باید جستجو کرد؟

طرح مسئله فوق که در دوره معینی از رشد گروه‌های انقلابی ایران و قدم گذاردن به عرصه فعالیت علمی صورت گرفته است به‌طور کلی مایه بروز دو انحراف از راست و "چپ" گردیده است. هر دوی این گروه‌ها علت اساسی ناکامی‌ها و دستگیری‌های پی‌درپی را در وضع اختناق کنونی و به یک کلام در تمرکز پلیسی رژیم و یا در عدم آمادگی توده (به هر دلیل) در پاسخ مثبت دادن به کار انقلابیون می‌دانند و نه در ضعف و عقب‌ماندگی تئوریک و تشکیلاتی، در بی‌تجربگی و نا آمادگی گروه‌ها و در پراکندگی آنها. لیکن، در حالی که گروه اول برای کسب موفقیت خود، منتظر تغییر جبری شرایط اختناق و برخاستن جنبش‌های خودبه‌خودی کارگری و تکان‌های اعتراضی خلق می‌نشیند، گروه دوم، این "تغییر" و این "برخاستن" را به اصطلاح "فعالیت عامل ذهنی" (جدا از شرایط عینی) و به اراده خود می‌کوشد به وجود آورد. گروه اول، در حقیقت، ورود به مرحله

جدید را جایز نمی‌شمارد و می‌خواهد همچنان در مرحله ابتدایی جنبش که مختصات آن گفته شد، در جا زند. حال آن‌که گروه دوم، اگرچه ظاهراً خواهان ورود به مرحله جدید است، ولی به‌جای ورود به آن، در واقع، از آن طرف دیگر مرحله بیرون می‌آید، یعنی، عملاً هنوز توده را برنخیزانده، خود برمی‌خیزد.

درباره گروه اول، که مارکسیست - لنینیست‌ها با این گونه نظرات ایشان وجه مشترکی نداشته و هواداران مشی چریکی به نادرست و بنا بر برداشت ایدئولوژیکی خودشان (که از آن سوی دیگر به همه کس می‌نگرند)، همه را بدان نظرات متهم می‌کنند و در عین حال وجه مشترک خود را از نقطه‌نظر طرح مسئله با آن مورد ملاحظه قرار نمی‌دهند، در شماره ۸ کمونیست ما حرف‌های خود را زده‌ایم و اکنون برای ذکر مختصات عمومی نظرات آن گروه به نقل قولی از آن شماره بس می‌کنیم: «شرایط اختتاقی کنونی و دشواری‌هایی که از نقطه‌نظر کار سیاسی و سازمانی در میان کارگران و دهقانان و به‌طور کلی توده مردم وجود دارد، گرفتاری‌های حاصله از این کار و کشف برخی از هسته‌های انقلابی در چندین ساله اخیر - برخی افراد و گروه‌ها را در چهاردیواری مجامع کوچک و محدود خود حبس نموده و باعث شده که از کار سخت انقلابی طفره روند. آنان این اعتقاد به‌ظاهر منطقی را برای خود ساخته‌اند که از آنجا که جنبش خودبه‌خودی کارگران و زحمت‌کشان هنوز اوج نگرفته و به حد اعتلایی نرسیده و در نتیجه، آمادگی لازم برای جذب تئوری انقلابی و مبارزات سیاسی طبقاتی در میان توده کارگر و رنجبر بوجود نیامده و از آن گذشته، وضع نامساعد اختتاقی حاکم بر جامعه مشکلات زیادی از لحاظ تداوم کار در میان مردم به وجود آورده و خطر نابودی عناصر آگاه جامعه و هسته‌های محدود انقلابی را پیش می‌آورد، می‌بایست فعلاً، تا آینده‌ای که "شرایط مساعدی" به وجود آید، از پیوند "بی‌حاصل" با زحمت‌کشان مضایقه نمود و به‌جای آن، برای آینده‌ای که به‌طور اجتناب‌ناپذیری توده در نیاز وافر برای یک رهبری انقلابی و کادرها و متفکرین خود است، خود را حفظ و "آماده کرد". ایشان با توجه به ضعف تئوریک که در جنبش ما وجود دارد و شکست‌هایی که در نتیجه فقدان یک حزب

انقلابی مسلح به تئوری انقلابی مارکسیستی - لنینیستی به وجود آمده، به طور یک جانبه و مجرد روی کار تئوریک و رشد فکری خود تکیه کرده و نتیجه گرفته‌اند که بنا بر این، قبل از هرگونه پیوند با توده و شرکت در مبارزاتش، می‌باید به "آمادگی تئوریک" و "ارتقاء" درک و فهم خود از اصول و شیوه‌های بررسی و تحلیل مارکسیستی پرداخت. اینان از این حکم صحیح که جنبش خودبه‌خودی نتیجه رشد تضادهای عینی جامعه بوده و جبراً، بنا بر رشد این تضادها وضع انقلابی مساعدی به وجود خواهد آمد، این نتیجه غیر دیالکتیکی و بی‌پایه را می‌گیرند که پس فعلاً تماس ما با توده "نا آماده" و کار سیاسی و سازمانی در میان آنان حاصلی مگر اتلاف وقت و استقبال مخاطرات نداشته و بلکه، تا آن روز مساعد موعود، باید به "کار ایدئولوژیک" روی خود پرداخته و از خود "کادرهای پرولتری" پرورش داد. در وضع مساعد انقلابی فردا، این "کادرهای پرولتری" که از لحاظ تئوریک همه‌کاره شده‌اند، وارد میدان شده و با وحدت خود، حزب طبقه کارگر را ایجاد نموده و توده‌های آماده برای انقلاب را به سوی پیروزی هدایت خواهند نمود!

این گروه که در حقیقت از یک طرز تفکر جبری و ماتریالیسم مکانیکی، به جنبش توده و مبارزات طبقاتی برخورد می‌کند، معرف تسلیم در برابر شرایط اختناقی کنونی و طفره رفتن از مبارزه انقلابی است. اینان سستی خود را به سستی توده احاله می‌دهند و درست در تحت شرایط کنونی که به خاطر آماده کردن شرایط ذهنی در جامعه اهرم‌های لازم سازمانی بیش از هر زمان نیاز به کار سیاسی و سازمانی است، از این کار کنار مجویی کرده، تحت عنوان "کار تئوریک" عملاً جنبش عملی طبقه کارگر و خلق را به دست پراچین‌های بورژوا می‌سپارند. لیکن، هنگامی که گروه دوم، که همانا هواداران مشی چریکی را تشکیل می‌دهند، می‌گویند عده‌ای به بهانه رسیدن "لحظه مناسب" یا شرایط مطلوب به نظریه "تعرض نکنیم تا باقی بمانیم" متوسل می‌شوند و حال آن‌که «برای این‌که باقی بمانیم باید تعرض کنیم.» ("ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" - صفحات ۳۲ - ۳۴)، در حقیقت نظرات انحرافی گروه اول را با سایر مارکسیست - لنینیست‌ها مخلوط کرده و همه را تحت عنوان اپورتونیست‌هایی که فقط "بقا" خود و محفل خود را طلبیده

و کاری نمی‌کنند، کوبیده، و توجه نمی‌کنند که در مبارزه با طرز تفکر جبری و مکانیکی آنان، خود به ایده‌آلیسم و ارادگرایی در غلطیده‌اند؛ زیرا مارکسیست - لنینیست‌ها نیز معتقدند که هنگامی که دشمن از لحاظ تاکتیکی قوی و ما ضعیف و پراکنده‌ایم و هنوز پشتیبانی خلق را جلب نکرده و زمینه مناسب نیست، نباید دست به تعرض نظامی زد و بلکه در درجه اول می‌باید به حفظ خود، به جمع آوری نیرو و تدارک پرداخت و برای پیشبرد مبارزه در این وضع از حربه دفاع فعال استفاده برد. در شرایط کنونی، هم دفاع گریزطلبانه و محافظه‌کارانه برای حفظ گروه‌ها و هم تعرض شتاب‌زده و جنگ تن‌به‌تن گروه‌ها با حکومت، هر دو ناصحیح بوده و جنبش را به انحلال یا شکست می‌کشاند. دست‌کم در دست زدن به یک عمل تعرض نظامی می‌باید پشتیبانی بسنده‌ای از توده مردم و فرصت مناسب به دست آمده باشد و "برای این‌که باقی بمانیم مجبوریم تعرض کنیم" در مرحله تدارکی جنبش همان قدر غلط است که "برای این‌که باقی بمانیم مجبوریم دفاع کنیم" در مرحله تعرضی آن و کسی که این واقعیت را نبیند و به شرایط کنونی جنبش توجه نکند و گروه‌های انقلابی را بدون زمینه سیاسی سازمانی در بین توده و پشتیبانی خلق و بدون توجه به وضع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روحیه و حالت فکری طبقات، به یورش بر اردوگاه دشمن فرا بخواند، باز به وظایف خطیر انقلابیون در زمان حاضر، که همانا تجهیز مقدمات سیاسی و سازمانی است، وقعی نگذارد و تحت عنوان "باید عمل کرد" عملاً تجهیز این مقدمات را به دست رویونیست‌ها و بورژوازی سپرده است. آن عمل تعرضی که امروز علیه دشمن مورد نیاز است نه در زمینه نظامی، بلکه به‌طور عمده در زمینه تبلیغاتی، کار سیاسی و تشکیلاتی و بسیج مبارزات آگاهانه خلق است. وظیفه، تعرض گروه‌ها نبوده، بلکه آماده ساختن توده برای تعرض است.

در واقع گروه دوم، یعنی هواداران مشی چریکی، با حرکت از همان مبدأ استدلالی، یعنی با اشاره به شرایط اختناق سیاسی و تمرکز رژیم و یا ناآمادگی توده برای جذب و به کاربرد تئوری و ایده‌های انقلابی، به قطب مقابل همان انحراف رسیده، یعنی باز، فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در بین توده را امکان‌ناپذیر تصویر نموده‌اند. بدین‌سان از جا

به جایی‌های فکری از دوره گذار به مرحله عملی جدید بود که نظرات کاستریستی که به اصطلاح در تئوری برای برخی کنار گذارده شده بود و با بررسی نادرست از تحولات روستا در دهساله اخیر به کاربرد آن منتفی شده بود، این بار در عمل رونق بسیار یافت و لیکن به شهرها کشیده شد. از لحاظ وجه تشابه و خویشاوندی نزدیک مشی چریکی ایران با مشی گروه‌های چریکی آمریکای لاتین جالب توجه است که هواداران این مشی در آمریکای لاتین نیز به تدریج عرصه اصلی فعالیت خود را، موقتاً، از روستاها به شهرها کشیدند - که بدون شک برخی علل مشترک نیز در میان بوده است.

آری! در اینجا بود که مبارزینی که از "عدم حساسیت" توده‌هایی که «رغبت چندانی به آموزش‌های سیاسی نشان نمی‌دهند» و به خاطر «وحشت از پلیس» دم فرو بسته‌اند، (همان‌جا - صفحات ۱۵ - ۱۱) به تنگ آمده و خلاصه همان‌طور که در انتهای بخش ۲ گفتیم، چون "نمی‌توانند یا امکان ندارند ... بپیوندند و پاسخ دهند"، این سؤال را برای خود مطرح می‌کنند که: «چرا قیام کار توده‌ها است؟ مگر تجربه کوبا نشان نداد که یک موتور کوچک و مسلح میتواند قیام را آغاز کند و به تدریج توده‌ها را نیز به قیام بکشاند؟» ("تحلیلی از شرایط جامعه ایران" - ص ۵۴) و «این مسائل در زمانی مطرح می‌شود که گروه پی می‌برد باید به خارج از خود، به واقعیت، به توده‌ها و دیگر گروه‌های کمونیست توجه کند؛ اما از یک طرف مواجه می‌شویم با ضربات، یورش‌های پی‌درپی پلیس به گروه‌های کمونیستی، و از طرف دیگر مسئله ارتباط با توده‌ها چنان دشوار به نظر می‌رسد که واقعاً حل آن از عهده نیروهایی چون ما بعید می‌نماید.» (همان‌جا - ص ۵۵)

درست است: یورش‌های پی‌درپی پلیس و اختناق سیاسی بر بغرنجی کار می‌افزاید و مسئله ارتباط با توده‌ها و پرورش انقلابی آنان چندان آسان نیست، لیکن راه دیگری نیز وجود ندارد مگر آن‌که آن موجباتی را از لحاظ سازمانی به وجود آوریم که بتواند در شرایط اختناق کار کند و به میان توده‌های مردم رسوخ نماید و آن راه و شیوه‌های ترویج و تبلیغ و کار توده‌ای را در بین مردم در پیش گیریم تا مردم بتوانند از سطحی از آگاهی و حالت فکری که هستند به سطوح عالی‌تری ارتقاء یافته و به تدریج و به تجربه مبارزات

خودشان پی ببرند به آنچه باید کرد. زیرا بدون قیام خلق، بدون اراده او به مبارزه رو در رو بر علیه حکومت پلیسی طبقات حاکم، نمی‌توان همان اختناق سیاسی و یورش‌های پی‌درپی پلیس را هم کوبید. علت اساسی ناکامی‌های گروه‌ها را نمی‌توان و نباید در شرایط و در عرصه فعالیت جستجو کرد، یعنی نه در شرایط اختناق سیاسی و ضربات دشمن طبقاتی و نه در نا آمادگی توده‌ها به جذب تئوری انقلابی و برنامه ما. این راه درستی به حل مسئله نیست. علت اساسی را می‌باید در این جست که فعالیت‌های ما در این مرحله با مقتضیات و نیازهای تئوریک، عملی و تشکیلاتی آن تطابق نداشته، و این‌که نتوانسته و یا نخواسته‌ایم تئوری و برنامه‌مان را با زندگی و مبارزه کارگران و سایر توده‌های مردم به درستی تلفیق دهیم و اغلب کارها از روی نقشه‌ای که بنا بر تحلیل علمی از تجربیات و اوضاع و شرایط و قبلاً، بر آورد و به تدریج تنظیم شده باشد نبوده است و در نتیجه، عملیات و فعالیت‌های گروه‌ها عموماً پراکنده و خودرو است. اشکال اصلی در اینجا است، و اگر این اشکال، که فقط در حین تجربه و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از آن و در پرتو یک بررسی و تحلیل علمی و استفاده از تجربیات گذشته و دیگران به دست می‌آید، رفع نگردد، به هیچ راه دیگری رفع نخواهد گشت.

مگر کمونیست‌های روس، آلبانی و برخی کشورهای دیگر با همان دشواری‌های عملی و سازمانی روبه‌رو نبوده‌اند و در همین شرایط بغرنج، پرتوان‌ترین و آبدیده‌ترین احزاب را که از پشتیبانی توده‌های وسیع برخوردار بودند به وجود نیاوردند و قیام توده‌ها را علیه مرتجعین تدارک ندادند. آری! تجربه کوبا نیز نشان داد که قیام، کار توده‌هاست و بدون آمادگی و تمایل آنان نمی‌توان به یک مبارزه مسلحانه پیروزمند علیه حکومت مرتجعین دست زد. در مطالعه تاریخ بارها به حالات مختلفی بر می‌خوریم که در آن، گروه‌هایی از روشنفکران انقلابی با مستقر شدن در نواحی کوهستانی و ایجاد کانون‌های شورشی سعی در برانداختن حکومت دیکتاتوری وقت نمودند، ولی به علت عدم آمادگی توده‌های خلق و عدم تجربه عملی پیشین خود آنان کوشش این گروه‌ها به جایی نمی‌رسید. چنانچه این مقدمات پیشین در میان مردم کوبا وجود نمی‌داشت، مقدماتی که در فراهم

آوردنش خود گروه فیدل کاسترو و رفقاییش نیز سهم داشته‌اند، هیچ‌گاه اخگری که بر فراز کوه‌های «مائسترا» برافروخته شد به حریق در کوبا مبدل نمی‌گشت. تجربه کوبا، وقتی توسط مفسرین خرده‌بورژوا چون رژی دبره و ذهنی‌گرایانی مانند او از مقطع و شرایط تاریخی و اجتماعی مشخصش جدا گردد و به "موتور کوچک" و "موتور بزرگ" خلاصه شود، آن می‌شود که در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین شد، که حتی قوی‌ترین و ماهرترین گروه‌های پیرو این راه در این نیم‌قاره مانند توپاماروها در اروگوئه و طرفداران ماریگلا در برزیل - قادر نشده‌اند که بعد از سال‌های سال مبارزه، توده‌ها را به قیام بکشانند، و یا آن‌که حتی شرایط مساعدی برای پیوند خود با آنان به وجود آورند.

به تجربه خودمان باز گردیم و بپرسیم که چرا جنبش کمونیستی ایران در سال‌های دیکتاتوری رضاخانی، با وجود دستاوردهای درخشان پیشین، از جنبش کارگری و از توده‌های مردم جدا افتاد و متلاشی شد؟ آیا علت اساسی آن، یورش‌های پی‌درپی پلیس و اختناق سیاسی و یا ناآمدگی و عدم رغبت توده‌ها به آموزش‌های سیاسی بود؟ خیر! علت اساسی آن را باید در فقدان یک استخوان‌بندی محکم تشکیلاتی، در عدم تمیز درست شرایط و موقع کار، در عدم اتخاذ سیاست موافق با وضع جدید و در پاسخ ندادن به وظایف سیاسی و مسائل تئوریک مطرحه جستجو کرد. باز، چرا جنبش کمونیستی ایران و سازمان‌های سیاسی در سال‌های بعد از حکومت دیکتاتوری کودتا، از جنبش کارگری و از توده‌های مردم جدا افتادند و متلاشی شدند؟ آیا علت اساسی آن، یورش‌های پی‌در پی پلیس و اختناق سیاسی یا ناآمدگی توده‌هایی که بارهای بار آمادگی خود را در عمل به اثبات رسانده بودند - یعنی همان علی که رهبران توجیه‌گر حزب توده برای سرپوش گذاردن بر عقب‌ماندگی‌های خویش ذکر می‌کنند - بوده است؟ به نظر ما، باز هم، خیر! علت آن را باز هم اساساً در همان اشکالات و عقب‌ماندگی‌هایی که فوقاً گفته شد باید جستجو کرد. بنابراین، می‌توان به‌سادگی به این سؤال کنونی نیز پاسخ داد که چرا جنبش کمونیستی حاضر، هنوز در جدایی از توده‌ها به سر برده و در پراکندگی و آشفتگی است. طرح نادرست مسئله و جستجوی پاسخ آن در نظرات انحرافی‌ای که بارها اشتباه

بودن آن‌ها در تجربیات گذشته و حال به اثبات رسیده و بارها از لحاظ ایدئولوژی بر ملا گردیده، فقط به این جدایی و این پراکندگی دامن می‌زند.

این به‌غایت نادرست و غیرواقعی است که آن "طلسم ضعف خود را"، که همانا فقدان رابطه مستقیم و استوار با توده‌ها است، در "بی‌علاقگی" و یا "ناتوانی" توده‌ها بجویم و این پندار ایده‌آلیستی را مطرح کنیم که چون توده‌ها «نیروی دشمن خود را مطلق و ناتوانی خود را برای رهایی از سلطه دشمن نیز مطلق می‌پندارند» ("ضرورت مبارزه مسلحانه و ..."- صفحات ۱۴ و ۹)، به ما روی نمی‌آورند. "طلسم ضعف" ما در خود ما، درست در دو مطلق‌پنداری است که در ذهن خودمان ساخته‌ایم و نه در ذهن توده‌ها. این ماییم که نیروی دشمن را در قطع کردن رابطه میان ما و توده‌های مردم مطلق و ناتوانی خود را برای پیوند با توده‌ها و رهایی از وضع موجود، مطلق پنداشته‌ایم و این دو مطلق است که باید شکسته شود و نه آن "دو مطلق".

در سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۵۰، که نهضت‌های خودبه‌خودی کارگری موقتاً اوج گرفت و مبارزات کارکنان و برخی اقتدار خردبورها و تظاهرات و نمایش‌های سیاسی و اعتراضی دانشجویان و روحانیون دموکرات و غیره دامنه نسبتاً وسیعی یافت، زمینه نسبتاً مناسب‌تری برای آغاز و گسترش ترویج و تبلیغ سیاسی در بین کارگران و توده‌های برخاسته در شهرها و نیز شرکت و تداوم دادن به مبارزات آنان وجود داشت. ده‌ها و ده‌ها اعتصاب کارگری و رژه اعتراضی کارگران، که بسیاری به برخوردهای خونین با پلیس و کماندوهای دولتی کشیده شد، در اغلب شهرهای مهم ایران، در کارخانه‌ها تهران، اصفهان، تبریز، اهواز، مسجدسلیمان و آبادان و غیره به وقوع پیوست و در اوج خود به اعتصاب و مارش اعتراضی هزاران کارگر جهان‌چیت منجر گشت که با دادن ده‌ها شهید و زخمی و اسیر در زندان‌های شاه، آمادگی خود را برای مبارزات عالی‌تری اعلام داشتند. در همین دوره تکان‌ها و عصیان‌های پراکنده دهقانی در شمال و آذربایجان و کردستان و لرستان و زنجان و غیره رخ داد. لیکن، انقلابیون ایران، با وجود یک رشد کمی تشکل‌ها در سال‌های پیش، نتوانستند به کار وسیع و چشم‌گیری توفیق یابند و به

این مبارزات یک نوع هماهنگی و تداوم دهند، و نگذارند هیجان‌های جوشان مردم ما که حتی گاه جنبه سیاسی می‌یافت، در زیر ضربات دشمن طبقاتی و ملی و در فقدان رهبری یک سازمان انقلابی، رو به فرونشست گذارد. علت این امر را می‌توان فقط در این دید که گروه‌های انقلابی و کمونیستی ما به‌طور قابل توجهی از نهضت خودبه‌خودی توده‌ها و از آنچه حرکت عینی جامعه می‌طلبد، عقب مانده‌اند. تئوری و برنامه‌شان را نتوانستند با اوضاع و احوال مشخص و جریان‌ات مبارزه خلق تلفیق دهند و یا آن‌که کاستی‌ها و نادرستی‌هایی داشته است. سازمان‌هایشان پاسخ‌گوی نیامندی‌های جنبش خودبه‌خودی توده‌ها نیست و به وظایف سیاسی و عملی دوران نمی‌توانند پاسخ گویند.

آری! این مائیم که عقب مانده‌ایم و نه توده‌های مردم ما، و این درست نیست که این عقب‌ماندگی تئوریک و سازمانی خود را به این منتسب کنیم که «در اینجا از جنبش‌های توده‌ای خودبه‌خودی آن‌چنان که باید اثری نیست و اگر هست چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی و چه از نظر وسعت، پراکنده و محدودند.» ("تحلیلی از شرایط جامعه ایران" - ص ۶۲) در حقیقت، این مائیم که از حرکت‌های سیاسی و سازمانی‌مان در میان جنبش‌ها آن‌چنان که باید اثری نبوده است و اگر هم بوده چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی و چه از نظر وسعت، پراکنده و محدود بوده‌اند و به قول لنین هنوز نتوانسته یا نخواسته‌ایم و موجب‌اتش را فراهم نکرده‌ایم که «همه آن قطرات و نهرهای هیجان مردم را، که به میزانی بی‌اندازه زیادتر از تصورات و خیالات همه ما از زندگی روس (بخوانید: ایرانی) جاری است، به اصطلاح جمع و متمرکز سازیم و حال آن‌که لازم است همه آن‌ها را یکجا جمع نمود و از آن‌ها یک سیل عظیم به وجود آورد.» ("چه باید کرد" - آثار منتخبه، جلد اول، قسمت اول - به فارسی - ص ۳۴۴) و به‌جای آن چه کرده و چه می‌کنیم!؟

(۴)

اکنون به‌جاست توجه خواننده این سطور را به آن لفاظی‌های بی‌پایه «باختر امروز»، که می‌خواهد مارکسیست - لنینیست‌ها را هم‌ردیف رویونیست‌ها و منافقین و مغرضین

قلمداد کرده و آنان را با جمله‌سازی‌های ظاهراً مرعوب‌کننده و خالی از محتوا و اداری کند که دست از مخالفت و مبارزهٔ اصولی ایدئولوژیکی خود برداشته و به راه نادرست ایشان قدم گذارند، جلب نموده داوری خواهیم کرد که در حقیقت چه کسی "اصل مسئله را"، که همانا رسوخ یک مشی انحرافی در نهضت مارکسیستی - لنینیستی کنونی است، دارد نفی می‌کند و یا درست گوئیم، لوٹ می‌گرداند. آیا مارکسیست - لنینیست‌ها هستند که به‌زعم «باختر امروز»، "شرایط مشخص" ایران را پایهٔ تحلیل‌های خود قرار نمی‌دهند و یا "نوشته‌های چریک‌ها را با دقت مورد مطالعه قرار" نداده‌اند، یا آن‌که، اتهام‌زنان «از سیاهکل تا امروز»؟ ما تا کنون، در گذشته و در همین نوشته، نکات اساسی مطرح شده در اسناد تئوریک‌ی جنبش چریکی را تحلیل و بررسی کرده‌ایم و تضاد مشی مورد بحث را با اصول مارکسیسم - لنینیسم و با شرایط مشخص جنبش کنونی باز نموده‌ایم و حال برای آن‌که خیال نویسندگان مقاله «از سیاهکل تا امروز» را که مغرورانه، مارکسیست - لنینیست‌ها را مورد تنبیه قرار می‌دهند که "به این افراد باید گفت که در ابتدا نوشته‌های چریک‌ها را با دقت مورد مطالعه قرار دهند"، کاملاً راحت کرده باشیم و در عین حال شیوهٔ تحلیل و مبانی الهام تئوریک‌ی مشی مورد بحث را به حد کافی باز نموده باشیم، به دو مسئلهٔ زیر نیز می‌پردازیم.

یکی از مسائل، تحلیل و نتیجه‌گیری‌های نادرستی است که از کتاب «چه باید کرد؟» لنین و مقایسهٔ ایران با روسیه در زمان انتشار کتاب مزبور در جزوهٔ «تحلیلی از شرایط جامعهٔ ایران» به عمل آمده و دیگری تعبیر نادرستی است که از کتاب «انقلاب در انقلاب» رژی دبره در همین جزوه. ابتدا به مسئلهٔ نخست می‌پردازیم:

نویسندهٔ جزوه این سؤال را مطرح می‌کند: «با توده‌های کارگر چگونه می‌توان ارتباط برقرار کرد؟» (ص ۵۵) و بعد در جستجوی پاسخ بدین سؤال این‌گونه مسئله را می‌شکافد: «مگر نه این است که کارگران را باید در جایی پیدا کرد که تشکل طبقاتی پیدا کرده‌اند، در ارگان‌هایی که (از محافل کوچک کارگری گرفته تا اتحادیه و سندیکا و غیره) در جریان مبارزهٔ خودبه‌خودی کارگران به وجود آمده‌اند؟ در جریان این مبارزهٔ

خودبه‌خودی و در حین این تشکل طبقاتی است که از یک طرف محفلی از کارگران که دید وسیع‌تری دارند و به مبارزه‌های پیگیرتر و همه‌جانبه‌تر فکر می‌کنند برپا می‌شود، محفلی که از پیشروترین کارگران تشکیل می‌شود، محفلی که با توده‌های کارگر عمیقاً تماس دارند و خلاصه محفلی که با روشنفکران انقلابی، یعنی سرچشمه آگاهی سیاسی، ارتباط دارند و از طرف دیگر این مبارزه خودبه‌خودی در جریان رشد خود بیش از پیش به یک مبارزه سیاسی نزدیک می‌شود. به موازات این جریان، محافل کارگران پیشرو، رشد و گسترش بیشتری پیدا می‌کنند و آماده پذیرفتن تبلیغات سیاسی و تشکل سیاسی می‌گردند.» (صفحات ۵۶ - ۵۵)

بدین‌سان، این روال معینی است که برای پیوند با طبقه کارگر، ترسیم شده و «آگاهی سوسیالیستی هم، از طریق ارتباط محافل روشنفکری با محافل کارگران و توده‌های کارگران، به میان کارگران برده می‌شود.» (ص ۵۶) این روال کار که ظاهراً از یک بررسی سطحی از شرایط روسیه در سال‌های اول قرن بیستم به‌دست آمده، به نظر نویسنده جزوه، تفاوت میان وضع و شرایط کار یک "محل تیپیک روسیه آن‌زمان را" با یک "محل روشنفکری ایران" کنونی روشن می‌کند. در حالی که، یک محل روشنفکری روسیه آن‌زمان به علت وجود شرایط پیش‌گفته و بر اساس آن روال کار، به نقل از «چه باید کرد؟» لنین، «با کارگران رابطه برقرار نموده و به کار اقدام می‌نماید... رفت‌رفته دامنه تبلیغ و ترویج را وسیع کرده» و «حسن توجه قشرهای نسبتاً وسیع کارگران» را به خود معطوف می‌کند و خلاصه، فعالیت‌های این محافل وسیع می‌شود، به تهیه و نشر اوراق مبادرت می‌ورزد و بالاخره «با دسته‌های دیگر انقلابیون ارتباط برقرار می‌کنند، مطبوعاتی به دست می‌آورند، دست به کار نشر روزنامه محلی می‌شوند، از تشکل نهایتاً سخن به میان می‌آورند، و سرانجام به عملیات جنگی آشکار می‌پردازند...» (ص ۵۷ - ۵۶) در ایران طور دیگری است. در ایران امروز «بر اساس مطالعه و مبادله تشریحات کمونیستی عده‌ای دور هم جمع می‌شوند. کار این محافل نخست مطالعه و بر اساس مطالعه و مبادله تشریحات کمونیستی و سپس تا حدودی مطالعه عینی جامعه است. به‌طور کلی هیچ

ارتباط وسیعی با کارگران ندارند، و حتی جلب توجه قشر کوچکی از کارگران را نیز نمی‌کنند، عملاً هیچ‌گونه دخالت و رابطه‌ی فعال با جنبش‌های خودبه‌خودی مردم که خود نیز اساساً پراکنده و کم وسعت است، ندارند. از انتشار روزنامه‌ی محلی و تشکل نهائیش و به طریق اولی، دست زدن به عملیات جنگی آشکار اصلاً نباید سخن گفت و در جریان همین رشد محدود است که بسیاری از این‌ها در تحت شرایط سخت پلیسی، مورد ضربات پلیس قرار می‌گیرند و از پاشیده می‌شوند.» (ص ۵۸ - ۵۷) و علت این شرایط نیز این است که در ایران امروز بالعکس روسیه‌ی آن‌زمان، «از جنبش‌های توده‌ای خودبه‌خودی آن‌چنان که باید اثری نیست و اگر هم هست چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی و چه از نظر وسعت، پراکنده و محدودند. در اینجا اثری از تشکل طبقاتی و تشکیلات کارگری نیست. به طور کلی توده‌ی کارگر در هیچ‌گونه جریان مبارزاتی قرار ندارد؛ و اگر در میان کارگران عناصر آگاهی پیدا شوند که محافل کوچکی از خود تشکیل دهند، خود این‌ها نیز عملاً امکان تبلیغ و ترویج، امکان کار توده‌ای را ندارند. در حقیقت عدم وجود جنبش‌های خودبه‌خودی وسیع و شرایط سخت پلیسی که بی‌شک با یکدیگر ارتباط ناگسستگی‌ای دارند، کارگران را عملاً از هرگونه مبارزه و فکر مبارزه‌ی سیاسی دور کرده، کارگران را فاقد تجربه‌ی مبارزاتی، تشکل طبقاتی و حتی آگاهی تریونیونی کرده است.» (ص ۶۲) و در این مقایسه به این نتیجه‌گیری رسیده می‌شود که بنا بر این در ایران «توده‌ی کارگر آماده‌ی پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیست.» (ص ۶۱)

پیش از آن‌که به نقل استنتاجاتی که در این جزوه از بررسی مقایسه‌ای فوق، چه از لحاظ توضیح علل اوضاع پیش‌آمده در ایران و چه از لحاظ پیشنهاد راه حلی به این اوضاع انجام گرفته، ادامه دهیم، لازم است در اینجا کمی مکث نموده و اشکالات و نادرستی‌های آنچه را تا کنون بازگو کرده‌ایم باز نماییم؛ زیرا، در حقیقت، آنچه که تا کنون بازگو شده اساس نتیجه‌گیری‌ها و احکام مشتق شده‌ی بعدی را تشکیل می‌دهد.

اولاً، باید بگوییم، که لزوماً این‌طور نیست که "کارگران را باید در جایی پیدا کرد که تشکل طبقاتی پیدا کرده‌اند"، و یا این‌که برای بردن آگاهی سوسیالیستی به میان کارگران

می‌باید از قبل در جریان رشد یک مبارزه خودبه‌خودی که "بیش از پیش به یک مبارزه سیاسی نزدیک می‌شود" محافل کارگران پیشرویی به وجود آمده باشد که آماده پذیرفتن تبلیغات سیاسی و تشکل سیاسی" شده‌اند. کارگران چه دارای تشکل طبقاتی و یا اتحادیه و مجامع صنفی توده‌ای باشند و چه نباشند، همیشه جایی دارند که پیدا شوند. هر اجتماع اتفاقی کارگران، هر گردِ هم‌نشینی آنان در هر جا و به هر منظوری که می‌خواهد باشد، هر گذر و هر محله کارگری همیشه جایی برای یافتن کارگران، برای تماس مرئی، مانند صحبت و بحث‌های حتی عمومی و یا تماس نامرئی، مانند پخش اعلامیه و نشریات مترقی و انقلابی مفید، می‌تواند باشد. هر اعتصاب خود به‌خودی کارگری که امروز کمتر و فردا بیشتر جریان دارد و هرگونه مبارزه دسته‌جمعی آنان، از عریضه‌نویسی کارگران کم‌حقوق یا بی‌کار برای وزارت کار و اجتماع در اطراف آن گرفته تا مارش و رژه‌های اعتراضی و غیره، همیشه موقعیتی برای تبلیغ و تهیج است و در این راه حتی می‌توان و باید دانشجویان و محصلین را به کمک طلبید و به دفاع و اعلام همبستگی با آنان تشجیع کرد. این‌ها همه، هم به تشکل طبقاتی کارگران یاری می‌رساند و هم مبارزات خودبه‌خودی آنان را بیش از پیش به یک مبارزه سیاسی، نزدیک کرده و کارگران پیشرو را که بی‌شک از هم‌اکنون نیز تشنه آموزش سیاسی‌اند بیش از پیش به تبلیغات سیاسی و تشکل سیاسی ترغیب خواهد نمود. فقدان تشکل وسیع و مبارزات عظیم توده‌ای کارگران، به هیچ وجه دلیلی بر عدم امکان کار سیاسی و سازمانی در میان کارگران (وسایر زحمت‌کشان) نیست، بلکه بیشتر مساعی ما را در این راه می‌طلبد. برای مثال، در مورد وظیفه کمونیست‌ها در میان کارگران و نیمه‌پرولترهای روستا، لنین این‌گونه رهنمود می‌دهد که در صورت فقدان تشکل‌ها و یا شوراهای توده‌ای در روستا، یعنی در صورتی که «مبارزه اعتصابی هنوز بسط نیافته و استعداد پرولتاریای کشاورزی برای تشکل، خواه به علت گران‌باری ستم زمین‌داران و دهقانان بزرگ و خواه به علت عدم پشتیبانی کارگران صنعتی و اتحادیه‌های آنان، ضعیف باشد، آنگاه تشکیل شوراهای نمایندگان (بخوانید: تشکل طبقاتی) در ده مستلزم آن خواهد بود؛ که اقلاً از طریق تشکیل

حوزه‌های کوچک کمونیستی و از طریق تبلیغات مجدانه‌ای که خواسته‌های کمونیسم را به زبانی فوق‌العاده ساده بیان نماید و این خواسته‌ها را با نشان دادن نمونه‌ی مظاهر بارز استعمار و ستم توضیح دهد و نیز از طریق اعزام سیستماتیک کارگران صنعتی به دهات و غیره تدارک طولانی دیده شود.» (آثار منتخبه، جلد دوم، قسمت دوم - صفحات ۵۵۶ - ۵۵۵) و اگر این رهنمود در مورد پرولترها و نیمه‌پرولترهای روستا صحیح و واقع‌بینانه است، به‌مراتب بیشتر در مورد کارگران شهری، که هم از لحاظ مبارزه‌ی سیاسی سابقه‌دارترند و هم آمادگی عظیم‌تری برای تشکیل طبقاتی دارند، صحیح و واقع‌بینانه می‌باشد. همچنان که در جریان رسوخ به دهات از نیروی عظیم کارگران صنعتی، که نزدیکی به‌مراتب طبیعی‌تری با دهقانان دارند، می‌باید یاری گرفت و یا آنان را به پشتیبانی از مبارزه‌ی روستا برانگیخت، در شهرها نیز می‌توان و باید از نیروی جوان دانشجویان و محصلین، که معمولاً زودتر از سایر اقشار و طبقات خلق به بیداری سیاسی می‌رسند و آمادگی نشان می‌دهند، یاری گرفت و آنان را نیز به پشتیبانی از مبارزه‌ی کارگری دعوت نمود. بدین‌سان، راه رسوخ به میان زحمت‌کشان، چه در شهرها و چه در دهات، وجود دارد و فقط در تحت شرایطی مشکل‌تر و مساعی و جد و جهد طولانی‌مدت‌تر طلبیده و در شرایطی آسان‌تر و کوتاه‌مدت‌تر است.

ثانیاً، تفاوت میان شرایط کار یک محفل "تپپیک روسیه آن‌زمان" با یک "محفل روشنفکری ایران" کنونی، یعنی از نقطه‌نظر درجه‌ی رشد جنبش‌های خودبه‌خودی و سهولت عینی تماس و مراوده با کارگران و در نتیجه، موقعیتی که یک محفل روشنفکری برای شرح کار با آن روبه‌رو است، فقط می‌تواند شدت و ضعف کار و کمیت انرژی و زمانی را که باید مصرف نمود، تعیین کند. فقط می‌تواند تعیین کند که شرایط سال‌های ۱۸۹۸ - ۱۸۹۴ روسیه که به قول لنین «علاقه‌ی عمومی کارگران به اعتصابات مانند یک بیماری همه‌گیری به‌سرعت شایع» بود (همان‌جا - ص ۴۸۵) تا چه حد و سطحی می‌توان در میان توده‌ها به ترویج و تبلیغ و سازمان‌دهی دست زد و این‌که امکانات عینی کار چقدر فراهم شده است و اما در سال‌هایی که مثلاً مانند وضعی که در مورد ایران تشریح شده، یعنی

"جنبش‌های خودبه‌خودی مردم... پراکنده و کم‌وسعت است" تا چه حدی وسطی، و با چه امکانات عینی‌ای. این امکانات عینی خارج از خواست و توانایی ماست و لیکن خواست و توانایی ما قادر است، بنا بر این‌که چگونه خود را با ضروریات محیط و نیازهای اجتماعی و سیاسی توده در هر زمان تلفیق دهد، این امکانات را به کار گرفته و آن‌ها را به خدمت رسوخ سیاسی و سازمانی در میان توده و ارتقای آگاهی و هم‌روال کردن و رشد مبارزات آن‌ها در آورد. آنگاه، بدون شک با رشد جبری این امکانات عینی، با رشد جبری که ما نیز با مجاهدات آگاهاننده و سازمانی خود آن‌را تسریع و تشدید می‌کنیم، کامیابی‌های ما نیز هر دم وسیع‌تر و پرمنازتر خواهد گشت.

ولی، در حقیقت، از آنچه ما بیش از هر چیز رنج می‌بریم و علت اصلی ناکامی‌های ما در میان توده‌ها است، آنچه که باعث می‌شود گروه‌های انقلابی هنوز رابطه چندانی با توده نگرفته و "در جریان (یک) رشد محدود" زیر ضربات پلیس قرار گرفته و از هم پاشیده شوند، نه آن است که "توده کارگر آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیست"، نه آن تفاوت میان شرایط کار یک محفل روشنفکری روسیه آن‌زمان و یک محفل روشنفکری ایران کنونی، بلکه، در وجوه درونی و خصوصیات مشترک آن‌ها است. بلافاصله در پی همان نقل‌قولی از لنین که به تشریح فعالیت و طرز کار یک محفل تیپیک روسیه آن‌زمان پرداخته شده، لنین چنین ادامه می‌دهد که با اقدام این محافل به شروع عملیات «معمولاً از همان آغاز شروع این عملیات بلافاصله کار به ناکامی کامل می‌گراید.» و او نمی‌گوید که علت این "ناکامی کامل"، شرایط سخت پلیسی و یا تعارض توده است، بلکه متذکر می‌شود که «علت ناکامی فوری و کامل آن هم این است که عملیات جنگی مذکور (که در حقیقت پخش «نخستین ورقه تبلیغاتی یا نخستین شماره روزنامه» و یا برگزاری «نخستین نمایش» بوده - "کمونیست") نتیجه نقشه‌ای منظم برای یک مبارزه طولانی و سرسخت نیست که قبلاً برآورد و به‌تدریج تهیه شده باشد، بلکه صرفاً نتیجه رشد خودبه‌خودی کاری بوده که طبق سنن موجود در محفل‌ها انجام می‌شده است و نیز علت آن این است که بالطبع پلیس تقریباً همیشه همه فعالین عمده جنبش محلی را که از همان زمان دانشجویی، خود را

"شناسانده بودند" می‌شناخت و فقط در انتظار لحظه‌ی کاملاً مناسب برای به دام انداختن آنان بود...» (همان‌جا - صفحات ۳۷۶ - ۳۷۵) و در حقیقت، این اشاره به وجود همان اشکالات و ضعف‌های اساسی است که ما در سطور قبل نسبتاً به‌طور مبسوط بدان‌ها پرداختیم.

و در روسیه آن‌زمان، درست نحوه‌ی برخورد به این اشکالات و ضعف‌های اساسی درون جنبش است «که انقلابیون را از اکونومیست‌ها، طرفداران خرده‌کاری و دنباله‌روان جنبش خودبه‌خودی متمایز می‌کند»، («تحلیلی از شرایط...» - ص ۶۰) و نه نحوه‌ی برخورد به این سؤالات که آیا «باید یا نباید این مبارزه‌ی خودبه‌خودی را به یک مبارزه‌ی همه‌جانبه‌ی سیاسی تبدیل کرد؟» (همان‌جا - ص ۶۰) بلکه بالعکس، طرح مسئله بدین‌گونه بوده است که آیا باید یا نباید عدم رشد مبارزه‌ی خودبه‌خودی را به یک مبارزه‌ی همه‌جانبه‌ی سیاسی در ضعف تئوریک و سازمانی و در خرده‌کاری و پراکنده‌کاری گروه‌های انقلابی جستجو نمود؟ آیا باید یا نباید ضعف‌ها و اشکالات اساسی ما را که باعث می‌شود رابطه‌مان با توده‌ها استوار نشده و جنبش آنان تداوم و ارتقا نیابد، به وضع جنبش خود به‌خودی توده‌ی حاله کرد و برای برانت سستی خود از لحاظ سیاسی و سازمانی به جریان خودبه‌خودی استناد نمود؟

و در روسیه آن‌زمان، درست به علت بی‌توجهی به این علل درونی محدودیت فعالیت سیاسی و بدویت سازمانی گروه‌ها و در کنار مجویی از سؤالات مشخص فوق بود که به گفته‌ی لنین در «چه باید کرد؟» (که عیناً ولی به‌منظور دیگری در صفحات ۶۰ و ۶۱ همان جزوه آورده شده) عده‌ای که اکونومیست‌ها بودند، پیش آمده و چنین استدلال می‌کنند: «خود توده‌ی کارگر هنوز این‌گونه وظایف سیاسی و جنگی دامن‌داری را که انقلابیون به وی تحمیل می‌کنند، به میان نگشیده است» (یعنی ناکامی عملیات گروه‌ها که قبلاً ذکر کردیم نتیجه‌ی ناآمادگی و تعارض توده و نه ناآمادگی و ضعف خودشان - "کمونیست") و باید هنوز در راه نزدیک‌ترین درخواست‌های سیاسی مبارزه نماید و با کارفرمایان و حکومت مبارزه اقتصادی کند و عده‌ای دیگر که از هرگونه «شیوه‌ی تدریج‌کاری» به دورند، شروع به گفتن این نکته نمودند که: انجام انقلاب سیاسی ممکن است و باید آن را انجام داد، ولی

برای این کار هیچ احتیاجی به یک سازمان پر و پا قرص انقلابیون که پرولتاریا را برای مبارزه‌ای استوار و سرسخت پرورش دهد، نیست. برای این کار کافی است که همه ما چماقی را که با آن آشنا هستیم و در "دسترس" است، به کف گیریم. اگر بخواهیم بدون تلویح و اشاره صحبت کرده باشیم باید این‌طور گفت: ما باید اعتصابات عمومی بر پا کنیم و یا این‌که جریان پژمرده و خمود جنبش کارگری را به وسیله ترور تهییج‌کننده، بیدار کنیم. (تکیه بر عبارات از ماست) عده‌ی اخیر در حقیقت چیز دیگری نمی‌گفت مگر همان چیزی که با اصطلاحات کنونی ما بدین صورت در می‌آید: "توده کارگر آماده پذیرش مبارزه و آگاهی سیاسی نیست"، و یا آن‌طور که در صفحه ۶۵ همان جزوه آمده، در میان توده‌ها «شرایط یک نوع سکون، سرخوردگی، یأس و تسلیم» (= «جریان پژمرده و خمود») بوجود آمده است و حال برای آن‌که بتوان «آن جریانی را بنا نهاد که در مسیر آن توده بر خود، بر منافع واقعی خود و بر قدرت سهمگین و شکست‌ناپذیر خود واقف شود و به جریان مبارزه کشانده شود» (ص ۷۱) - یعنی برای آن‌که توده‌ها را "بیدار کنیم" - باید به "عمل مسلحانه" (= ترور تهییج‌کننده) توسل جست!

آری، این چنین است آنچه از مقایسه شرایط کنونی ایران و مسائل محافل انقلابی در ایران با شرایط روسیه آن‌زمان و مسائل محافل انقلابی آن می‌باید آموخت.

درست در نتیجه تعبیر ناصحیح شرایط آن‌زمان روسیه و انطباق ناصحیح وضع جنبش کارگری و مسائل مطرحه در روسیه آن‌زمان بر شرایط فعلی جامعه ایران است که این حکم ناصحیح و حقیقتاً اکونومیستی ارائه می‌شود که: «کارگر، تنها پس از سال‌ها مبارزه خود به‌خودی، اقتصادی صنفی، به‌تدریج آماده پذیرش مبارزه سیاسی، آگاهی سوسیالیستی، تشکل سیاسی و حزبی می‌گردد.» (همان‌جا - ص ۶۳) و بعد نیز چنین حکم ناصحیح‌تری مطرح می‌گردد که «در اینجا که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب می‌شود، طبیعی است که توده کارگر بیش از پیش، از مبارزه سیاسی دور گردد.» (همان‌جا)

اگر کارگر، تنها پس از سال‌ها مبارزه خودبه‌خودی، اقتصادی صنفی، آماده پذیرش

مبارزه سیاسی، آگاهی سوسیالیستی، تشکل سیاسی و حزبی می‌گشت، اکنون کارگران انگلیسی که بیش از هر کارگری در دنیا دارای سابقه مبارزات خودبه‌خودی و اقتصادی صنفی بوده‌اند، می‌بایستی دارای عالی‌ترین آمادگی برای امور فوق باشند. حال آن‌که، این‌طور نیست، و چه بسیار کارگران کشورهای عقب‌مانده، مثلاً آسیا که با وجود دارا نبودن چنان سابقه طولانی‌ای، به‌مراتب بیشتر برای این امور آمادگی نشان داده‌اند و اتفاقاً درست این آمادگی بیشتر در این کشورها، که عموماً به نحو استبدادی و پلیسی اداره می‌شوند، در شرایطی به وجود می‌آمده «که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب» می‌شده است. مثال ویتنام، مثال بارزی است. در کتاب «ویتنام جنوبی - ۱۹۶۵ - ۱۹۵۴ (مقالات و اسناد)» در فصل مربوطه به مبارزه کارگران چنین می‌خوانیم:

«... رژیم پلیسی در شهرها که کارگران و زحمت‌کشان را هدف سرکوب قرار داده مخصوصاً خشن می‌باشد. امپریالیست‌های آمریکایی و نوکرائش، وحشیانه‌ترین وسایل را برای سرکوب مبارزه کارگران به کار گرفته‌اند. هزاران تن از رزمندگان و کارگران جان خود را از دست داده‌اند: یک اعتصاب در سایگون یا در هر شهر تحت سلطه آمریکا نه تنها به معنای از دست دادن روزمزد‌های بسیاری است، بلکه همچنین ریسک تیر خوردن، شکنجه شدن و تبعیدشان برای ابد را معنی می‌دهد.» (صفحات ۸۴ - ۸۳ هشتمین شماره «مطالعه راجع به ویتنام» - انتشارات جمهوری دموکراتیک ویتنام - ۱۹۶۶ - چاپ انگلیسی) و باز می‌خوانیم:

«یک شبکه پلیس مخفی از نزدیک فعالیت‌های کارگران را در هر مؤسسه، کشتزار و محله کارگری تعقیب می‌کند. یک محله کارگری به گروه‌بندی‌های خانواری تقسیم شده که در این تقسیم‌بندی به کارگران دستور داده شده است تا جاسوسی همدیگر را کنند و این در میان آنان تخم بدگمانی و اختلاف را می‌کارد...» (صفحات ۸۵ - ۸۴) و لیکن: «علی‌رغم سرکوب خشن، مبارزات کارگران مخصوصاً شدت یافته است...» (ص ۸۸) چرا چنین شده است؟ چرا علی‌رغم سرکوب خشن و بی‌رحمانه جنبش کارگری و ترور و اختناق شدید پلیسی، طبقه کارگر ویتنام، مصمم‌تر از پیش برمی‌خیزد و علیه رژیم

سایگون و امپریالیسم آمریکا مبارزه می‌کند؟ زیرا کمونیست‌ها و انقلابیون ویتنام به هر راهی که شده به میان کارگران رفته و به مرتجعین اجازه نمی‌دهند که سیاست سرکوب و ترور آن‌ها و تبلیغات ارتجاعی، در میان کارگران روحیه یأس و شکست را دامن زند؛ زیرا کارگران ویتنامی تحت هدایت حزب خود قرار دارند. طبقه کارگر فقط در صورتی ممکن است به سرخوردگی دچار شود که فاقد سازمان آگاه و شایسته‌ای باشد. این سازمان یا حزب، خودبه‌خود در میان کارگران به وجود نیامده، بلکه مجاهدت پیگیرانه عناصر و گروه‌های کمونیستی فعلی را نیازمند است. بنا بر این، اگر هم، سیاست سرکوب ارتجاع ایران باعث شده باشد که کارگران ما کمتر به مبارزه سیاسی روی آورند، این نتیجه مستقیم ضعف و کمکاری عناصر و گروه‌های کمونیستی است: ضعف و کمکاری آنان در میان طبقه کارگر و خاصه، ضعف و کمکاری‌شان در جهت ایجاد حزب این طبقه.

و این حزب است؛ آری حزب است که مهم‌ترین و قطعی‌ترین عامل در رشد و تبدیل مبارزه خودبه‌خودی، اقتصادی صنفی کارگران و زحمت‌کشان به مبارزه سیاسی است. حزب است که کارگران را برای مبارزه سیاسی، برای پذیرش آگاهی سوسیالیستی، برای تشکل به گِرد حزب آماده می‌کند. به قول رفیق انور خوجه: «طبقه کارگر در تحت هرگونه شرایط زندگی یا کار، بدون وجود حزب قادر به کسب آگاهی توسط خود نیست. آنچه طبقه کارگر را از یک "طبقه به خودی خود" به یک "طبقه برای خود" تبدیل می‌کند، حزب اوست.» (گزارش به ششمین کنگره حزب کار آلبانی - ترجمه انگلیسی - ص ۲۲۴ - ۲۲۳) و هیچ چیز دیگری نمی‌تواند جای حزب را بگیرد، چه "عمل مسلحانه" ای که در صفحات بعد جزوه مورد بحث قرار است تجویز شود و یا "سال‌ها مبارزه خودبه‌خودی، اقتصادی صنفی" که به‌نوعی نبود آن، و یا کمبود آن، به دلیلی برای اثبات روی‌گردانی کارگران از مبارزه سیاسی و آگاهی سوسیالیستی و تشکل حزبی تبدیل شده است.

و حالا که حزب نیست و کارگران ما از حزب خود محروم‌اند و زحمت‌کشان شهرها و روستاهای ما بدون حزب رهبری‌کننده خود بسر می‌پزند، این کار به عهده عناصر و گروه‌های کمونیستی است و هیچ دلیل و موجهی نمی‌تواند این تعهد را از دوش آنان

بردارد. حالا که حزب نیست، باید این حزب را ساخت و هرچه زودتر هم ساخت و بدین منظور باید در میان کارگران و توده‌های رنجبر میهن به مجاهدت بیشتر دست زد، عناصر پیشروی این طبقه را به سوسیالیسم و کمونیسم جلب نمود و با روشن کردن مسائل تئوریک و تشکیلاتی جنبش ما، حزب این طبقه، حزب کمونیست ایران را سازمان داد. طبقه کارگر ما با سابقه پرشکوهش، در صورتی که کمونیست‌ها از لحاظ آگاهی سیاسی طبقاتی و سازمانی به یاری او شتابند و در این راه، تحمل مشقات و سختی‌هایی را که به‌مراتب بیشتر خود این طبقه و تمام زحمت‌کشان میهن بر گرده خود حس کرده و می‌کنند، بر خود هموار گردانند و مسائل تئوریک و سازمانی خود را که سدی در برابر فعالیت وسیع جنبش کمونیستی حاضر شده با پشتکار و به کمک اندوخته تجربی جهانی و گذشته و حال میهن حل کنند و حزب پرافتخار این طبقه را به وجود آورند، هیچ‌گاه مستلزم یک دوران "مبارزه خودبه‌خودی، اقتصادی صنفی" نیست. آنگاه هیچ یک از طبقات و اقشار زحمت‌کش، چه در شهر و چه در روستا، مجبور نخواهند بود که مدتی را خودبه‌خود برخیزند و بدون سازمان و رهبری با شکست و حسرت روبه‌رو شوند. این بدین معنا نیست که در بخش‌های عقب‌مانده جنبش کارگری و جنبش زحمت‌کشان نیاز به آغاز مبارزه از سطوح اقتصادی و صنفی نیست، بلکه این بدین معناست که حتی در این بخش‌ها نیز کارگران و زحمت‌کشان به وجه بسیار بهتر و سریع‌تری می‌توانند تحت رهبری حزب و یا سازمان اتحادیه‌ای که به کمک حزب برپا شده است، این مبارزه را انجام داده و به سطوح عالی‌تری قدم گذارند.

جنبش کارگری ایران، هنگامی که حزب پرافتخار خود، حزب کمونیست ایران را، برای اولین بار یافت، مدت چندانی از مبارزات خودبه‌خودی و اتحادیه‌ای‌اش و حتی از پیدایش وجودیش نگذشته بود و بلکه چنان‌که در جزوه «جنبش کارگری ایران» نشان دادیم، «کارگران صنعتی ایران، تقریباً از همان ابتدای پیدایش خود وارد صحنه مبارزات سیاسی شدند و با تشکیل حزب کمونیست ایران، به یکی از ارکان مهم جنبش کارگری و کمونیستی در خاورمیانه و شرق بدل گردیدند. پیدایش و رشد جنبش صنفی و اتحادیه‌ای

کارگران و به‌موازات آن، پیدایش و رشد جنبش کمونیستی، در آمیختن این دو، یعنی در آمیختن جنبش اتحادیه‌ای کارگران با جنبش حزبی طبقه کارگر برای گرفتن قدرت حاکمه، از وجوه خاص و از مزایای ویژه طبقه کارگر و جنبش پرولتری ایران است.» (صفحات ۱۸ - ۱۷) و این حزب کمونیست بود که در اکثر مواقع، حتی به جنبش صنفی و اتحادیه‌ای کارگران سر و صورت داد، و آنان را از لحاظ سیاسی و سازمانی آماده مبارزات بزرگتر نمود.

آری! ما نیز «در شرایط کنونی ایران... عدم وجود جنبش‌های خود به‌خودی وسیع را به معنی عدم وجود شرایط عینی انقلابی» نمی‌گیریم. («تحلیلی از شرایط...» - ص ۶۴) ولی، در عین حال، به دنبال یافتن "علت عدم وجود چنین جنبش‌هایی" نیز خود را سرگردان نمی‌گردانیم؛ زیرا هرچه علت آن باشد، این جنبش‌ها امروز کمتر و فردا در تحت یک شرایط حاد اقتصادی یا سیاسی (مانند سال‌های ۴۲ - ۳۹) بیشتر و وسیع‌تر به هر حال جریان خواهد داشت. آنچه ما به دنبال "علت عدم وجود" آن می‌گردیم، جنبش‌های آگاهانه و سازمان‌یافته کارگران و زحمت‌کشان ماست که دیرگاهی است با نبود خود مایه بقای طولانی رژیم دیکتاتوری فاشیستی کودتا شده است. ما، آن‌طور که در صفحه ۶۶ این جزوه طرح شده است، «به انتظار جنبش توده‌ای خودبه‌خودی وسیع» ننشسته‌ایم و وجود یا عدم وجود آن را دلیلی و یا توجیهی برای دست زدن به هر کاری، چه به اصطلاح در اتاق نشستن و چه به اصطلاح به "عمل انقلابی" دست‌زدن، نمی‌دانیم؛ و به‌ویژه اکنون دیگر این‌گونه استناد کردن به وضع جنبش خودبه‌خودی را روا نمی‌دانیم؛ زیرا به هیچ رو روا نیست تا بار دیگر ده‌ها هزار توده‌های زحمت‌کشی که در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ خودبه‌خود برخاستند و بدون کسب پیروزی هزاران هزار شهید دادند، و هیچ سازمانی نبود که به رهبری آگاهانه آن کوشیده و این طغیان خروشان خلق را پایداری، تداوم و ارتقاء دهد و آن را به سمت پیروزی ببرد، به چشم خود ببینیم - و آنگاه بگوییم که توده‌های بَدگسل ایران بر نمی‌خیزند و یا "از مبارزه سیاسی" دوری می‌جویند. روا نیست تا بار دیگر اعتصابات عظیم کارگری و طغیان‌های دهقانی را در شهرها و روستاهای ایران

ببینیم و ببینیم که بیش از ۴۰۰۰ کارگرِ دلیرِ «جهان‌چیتِ کرج» یک تن و خودبه‌خود بر می‌خیزند و ده‌ها شهید می‌دهند و حال آن‌که گروه‌های کمونیستی و انقلابی در گرو عقب‌ماندگی‌های سیاسی و سازمانی‌شان و درگیر انحرافات نظری و عملی خویش به کارهای دیگری مشغول باشند. و نارواست بگوییم که «در اینجا که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب می‌شود، طبیعی است که توده کارگر بیش از پیش از مبارزه سیاسی دور گردد، زیرا مبارزه سیاسی احتیاج به پیگیری، تشکل و انضباط پذیری دائمی، احتیاج به آگاهی و فداکاری دارد.» (همان‌جا - ص ۶۲) خیر، به هیچ وجه، طبیعی نیست این رفتار! کجای آن طبیعی است که توده کارگر در اثر سرکوب جنبش صنفی‌اش از مبارزه سیاسی روی‌گردان شود؟ اگر چنین حالتی روی داده فقط و فقط نتیجه ضعف و کم‌کاری گروه‌های انقلابی، دوری آنان و نه دوری طبقه کارگر از مبارزه سیاسی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و عدم وجود پیگیری، تشکل و انضباط‌پذیری دائمی و فداکاری آنان و نه طبقه کارگر، در راه این طبقه، در راه بردن آگاهی سیاسی و سازمان‌دادن مبارزات این طبقه و زحمتکشان ایران بوده است. این فقط نتیجه انحراف و یا انصراف آنان به هر دلیل، در راه پاس‌خگویی هرچه فوری‌تر به این وظیفه مبرم، یعنی ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر ما است؛ نتیجه آن است که گروه‌های کمونیستی ما یا به کارهای خرد دیگری مشغول بوده و یا جدا از این طبقه و از کلیه رنجبران این مملکت فلک‌زده به عملیات نظامی و بی‌نتیجه مشغول‌اند. آری! باز تکرار می‌کنیم که ما روا نمی‌دانیم، عصیان‌های خودبه‌خودی توده‌های زجر دیده‌مان را ببینیم که در اثر فقدان سازمان انقلابی و آگاهی سیاسی، به خون کشیده شوند و آنگاه همچون «باختر امروز» بنویسیم: «مردم، اقشار و طبقات تحت ستم، زحمتکشان شهری و خرده‌بورژوازی بی‌چیز زیر سلطه وحشیانه ترور و تبلیغات جهانی ارتجاع فلج شده بودند.» و از به اصطلاح "طلسم ضعف مردم" صحبت کنیم، و بدین‌سان بر این حقیقت تلخ سرپوش گذاریم که این "طلسم ضعف" در حقیقت طلسم ضعف گروه‌ها و سازمان‌های ما است، طلسمی که شکستن آن و نه "شکستن طلسم ضعف مردم"، ده سال و بلکه بیست سال است که به تعویق انداخته شده است.

آنچه ما سخت در انتظاریم، جنبش آگاه و سازمان‌یافته طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش میهنمان است، جنبشی که فقط به کار پیگیر و خستگی‌ناپذیر کمونیست‌ها و انقلابیون ایران در میان توده‌های ناراضی‌ای که اخگرهای خشم و نفرت خود را نسبت به وضع موجود و نسبت به سیستم پلیسی و جابرانه کنونی در هر سو بارها پرتاب کرده و می‌کنند، به وجود آمده و تنها با ایجاد یک سازمان انقلابی شایسته در میان آنان، یعنی با ایجاد حزب کمونیست، قادر به گسترش و حرکت به‌سوی پیروزی نهایی است.

و اکیداً معتقدیم که «آن مبارزهای را که در تاریخ جریان دارد، مبارزهای را که ضرورت‌های تاریخی، پیروزی آن را تضمین کرده‌اند، مبارزهای که ریشه‌اش در بطن شرایط مادی زندگی خود توده‌ها است، مبارزهای را که در عمل آگاهانه پیش‌قراولان انقلابی انعکاس یافته، مبارزهای را که در جنبش‌های پراکنده و جرقه‌وار توده‌ها انعکاس یافته، مبارزهای را که در شرایط استبداد سنگین و اختناق مداوم، گاه خصلت انفجاری پیدا کرده و دفعه‌تاً نیروی عظیمی از توده‌ها را به خیابان می‌کشد و یکباره چون شعله‌ای زودگذر خاموش می‌شود»، تنها از طریق کار سخت و پیگیر یک سازمان سیاسی انقلابی و آن هم از دل توده می‌توان بیرون کشید و "عملاً به توده نشان داد!" و تنها این کار است که می‌تواند آن جریانی را بنا نهد که «در مسیر آن توده بر خود، بر منافع واقعی خود، بر قدرت سهمگین و شکست‌ناپذیر خود واقف شود و به جریان مبارزه کشانده شود» و بالاخره تنها راه شکافتن «آن سد عظیم قدرت سرکوب‌کننده که اختناق و سرکوب مداوم، عقب ماندن رهبری و عدم توانایی پیشرو در ایفای نقش خود، بالاخره تبلیغات جهانی رژیم متکی به سرنیزه میان روشنفکر خلق و خلق، میان توده و خود توده، برپا داشته.» و تنها راه جاری ساختن "سیل خروشان مبارزه توده‌ای"، مجاهدت سیاسی و سازمانی در راه ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر است. و هیچ‌گاه "عمل مسلحانه" و یا مبارزه به اصطلاح "سیاسی - نظامی" و در حقیقت و عملاً نظامی‌ای که روشنفکران جدا از خلق به انجام آن کوشند، با تمام فداکاری‌ها و قهرمانی‌های پر شور خود، که شکی نیست به خودی خود اخگری از کوه خشم و نفرت زبانه‌کش خلق‌های ماست، قادر نیست به‌جای این راه آزموده شده و از لحاظ تاریخی و علمی به اثبات رسیده، بنشیند.

(۵)

ما اکنون به بحث فوق بس کرده و به بررسی رهنمودهای کتاب «انقلاب در انقلاب» رژی دبره که در جزوه «تحلیلی از شرایط جامعه ایران» اتخاذ شده و حقیقتاً پایهٔ تئوریک‌ای به مشی چریکی و صریحاً گویم، کاستریسم در دوران حاضر داده است، می‌پردازیم.

رفیق احمدزاده در مشاجرهٔ خود با مخالفین تر رژی دبره مسئله را بدین صورت مطرح می‌کند: «به نظر می‌رسد تر دبره نقش حزب مارکسیست - لنینیست را به‌عنوان تنها نیرویی که قادر است انقلاب را به نحوی همه‌جانبه رهبری کند مورد انکار قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد: که تر دبره، اهمیت تئوری مارکسیسم - لنینیسم، تئوری انقلابی را به‌عنوان راهنمای عمل دست کم می‌گیرد. به نظر می‌رسد که دبره نقش رهبری کنندهٔ امر سیاسی را بر امر نظامی نادیده گرفته و حتی امر نظامی را بر امر سیاسی مقدم می‌شمارد. رژی دبره از کاسترو نقل می‌کند که: چه کسی در آمریکای لاتین انقلاب خواهد کرد؟ چه کسی؟ مردم، انقلابیون، با حزب یا بدون حزب؟ و سپس خود می‌گوید: "فیدل کاسترو خیلی ساده می‌گوید که هیچ انقلابی بدون یک پیشاهنگ وجود ندارد، و این که این پیشاهنگ لزوماً حزب مارکسیست - لنینیست نیست، و این که آن‌هایی که می‌خواهند انقلاب کنند این حق را دارند که خود مستقل از این احزاب، پیشاهنگی تشکیل دهند... پس هیچ نوع معادلهٔ متافیزیکی که در آن حزب مارکسیست - لنینیست = پیشاهنگ باشد وجود ندارد. صرفاً ارتباط و به هم بستگی‌های دیالکتیکی بین یک وظیفهٔ معین یعنی وظیفهٔ یک پیشاهنگ در تاریخ - و شکل خاص از سازمان - سازمان حزب مارکسیست - لنینیست وجود دارد، این به هم بستگی‌ها از تاریخ پیشین ناشی شده و بدان وابسته‌اند. احزاب در اینجا در روی زمین وجود دارند، و تابع سخت‌گیری‌های دیالکتیکی زمینی‌اند. اگر آن‌ها زاده شده‌اند می‌توانند بمیرند و به اشکال دیگری دوباره زاده شوند.» (همان‌جا - صفحات ۸۷ - ۸۵) و بعد نتیجه گرفته می‌شود که در واقع، «از سراسر کتاب (دبره) پیداست که انکار نقش رهبر و راهنمای مارکسیسم - لنینیسم مطرح نیست. مسئله بر سر انکار نقش

رهبری‌کننده پرتاریا و ایدئولوژی او نیست و در اینجا حزب مارکسیستی - لنینیستی به‌عنوان شکل خاصی از سازمان مطرح است.» (همان‌جا - ص ۸۷)

ما، بر عکس، کاملاً فکر می‌کنیم که "از سراسر کتاب (دبره) پیداست" که او نقش حزب، تئوری مارکسیسم - لنینیسم و فرماندهی امر سیاسی را بر امر نظامی درک نکرده و بلکه نفی می‌کند. رژی دبره نه تنها این‌هایی را که بر شمردیم درک نکرده و نفی می‌کند، بلکه راجع به تمام مسائل اساسی جنبش انقلابی، مسائلی مانند جبهه واحد، ارتش انقلابی، جنگ انقلابی و غیره نیز دارای نظرات و برداشتهای ناصحیحی است.

رژی دبره چه راهی را در پیش پای انقلابیون می‌گذارد؟: «اول» لازم است که یک «کانون چریکی» توسط عده‌ای تشکیل شود؛ این «هسته ارتش توده‌ای» است (انقلاب در انقلاب - انگلیسی، ص ۸۳). این کانون چریکی از کی‌ها تشکیل می‌شود؟: «طعنه‌آمیزی تاریخ، بنا به وضع اجتماعی بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، و آگاهی درست این نقش پیشاهنگی را به دانشجویان و روشنفکران انقلابی، که مجبور بوده‌اند عالی‌ترین اشکال مبارزه طبقاتی را به راه اندازند یا بهتر گوئیم شروع کنند، اراده کرده است.» (همان‌جا، ص ۲۱) این گروه چریک بر چه پایه‌ای متحد شده است؟: «جنبش چریکی شروع می‌کند با به وجود آوردن اتحادی در درون خود به گرد مبرم‌ترین وظایف نظامی...» (همان‌جا، ص ۱۰۵) و البته در میان افراد این گروه نباید «آدم پیر» و یا از لحاظ فیزیکی «نامناسب» که نمی‌تواند با شرایط «کوه» و «زیست چریکی» بسازد، وجود داشته باشد، چون «استعداد فیزیکی پیش‌شرط کلیه استعدادهای دیگر است»؛ چون «رابطه نزدیکی بین بیولوژی و ایدئولوژی موجود است.» (همان‌جا، ص ۱۰۲) امر سیاسی بر امر نظامی فرماندهی نمی‌کند و تفاوتی فی‌مابین نیست، بلکه خود گروه چریک یک پیشاهنگ سیاسی است «با عناصر اساسی رهبری‌اش وارد شده در (جزو) فرماندهی نظامی» (همان‌جا، ص ۱۰۹) و همان‌طور که فیدل کاسترو گفته: «به آن‌هایی که توانایی نظامی نشان بدهند، همچنین مسئولیت سیاسی بدهید.» (همان‌جا، ص ۹۰) و اما گروه چریک - که قاعدتاً هیچ - حتی رهبری هم باید بداند که «تمام آثار تئوریک دربارۀ جنگ توده‌ای همان اندازه

زیانمندند که خوباند» (ص ۲۱) و این مایه «خوش‌بختی» بود که مثلاً «فیدل کاسترو تا قبل از پیاده شدن در ساحل اوربانت، آثار نظامی مائو را خوانده بوده است» و «این بود که او توانست، در دم و از طریق تجربیات خویش، اصول نظریه نظامی را در مطابقت با محیط ابداع کند.» (ص ۲۰) و «تحت فشار ضرورت» به همان چیزهایی برسد که مائو می‌گفت (زیرنویس ص ۲۶) خلاصه، صاف و ساده بگوییم: «ایجاد کانون نظامی، نه "کانون" سیاسی... تعیین کننده است.» و «بگذار بگوییم که باید از کانون نظامی به‌سوی جنبش سیاسی حرکت کرد» (همان‌جا، ص ۱۱۹) و «بگذار خاطر نشان کنیم که هیچ بخشی از جنبش چریکی قصد ایجاد حزب نوینی را نکرده است؛ بلکه جویای از میان برداشتن تقسیم‌بندی‌های نظریه‌ای و حزبی در میان جنگندگان خود می‌باشد» (همان‌جا، ص ۱۰۵) و اصولاً «ما فوق تمام مشاجرات سیاسی موجود می‌رود» (همان‌جا، ص ۱۲۴)، آن‌هم مشاجراتی ناشی شده از «مشاجرات سیاسی بین‌المللی» (بین چین و شوروی، یعنی بین مارکسیست - لنینیست‌ها و رویزیونیست‌ها) که بر اساس «مطالب غلطی» باعث انشعاب در احزاب کمونیست (رویزیونیست) شده و باعث «تحلیل انرژی انقلابی» می‌گردد (صفحات ۱۲۴-۱۲۳) و به قول فیدل کاسترو بسان جنگ «موش و گربه» می‌ماند (ص ۸۹). باری! این «کانون چریکی» که به اصطلاح از «افراد تاریخی» تشکیل شده‌اند که «تاریخ را می‌سازند» (ص ۱۰۱)، با مثلاً «نابود کردن یک کامیون حمل سرباز یا اعدام یک شکنجه‌گر پلیس در ملامت» کار را شروع می‌کند. تبلیغات هم لازم نیست، چون خود این کار «برای اهالی محل تبلیغی مؤثرتر از صد سخنرانی است»، چون فیدل کاسترو نیز «در عرض دو سال از جنگ یک بار هم میتینگ سیاسی در منطقه عملیاتش برگزار نکرد» (همان‌جا، صفحات ۵۴ - ۵۳)، البته، «بعدها، سخنرانی‌هایی ممکن است بشود و مورد توجه قرار خواهد گرفت.» (همان‌جا صفحه ۵۳) به هر حال، اول «عمل نظامی» می‌آید که در نتیجه آن «ایده ضربت ناپذیری» دشمن در بین مردم و «انباشت کهنسال ترس و خفت» آنان از میان رفته و «این چنین رفتاری آنان را به اصل مطلب متقاعد می‌کند: که انقلاب در جریان پیشروی است.» (همان‌جا، صفحات ۵۳ و ۵۲) بدین‌سان،

گروه چریک - «موتور کوچک» - «موتور بزرگ» توده‌ها را به حرکت در می‌آورد (ص ۸۴) و «از طریق سربازگیری و منشاء جنگ‌جویانش»، «حقیقتاً» به یک «جنگ توده‌ای» بدل می‌شود. (ص ۴۷) البته، پایگاه یا پشتگاه هم لازم نیست، «حتی» اگر «به مساحتی برابر با چندین هزار کیلومتر مربع» هم باشد، زیرا فقط وبال گردن است و «تحرك» چریک را می‌گیرد (ص ۶۲) و همان «کوله پشتی جنگ‌جو» کار پشتگاه را می‌کند (ص ۶۵). در این جریان، به درجه‌ای که «کانون چریکی» رشد می‌کند، شرایط برای تشکیل یک جبهه واحد یا «جبهه انقلابی ملی» نیز به وجود می‌آید (صفحات ۸۴ و ۸۳) ولی، البته، کار این جبهه، رهبری یا هماهنگ کردن و یا متحد کردن و توسعه دادن نیروهای انقلاب نیست: «در هر صورت یک جبهه فقط می‌تواند امور دیپلماتیک یک جنگ را به عهده بگیرد.... صدر یا هیئت مدیره یک جبهه تا وقتی پایدار می‌ماند که سازش‌ها پایدار می‌مانند.» البته، در این «جبهه انقلابی ملی» جایی برای بورژوازی ملی نیست، چون «تئوری کهنه اتحاد چهار طبقه، منجمه بورژوازی ملی "از مفاهیم سیاسی کهنه" است که در نتیجه "ناکامی" پوسیده، بی‌اعتبار و فرسوده شده‌اند.» (ص ۸۷) دیگر این‌که «اتحاد کارگر - دهقان» هم «اغلب رابطه پیوندی خود را در گروهی از انقلابیون که از منشاء بورژوایی‌اند، پیدا می‌کند» (ص ۱۱۱) و اما تکلیف حزب چه می‌شود: «اساساً حزب ارتش است.» (ص ۱۰۵) «نیروی چریکی جنین حزب است.» (ص ۱۰۶) و در صفحه ۱۱۶ هم گفته می‌شود که «ارتش توده‌ای هسته حزب خواهد بود». بدین‌سان انقلاب «سوسیالیستی و پرولتری»! (صفحه ۱۰۷) مثلاً به انجام می‌رسد!

البته در تز دبره، تشکیل "کانون چریکی" از ابتدا در ده صورت می‌گیرد؛ لیکن ظاهراً به علت ناکامی‌هایی که در پیشبرد این امر در آمریکای لاتین به وقوع پیوست، شروع کار به شهرها کشیده شد و جنگ چریکی شهری مدل کار قرار گرفت. بدین‌سان، با مدتی به کاربرد عملیات چریکی در شهرها، و ضرب‌هزندن و مشغول‌داشتن نیروهای دشمن، زمینه در دهات برای رشد این عملیات مساعد شده و آنجا به عرصه اصلی تبدیل خواهد گشت و یا به هر حال، هر دو جریان شهری و روستایی با هم پیش خواهند رفت.

برای مثال، کارلوس ماریگلا در «جزوه راهنمای جنگ چریکی شهری» خود چنین میگوید: «با شروع نمودن از شهر و با پشتیبانی مردم، جنگ چریکی دهفانی بهسرعت تکامل می‌یابد و در حین این که شورش در مناطق شهری ادامه دارد، ساختمان زیربنایی لازم خود را برپا می‌سازد.» (ص ۱۰۷ - ترجمه فارسی - چاپ «باختر امروز») اغلب هواداران این تز، اکنون، به این راه افتاده‌اند. ولی در هر صورت، اساس تز «چریک روستایی» و «چریک شهری» یکی است و آن همان است که فوقا شرح دادیم.

اکنون، خواننده خود قضاوت کند: آیا در تز دبره ذره‌ای از مارکسیسم - لنینیسم، ذره‌ای درس‌آموزی از تجربیات بزرگ انقلابی جهان وجود دارد؟ و آیا همان‌طور که اشاره کردیم به مسائل اساسی جنبش انقلابی، نه فقط نقش حزب و تئوری و یا فرماندهی سیاسی بلکه همچنین به مسائلی از قبیل جبهه واحد، ارتش و جنگ انقلابی، درست برخورد کرده است؟ بگذریم از این که حتی مرحله انقلاب را که بنا بر گفته خودش، در ارتباط با مبارزه علیه امپریالیسم و برای انقلاب ارضی است (یعنی اساساً بورژوا دمکراتیک است)، به نادرست سوسیالیستی و پرولتری می‌خواند. راستش نظرات دبره یا «انقلاب در انقلاب» او آن قدر، حتی در جزئیاتش که بسیاری را هم نیاورده‌ایم، غلط در غلط است که انسان نمی‌داند کدام یک از آن‌ها را انتخاب کرده و با آن، بررسی را شروع کند و تازه برای هر یک می‌توان طوماری از تجربیات تاریخی و دلایل آورد که خود کتابی خواهد شد. به هر حال، قصد ما این نیست. نیز در زمینه مورد بحث، یعنی نقش حزب، تئوری و فرماندهی امر سیاسی بر نظامی، قصد اثبات لزوم و اهمیت آن‌ها نیست، چون ما مفروض داشته‌ایم که این مسائل در بحثی که در جزوه «تحلیلی از شرایط جامعه ایران» راجع به تز رژی دبره آمده، به‌عنوان احکام مورد قبول فرض شده‌اند. بلکه، بحث ما بر سر این است که آیا اکنون به نظر می‌رسد «که تز دبره نقش حزب مارکسیست - لنینیست را به‌عنوان تنها نیرویی که قادر است انقلاب را به نحوی همه‌جانبه رهبری کند، مورد انکار قرار می‌دهد ... اهمیت تئوری مارکسیسم - لنینیسم، تئوری انقلابی را به‌عنوان راهنمای عمل دست‌کم می‌گیرد ... نقش رهبری کننده امر سیاسی را بر امر نظامی نادیده گرفته و حتی امر

نظامی را بر امر سیاسی مقدم می‌شمارد.» در حقیقت خواننده باید قضاوت کند که در کجای تزدبیره که ما اساس آن را بیرون کشیده نشان دادیم، حتی ذره‌ای، آری ذره‌ای، به مسائل فوق‌بهایی داده شده است؟

رفیق احمد زاده می‌نویسد: «از سراسر کتاب (دبیره) پیداست که انکار نقش رهبر و راهنمای مارکسیسم - لنینیسم مطرح نیست.» چطور مطرح نیست؟ اولاً، خود تزدبیره، یعنی تزد «کانون چریکی»، یعنی اساساً همان تزی که ما به رد آن در سرتاسر این مقاله کوشیده‌ایم و محتوی نادرست آن را باز نموده‌ایم، از پایه با مارکسیسم - لنینیسم در تضاد است؛ و حال آن‌که این تزد است که قرار است "نقش رهبر و راهنما" را داشته باشد. ثانیاً، خود دبیره می‌گوید که وحدت گروه چریک بر پایهٔ ایدئولوژی روشنی نیست، "به گرد مبرم‌ترین وظایف نظامی" است، "مافوق تمام مشاجرات سیاسی" است، یعنی مافوق اختلافات و تضاد میان مارکسیسم - لنینیسم و انواع ایدئولوژی‌های بورژوایی است، یعنی وحدت ماورای طبقات و تضادهای طبقاتی، یعنی ایدئولوژی خرده بورژوایی است که مبرا از دنیای مادی و تضادهای طبقاتی جامعه که به‌صورت مبارزه و مشاجره ایدئولوژیکی - سیاسی تبلور می‌کند، در دنیا‌های دوردست، در آسمان‌ها سیر می‌کند! به‌علاوه خود دبیره می‌گوید که نباید از تئوری مارکسیسم - لنینیسم و احکام اثبات شده و آزموده شده آن آموخت و راهنما قرار داد، چون "همان اندازه زیانمندند که سودمند" و بلکه می‌توان "تحت فشار ضرورت" حرکت کرد. خودش این‌گونه تئوری را تخطئه می‌کند، که انگار «فلک بر زمین فرمان می‌راند، روح بر جسم فرمان می‌راند، سر بر دست فرمان می‌راند. کلام از عمل پیشی می‌گیرد.» (انقلاب در انقلاب - ص ۸۸) دبیره در اینجا می‌خواهد ما را بدین متهم کند که با ارزش دادن به تئوری و نقش رهبری‌کنندهٔ آن به ایده‌آلیسم گراییده‌ایم و به‌اصطلاح تقدم عمل بر تئوری و یا ماده بر ایده را نفی کرده‌ایم. دبیره، از تقدم عمل بر تئوری، خوار شمردن تئوری را نتیجه گرفته و بر این پایه، چون عمل بر تئوری مقدم است پس می‌باید فرمانروایی را به اعمالمان بسپاریم، چون ضرورت پیش‌تر از آگاهی می‌آید پس می‌باید "تحت فشار ضرورت" حرکت کنیم. او درک نمی‌کند که آگاهی داشتن

و حرکت در پرتو تئوری، خود برای حرکت ما از ضروریات است و بر این حرکت ضرورتاً فرمان می‌راند. او درک نمی‌کند که تئوری، ایده، درست آن کیفیت رشد یافته از عمل، از ماده، است که بر خودش فرمان می‌راند و این‌که، تئوری درست هنگامی عمل را رهبری می‌کند که بر آن عمل، پیشی گرفته و بیان فشرده آن باشد. حال آن‌که هیچ‌گاه عمل واجد چنین خصوصیتی نیست و بلکه موجد کیفیتی است که این خصوصیت را بروز می‌دهد؛ و کسی که این خصوصیت را درک نکند و بلکه در مقابل "عمل" و یا "فشار ضرورت" سر فرود آورد، الفبای فلسفه مارکسیستی و جوهر دیالکتیکی آن را از نظر دور داشته و به امپریسم یا پراگماتیسم در غلطیده است. ثالثاً، دبره نسبت به مبارزه ایدئولوژیکی شدیدی که در سطح جهانی بر سر اصول مارکسیسم - لنینیسم جریان داشته، یعنی درست بر سر آن‌که مارکسیسم - لنینیسم راهنما است یا رویونیسم، موضع نمی‌گیرد و به نقل از کاسترو فرق بین مارکسیست - لنینیست‌ها و رویونیست‌ها را مانند فرق بین "موش و گربه" می‌بیند، و باز به نقل از کاسترو در صفحه‌ی یکی مانده به آخر کتابش، در اشاره به نبرد بین مارکسیسم - لنینیسم و رویونیسم جهانی، به‌روشنی می‌گوید: «ما به هیچ فرقه‌ای تعلق نداریم؛ ما به هیچ نظام ماسونیک‌ی بین‌المللی تعلق نداریم؛ ما به هیچ کلیسای تعلق نداریم.» پس شما به چه "فرقه‌ای"، چه "نظام ماسونیک‌ی" و چه "کلیسای" تعلق دارید؟ زیرا، آن فرقه‌ها، آن نظام‌های ماسونیک و آن کلیساها، که شما آن‌ها را به این الفاظ نامربوط که فقط مربوط به برداشت ایدئولوژیک خودتان است می‌خوانید، مگر غیر از مارکسیسم - لنینیسم و رویونیسم‌اند؟ ایدئولوژی و تئوری راهنمای شما کدام یک است؟ و یا آن‌که شما "ما فوق" همه این چیزها، "رها" از هر ایدئولوژی طبقاتی و یا به قول خودتان، فرقه، هستید - همان‌گونه که یک خرده‌بورژوا "ما فوق" همه طبقات بوده و نه به "فرقه" بورژوازی و نه به "فرقه" پرولتاریا تعلق دارد، و فقط می‌خواهد دکان خودش را از خرده شدن از جانب بورژوازی از یک طرف و از مستحیل شدن در "طرف پرولتاریا" از طرف دیگر "رها" کند. این کجایش مارکسیسم - لنینیسم است و کجایش قبول و به کار بردن این تئوری به‌مثابه راهنما؟

رفیق احمدزاده به‌درستی این گفته دبره را که آثار تئوریک در باره جنگ توده‌ای "به همان اندازه که سود رسانند، زیان آورند"، به‌عنوان یک "برخورد سطحی و امپریستی" مورد انتقاد قرار می‌دهد («تحلیل از ...» - ص ۹۲) ولی به اشتباهی کمابیش از همان نوع دچار شده، در صفحه بعد می‌گوید: «بی‌شک تئوری‌های پیشین (مقصود "تجربیات انقلابی پیشین") اگر قرار باشد به‌طور مکانیکی تعمیم داده بشوند، "زیان‌آور" می‌شوند.» چرا دیگر "تجربیات انقلابی پیشین" زیان‌آور می‌شوند؟! آن به‌طور مکانیکی تعمیم دادن آن‌ها است که زیان آورند و نه خود آن‌ها! و اتفاقاً این درست همان چیزی است که باید در مورد تز دبره گفت: تز او تعمیم مکانیکی و البته همراه با تحریف و مبتذل‌سازی تجربه یک انقلاب، یعنی انقلاب کوبا است؛ و نیز همان کار است که نباید در مورد کشور خودمان، ایران، انجام دهیم.

و این به‌غایت نادرست است و باز دچار شدن به همان اشتباه است که بگوییم در مقایسه با مبارزه سیاسی، اهمیت مبارزه تئوریک و اهمیت تئوری کم شده است، چرا که با افکندن "نگاهی به اسناد جنبش کمونیستی" به‌توالی "کاپیتال، آنتی‌دورینگ، چه باید کرد، دموکراسی نوین و غیره" بر می‌خوریم که گویا هر یک از دیگری اهمیت تئوریک کمتر و اهمیت سیاسی و عملی بیشتر دارد، چراکه «امروز ... کمتر با آثار تئوریک نظیر کاپیتال، آنتی‌دورینگ یا امپریالیسم و امپریوکریتیسیم روبه‌رو می‌شویم» و این‌ها مبین آن است که «از نقطه‌نظر تئوری ناب: جنبش کمونیستی بین‌المللی که به‌طور کلی با عمل مستقیم انقلابی روبه‌رو است، نه فرصت و نه نیاز آن را دارد که به کار پردازد؟ ... ما بیش از هر وقت به پراتیسین احتیاج داریم تا به تئوریسین». (همان‌جا - صفحات ۹۶ - ۹۵) این همان چیزی است که رژی دبره نیز می‌گوید، مثلاً: «دیگر جایی برای رابطه لفظی - ایدئولوژیک نسبت به انقلاب وجود ندارد.» (انقلاب در انقلاب - ص ۱۲۳) آقای دبره! اگر مقصودتان از "لفظی - ایدئولوژیک"، لفاظی است که نه فقط "دیگر" حالا، بلکه هیچ‌گاه جایی برای آن در انقلاب نبوده است، همچنان‌که جایی برای کتاب شما نیست. ولی اگر مقصود از آن، ایدئولوژی و تئوری انقلابی است، که حتماً مقصودتان همان است،

آنگاه بسیار جا برای آن وجود داشته و بدون آن حتی نمی‌توان لفاظی‌های کتاب شما را هم تشخیص داد!

مبارزهٔ تئوریک و مبارزهٔ سیاسی، همراه با مبارزهٔ اقتصادی، سه جریان مبارزاتی هستند که همیشه باید مرتبط به هم حرکت نمایند و با رشد مبارزهٔ سیاسی و یا ابرام عمل مستقیم انقلابی، اهمیت تئوریکی کمتر نشده و بلکه بیشتر می‌گردد. با رشد مبارزهٔ سیاسی و مطرح شدن عمل مستقیم و تعمیق جنبش عملی توده‌ها، مسائل و پدیده‌های تازه‌ای همیشه رشد می‌کنند و مطرح می‌شوند، که بدون شناخت علمی آن‌ها، بدون دریافت و ارزیابی تئوریکی آن‌ها، بدون تحلیل آن‌ها در پرتو تئوری مارکسیسم - لنینیسم، تئوری‌ای که باید چون علم آموخت تا به کار برد و در پروسهٔ جنبش سیاسی و عملی مردم خود آنرا تلفیق و تکامل داد، نمی‌توان به گسترش و پیروزی مبارزهٔ سیاسی و عمل انقلابی موفق گشت. ارزش تئوریکی «دموکراسی نوین» مائوتسه‌دون نسبت به زمان و احتیاجات جنبش انقلابی خلق چین به همان اندازه است که «چه باید کرد؟» لنین در روسیه و نه آن‌که، یکی به اصطلاح عملی‌تر از دیگری است؛ و در حقیقت، مسائل تئوریکی مهمی را، که دارای ارزش عملی شگرفی برای جنبش کارگری و جنبش خلق است، برای انقلاب جهانی حل کرده‌اند؛ و کارهای فلسفی مهمی چون «آنتی‌دورینگ»، «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم» و یا «دربارهٔ تضاد» مائو، هر یک مبانی مهمی برای درک و شناخت و تحلیل مسائل عملی و بغرنجی‌های اجتماعی و سیاسی زمان خود بوده‌اند و هنوز همچنان راهنمای کار هستند - و بدون آن‌ها نمی‌توان هیچ راهی را از بی‌راهه تمیز داد. مائوتسه‌دون در جریان جنگ انقلابی مردم چین علیه ژاپن، به‌روشنی به اعضای حزب کمونیست می‌گوید و تأکید می‌کند که: «باید تئوری مارکس، انگلس، لنین و استالین و همچنین تاریخ ملت خود و جنبش‌های روز و روندهای آن‌ها را مطالعه کنند ... یک حزب سیاسی که جنبش انقلابی عظیمی را رهبری می‌کند، بدون تسلط بر تئوری انقلابی و بدون علم به تاریخ و درکی عمیق از جنبش عملی محال است که بتواند به پیروزی دست یابد ... اگر در حزب ما صد تا دویست رفیق باشند که بر مارکسیسم - لنینیسم به‌طور سیستماتیک

و نه بریده‌بریده، در ارتباط با عمل و نه جدا از آن مسلط باشند، قدرت رزمنده حزب ما به‌طور قابل ملاحظه‌ای بالا خواهد رفت و پیروزی بر امپریالیسم ژاپن تسریع خواهد شد ... خصوصیات جنبش کنونی چیست؟ قانون‌مندی‌های آن کدام‌اند؟ چگونه باید این جنبش را هدایت کرد؟ تمام این‌ها مسائل عملی هستند. تا به امروز ما هنوز درباره امپریالیسم ژاپن و چین همه چیز را درک نکرده‌ایم. جنبش تکامل می‌یابد، اشیاء و پدیده‌های نو ظاهر شده و بلاانقطاع ظاهر می‌شوند. مطالعه همه‌جانبه این جنبش، مطالعه آن در جهت رشد و تکاملش، وظیفه بزرگی است که باید پیوسته توجهمان را بدان معطوف داشته باشیم. کسی که از مطالعه جدی و دقیق این مسائل امتناع ورزد، مارکسیست نیست.» (منتخب آثار، جلد ۲ - صفحات ۳۱۶ - ۳۱۳)

آری باید هم "فرصت" کرد و هم "نیاز آن را دارد" که به مسئله تئوریک جنبش و حل مسائل آن پرداخته شود. همانا، یکی از علل مهم ضعف تئوریک جنبش ما و رشد انواع انحرافات مختلف در آن، من جمله انحراف مشی چریکی، از همین نکردن "فرصت" و ندیدن این "نیاز" است. مسائل مختلف مهمی که زمینه اختلافات پر دامنه و عمیقی را در جنبش حاضر تشکیل داده، چه در زمینه‌هایی مانند خصلت جامعه و مرحله انقلاب ایران، ارزیابی اصلاحات ارضی رژیم و مسئله دهقانی در وضع کنونی و خلاصه مسائل مربوط به برنامه انقلاب و نیز نحوه چگونگی رشد جنبش عملی و چه در زمینه وظایف سیاسی و تشکیلاتی گروه‌ها، طرز کار در شرایط اختناقی فعلی، راه و شیوه پیوند با زحمتکشان، محدودیت عملی و آماتوریسیم گروه‌ها و پراکندگی و پراکنده‌کاری تشکل‌های کمونیستی و انقلابی و غیره و غیره، همچنان مطرح‌اند و به‌ویژه، بیشتر شدن ضرورت گسترش مبارزه سیاسی و عمل مستقیم انقلابی، بر نیاز به حل آن‌ها دوچندان افزوده است. واضح است که این مسائل در ارتباط با فعالیت‌های عملی و سازمانی و در ارتباط با جنبش عملی خلق ما است که می‌تواند حل گردند؛ لیکن، بدون آموختن مارکسیسم - لنینیسم و شناخت و جمع‌بندی تئوریک شرایط کار و جنبش عملی خلق در پرتو این علم، حصول به امر فوق از محالات می‌باشد. رفیق احمدزاده می‌گوید: «دشواری کار نه در تهیه

برنامه انقلاب، تعیین اهداف انقلاب، شناخت نیروهای انقلاب و ضدانقلاب، بلکه در تعیین طرق و وسایلی قرار دارد که باید به کار گرفته شوند تا انقلاب را به پیروزی برسانند.» («تحلیلی از...» - ص ۹۷) ولی همان «تعیین طرق و وسایل» هم نه تنها مسائل عملی بلکه مسائل تئوریکی را نیز تشکیل می‌دهند که در پرتو تئوری مارکسیسم - لنینیسم، حل آن‌ها امکان‌پذیر است. تازه، ای کاش فقط همین‌ها بودند. خود جزوه «تحلیلی از شرایط جامعه ایران» نشان می‌دهد که نه تنها در ارتباط با این مسائل، بلکه حتی در ارتباط با مسائل مربوط به «برنامه انقلاب، تعیین اهداف انقلاب، شناخت نیروهای انقلاب و ضدانقلاب» نیز چقدر در فقر تئوریکی به سر می‌بریم و چقدر تحلیل‌هایی که می‌دهیم دور از واقعیت موجود جامعه خودمان و سطحی است. ما در اینجا، همان‌طور که قبلاً گفتیم قصد نداریم وارد مباحث خصلت و مرحله انقلاب و نیروهای انقلاب و ضدانقلاب جامعه ایران شویم، ولی فقط به یکی دو مورد، که در این کتاب آمده مختصراً اشاره می‌کنیم.

اول، در زمینه خصلت جامعه، که چرا دیگر نیمه فئودالی نیست و بلکه سرمایه‌داری (وابسته) است، مثلاً این گفته می‌شود: «پایه‌های تسلط سیاسی فئودالیسم با انقلاب مشروطه سست شد و با کودتای رضاخان، فئودالیسم قدرت سیاسی خود را اساساً به امپریالیسم تفویض کرد. ... با بسط تسلط قدرت مرکزی و نفوذ امپریالیسم، فئودالیسم بیش از پیش از مواضع قدرت بیرون انداخته شد و هنگامی که اقتصاد فئودالی، با منافع امپریالیستی در تضاد قرار گرفت، بی‌آنکه رژیم مواجه با مشکل جدی شود، یا برای سرکوب فئودالیسم احتیاج به نیروی خلق پیدا کند (!) فئودالیسم را که تبدیل به مرده‌ای شده بود، اساساً دفن کرد.» این است مفهوم: «انقلاب سفید»؛ و دیگر فئودالیسمی وجود نداشته بلکه سرمایه‌داری (وابسته) است و «پایگاه عمده طبقاتی» رژیم هم دیگر «قدرت امپریالیسم جهانی است»؟! (همان‌جا - صفحات ۳۴ - ۳۲) خلاصه: انقلاب مشروطه + کودتای رضاخان + «انقلاب سفید» ← رژیم سرمایه‌داری وابسته با پایه طبقاتی‌اش که امپریالیسم جهانی است! انقلاب مشروطه‌ای که علیه قدرت سیاسی فئودال‌ها بود و مایه رشد و توسعه سرمایه‌داری ملی (داخلی) خواستی شد و سرانجام جبهه متحد فئودال‌ها و

امپریالیست‌ها آن‌را به ناکامی کشاند، با کودتای رضاخان که نتیجه این ناکامی بود و مایه رشد سرمایه کمپرادوری و بوروکراتیک وابسته گردیده، قدرت سیاسی مرکزی مالکان ارضی و بورژوازی نوحاسته کمپرادور و بوروکرات وابسته به امپریالیسم را با حمایت امپریالیست‌ها تحکیم کرد، و "انقلاب سفید"ی که در زمینه "اصلاحات ارضی" اش، که درست برای جلوگیری از جنبش بورژوا - دمکراتیک دهقانی علیه فئودالیسم، رسوخ سرمایه انحصاری به دهات و تنظیم مناسبات استثمار فئودالی با سرمایه‌داری، توسط همین حکومت و با حمایت و نقشه امپریالیسم صورت گرفت، در یک مسیر از لحاظ نتیجه عملکرد آن‌ها، گذارده شده است؛ حال آن‌که چه اهدافی و چه نیروهای محرکه هر یک از این وقایع، بر هرکس روشن است. بین سه جریان نام‌برده (مشروطه، کودتای رضاخان و "انقلاب سفید") که اولی در جهت رشد صنایع و سرمایه‌داری ملی و آن دو در دیگر در جهت رشد صنایع وابسته و بسط سرمایه امپریالیستی؛ اولی در جهت نابودی فئودالیسم به نفع نیروهای بورژوا - دموکراسی و آن دو دیگر در جهت تنظیم و تلفیق فئودالیسم با سرمایه کمپرادوری و بوروکراتیک به نفع نیروهای بورژوا - فئودال و قدرت مطلقه؛ اولی در جهت سرمایه‌داری شدن جامعه و آن دو دیگر، در جهت رشد باز هم بیشتر جامعه فئودالی کهن به یک جامعه نیمه‌مستعمره - نیمه‌فئودالی؛ اولی در جهت تأمین شرایط تعمیق تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا و آن دو دیگر در جهت تعمیق بازهم بیشتر تضاد بین بورژوا - دموکراسی و نیروهای استعماری و فئودالیسم بود، هیچ تمایزی نشان داده نشده است؛ و حال آن‌که این تمایز گویای داستان دیگری است؛ و آنگاه پایگاه طبقاتی رژیم، یعنی اتکاء او در درون جامعه ایران، بر یک نیروی خارجی، یعنی امپریالیسم قلمداد شده است؛ و نه آن‌که رژیم شاه، خواهناخواه بیانگر منافع طبقه یا طبقات مشخص در جامعه ایران، که در ارتباط با مناسبات زیربنایی تولیدی است، می‌باشد. این دیگر، بی‌توجهی به الفبای جامعه‌شناسی مارکسیستی و ماتریالیسم تاریخی است و راستش نمی‌دانیم درباره‌اش چه بگوییم.

یا دوم، در مورد مرحله انقلاب، که گفته می‌شود: «هرچه فئودالیسم به‌عنوان یک

شیوه تولید، عقب‌تر نشسته‌است و بنا بر این هرچه دولت ماهیتاً و صوراً بورژوازی‌تر شده است، عناصر سوسیالیستی انقلاب اهمیت بیشتری پیدا کرده، مبارزه با سلطه سرمایه جهانی بیشتر به مبارزه با خود سرمایه مبدل شده و لزوم رهبری پرولتری بیشتر آشکار شده است.» این عناصر سوسیالیستی انقلاب، اگر چیزی غیر از رهبری پرولتری و حزب او در انقلاب بورژوا - دموکراتیک ایران است، چه چیز دیگری می‌باشد که اکنون در اثر "اصلاحات ارضی" که به اصطلاح فنودالیسم را "دفن کرد"، "بیشتر" شده است؟ یا مقصود از مرحله انقلاب همان انقلاب بورژوا - دموکراتیک طراز نو است، که پس "دفن" شدن فنودالیسم چه مفهومی دارد و یا آنکه انقلاب ماهیتاً بورژوا - دموکراتیک نیست، پس تجویز شعار بورژوا - دموکراتیک «زمین به کسانی که روی آن کار می‌کنند باید به‌طور رایگان تعلق بگیرد» که در صفحه ۴۹ جزوه به‌عنوان «شعار اساسی انقلاب برای دهقانان» در نظر گرفته شده، از کجا برخاسته است؟ و بالاخره «مبارزه با خود سرمایه» یعنی علیه بورژوازی داخلی به‌طور اعم، از کجا آمده است؟ پس، بورژوازی ملی در انقلاب بورژوا - دموکراتیک ضد امپریالیستی چه نقشی دارد؟ آیا جزء ضدانقلاب است؟ پس، چرا «بیش از پیش سرکوب می‌شود»؟ (ص ۴۵) و این سومین موضوع، یعنی در رابطه با نیروهای محرکه انقلاب و ضدانقلاب است، که بلا تکلیف و در پرده‌ای از مباحث متناقض و سطحی، مانده است: هم تکلیف بورژوازی ملی در این دو اردوگاه نیروهای محرکه روشن نیست و هم چنان‌که قبلاً گفتیم، تکلیف فنودالیسم که هم «دفن» شده است و هم علیه‌اش انقلاب بورژوا - دموکراتیک (مانند چین و ویتنام - ص ۵۰) صورت می‌گیرد! و بالاخره از مقایسه سطحی وضع و مسئله دهقانان فرانسه بورژوازی زمان ناپلئون و دهقانان ایران در زمان حکومت فعلی، در می‌گذریم. آری! این چنین است در دنیای تئوریک ما!

به‌علاوه، نیاز به تئوری انقلابی و تأکید بر لزوم مسئله و مبارزه تئوریک جنبش در زمان ما مهم است، زیرا کمبود آن تقریباً همیشه یک عارضه مزمن در طول تاریخ نهضت ما بوده است. عجیب نخواهد بود که بگوییم، به استثنای یک دوره فعالیت کوتاه

و شدیداً ناقص گروه ارانی و احیاناً چند سند بازمانده از حزب کمونیست ایران و جنبش توده‌ای سال‌های بعد از شهریور ۲۰ به‌طور کلی فعالیت تئوریک منظم و ثمربخشی در کشور ما صورت نگرفته‌است و حتی فعالیت گروه ارانی نیز به علت جدا بودنش از جنبش کارگری و جنبش عمومی مردم و کوتاهی عمر، نتوانست چندان مهر خود را بر جنبش بگذارد. در دوران حزب توده ایران، هیچ‌گاه فعالیت کمونیست‌ها مبنای تئوریک محکمی نداشت و بلکه، دنباله‌روی از سیر جریان‌های خودبه‌خودی، خرده برنامه‌ریزی و ناستواری و کج‌روی در اصول تاکتیک‌ها و سیاست‌ها، یک عارضه مزمن آن حزب بوده است. البته، گروه‌های کوچکی در آن دوران بودند که به خیال خودشان به تئوری و مبارزه تئوریک می‌پرداختند، لیکن، فعالیت آن‌ها غالباً در حد ترجمه و نشر اصول کلی بود و از جنبش طبقه کارگر میهن و نهضت توده‌ای آن دوران به‌کلی جدا بود. از این گروه‌ها، مثلاً کروژک‌ها و گروه حجار، تا آنجا که مختصر اطلاعی داریم، درک درستی از مبارزه طبقه کارگر نداشتند و با حبس کردن خود در محافل روشنفکری و دنباله‌روی از خواست‌های بورژوازی ملی و سکتاریسم نسبت به نهضت توده‌ای و جدایی از کمونیست‌های درون این نهضت، به کج‌راه رفته و نتوانستند کار مفیدی به دست دهند. کار و مبارزه تئوریک هرگاه جدا از ضرورت‌های تاریخی و جنبش طبقه کارگر و جنبش‌های بخش مردم ایران باشد و حلقه مرکزی آن‌را، تعیین و پیشبرد مشی سیاسی و سیاست‌های عملی تشکیل ندهد، بیشتر در حد مجادلات و بحث‌های خسته‌کننده روشنفکری بوده و به جدایش تاریخی میان تئوری و عمل، که مشخصه جامعه بورژوازی و جوامع طبقاتی دیگر است، دامن می‌زند. در نتیجه، محصول چنین کار تئوریکی، به‌جای خدمت به پرولتاریا و ارتقاء آگاهی و پرتوافکندن به راه آن در ایران، به بورژوازی خدمت می‌کند؛ و عملاً گروه‌ها را در سیاست و عمل به دنباله‌چاه نهضت و تبعیت از پراتیسین‌های بورژوا می‌کشاند.

به نظر ما، هر چه بر مسئله تئوریک جنبش، مسئله‌ای که دیربازی است در کار پیشرفت و پیروزی نهضت کارگری خلق ما سنگ انداخته و بر اهمیت این مسئله تأکید

کنیم و برای آن دلیل بیاوریم، کم آورده و کم آورده‌ایم. ما، هم به تئوریسین و هم به پراتیسین نیازمندیم و این بسیار غلط است و آن‌هم در دوران کنونی که بگوییم: "ما بیش از هر وقت به پراتیسین احتیاج داریم تا به تئوریسین." ما، بخصوص در دوران کنونی، "بیش از هر وقت" به تئوری و تئوریسین نیازمندیم؛ بخصوص در دوران کنونی که این‌گونه مسائل مختلفه عملی که برشمردیم سدی بر راه شده و انحرافات گوناگونی پدید آورده، بخصوص در دوران کنونی که کم‌ها دادن به تئوری و خرده‌کاری و بی‌نقشه‌روی و اعمال نادرست‌کردن شیوع فراوان یافته و بخصوص در کشوری چون میهن ما که این‌گونه مسائل بغرنجی از لحاظ انقلاب در پیش دارد - چه انقلاب ما انقلابی است که مهم‌ترین مهره امپریالیسم را در منطقه خاورمیانه، یعنی حکومتی را که قویاً توسط امپریالیست‌ها و رویزیونیست‌های شوروی تقویت و تحکیم می‌شود و برای تسلط آنان بر منطقه اهمیت اساسی دارد، خواهد برکند، انقلابی که اثر نجات‌بخش بزرگی بر خلق‌های این منطقه داشته و حلقه مهم و به همان درجه کاربری را در پیشبرد امر انقلاب جهانی تشکیل می‌دهد.

ما پراتیسین‌های زیادی همیشه داشته‌ایم و خواهیم داشت. تمام جنبش بزرگ توده‌ای ما در دوران ۱۲ ساله مبارزات بعد از شهریور ۲۰ جنبش "پراتیسین‌ها" بود؛ و حال آن‌که، از لحاظ تئوریسین، واقعاً حسابی سخت در مضیقه بودیم. در آن هنگام همیشه گفته می‌شد، عمل! و دیدیم چه بلایی بر سر آن "عمل" آمد. امروز نیز از یک سوی دیگر، همین شعار داده می‌شود و باز هم خواهیم دید که این شعار چه نتیجه عملی‌ای خواهد داد.

رفیق احمدزاده می‌نویسد که عده‌ای می‌گویند: «ما احتیاج به تئوریسین‌هایی چون لنین داریم.» بسیار عالی است! ما نیز همین را معتقدیم. واضح است ما همان لنینی را می‌گوییم «که در جریان یک مبارزه طولانی و فعال پرورده شده» (ص ۹۵) و نه نوع دیگری، و نوعی دیگر هم نتواند بود. ولی ما واهمه‌ای نداریم و بلکه با صدای بلند می‌گوییم که آری! ما، یعنی جنبش ما، نیازمند تئوریسین‌ها و رهبران بزرگ سیاسی‌ای

چون لنین، مائو، انور خوجه و هوشی‌مینه است و باید کوشید که در جریان مبارزات بزرگ خلقمان چنین کسانی پرورده شوند. باید کوشید و خودبه‌خود هم به وجود نمی‌آید بلکه کار می‌خواهد، که از میان فرزندان انقلابی مردم ما، تئوریسین‌ها و رهبران داهی بیرون آیند و زمام جنبش را به دست گیرند، که تا بار دیگر، نهضت طبقه کارگر و مردم ما به دست اسکندری‌ها، رادمنش‌ها و اپورتونیست‌هایی چون آنان نیفتد و شور انقلابی و آمادگی میلیون‌ها "پراتیسیسین‌های" جنبش ما برای بیست سال آزرگار منکوب نگردد. رفیق مائوتسه‌دون در نقل قولی که از او کردیم گفته بود: «اگر در حزب ما صد تا دویست رفیق باشند که بر مارکسیسم - لنینیسم به‌طور سیستماتیک و نه بریده‌بریده، در ارتباط با عمل و نه جدا از آن مسلط باشند، قدرت رزمنده حزب ما به‌طور قابل ملاحظه‌ای بالا خواهد رفت». ما آن‌قدر از این لحاظ فقیریم که نه "صد تا دویست" بلکه به ده تا بیست نفر هم از این‌گونه رفقا در جنبش خود قانعیم و با اشتیاق فراوان تشویق می‌کنیم و بلکه خواهانیم، که رفقای ما، که بسیارند در این جنبش، در این راه بکوشند و خود را پرورش دهند و به تئوریسین‌های قادر و رهبران سیاسی بزرگی مبدل گردند، تا طبقه کارگر و خلق بزرگ بتواند تحت هدایت ایدئولوژیکی و سیاسی چنین رهبرانی که در دامن خود پرورده، تاریخ میهن خود را آن‌چنان که خواست اوست، بسازد و به‌پیش برد.

تاریخ پرافتخار مبارزات خلق ما شاهد است که همیشه جنبش‌های بزرگ و پیروزی‌های تاریخی او باوجود رهبران سیاسی بزرگ که تئوریسین‌ها و "لنین‌های" زمان خود و شرایط تاریخی کشور خود بودند، صورت تحقق پیدا کرده است. اگر رهبری سیاسی و پرمایگی تئوریکی و فکری کسانی چون "علی موسیو" نبود، جنبش مسلحانه بزرگ تبریز، یک روز هم نمی‌توانست دوام آورد. او و مانند او بودند که به آگاه گردانیدن خلق کوشیدند و با درایت و اندیشمندی خود، در شرایطی که هیچ "پراتیسیسینی" به فکرش نمی‌رسید، دست به تدارک سیاسی و سازمانی برای دفاع از مشروطه زدند، مرکز غیبی ساختند، توده‌ها را به تشکل فرا خواندند، ارتش مجاهدان را ساختند و در بغرنج‌ترین و تنگناترین مواقع، خلق را برای کسب پیروزی‌های بزرگی، از لحاظ

ایدئولوژیک و سیاسی - و در نتیجه عملی هدایت کردند. حتی دورتر برویم، پیروزی‌ها و دوام و پایداری شگرف جنبش‌های انقلابی بزرگ دهقانان و پیشه‌وران و فقرای شهری، در قرون وسطی ایران، همچون جنبش پردامنه و عمیق و طولانی سرداران خراسان به خاطر رهبری سیاسی و فکری شخصیت‌های بی‌همتایی چون شیخ خلیفه و شیخ حسن بود. همان نهضت بزرگ و شگرف اسلامی، که آن‌گونه بر دنیایی تأثیر گذارد، به خاطر داشتن رهبری ایدئولوژیکی و سیاسی کسانی مانند محمد بود. بدون محمد، بدون داشتن چنین رهبری فکری، تمام "پراتیسین‌ها"، تمام رهروان و جنگجویان اسلام متفقا هم، هیچ‌گاه چنین کارهایی نمی‌توانستند انجام دهند.

آری! ما نیز در زمان خود، به چنین متفکران بزرگ انقلابی، به رهبران سیاسی شایسته‌ای نیازمندیم و باید کوشش کنیم که از میان روشنفکران و زحمتکشان میهن ما، رهبران قادر و تئوریسین‌های مارکسیست، محمدها، شیخ حسن‌ها، و علی موسیوهای پرولتاری پرورش یابند - تا رهبری نهضت رهایی‌بخش خلق ما نه به دست پراتیسین‌های خامی چون احسان‌الله خان و نه به دست عوام‌فربیان اپورتونیستی چون اسکندری و رادمنش، افتد، تا بدین‌سان رشد و پیروزی آن تضمین شود. به وجود آمدن این کسانی که جنبش انقلابی را تحت هدایت تئوری مارکسیسم - لنینیسم توانند گذارد؛ زیرا "بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد" و بدون چنین رهبرانی، تئوری انقلابی!

باز رفیق احمد زاده می‌نویسد که در کتاب دبره نقش رهبری‌کننده پرولتاریا، یعنی نقش حزب انکار نشده است! بلکه «در اینجا حزب مارکسیستی - لنینیستی به‌عنوان شکل خاصی از سازمان مطرح است.» (ص ۸۷) در حقیقت، این را خود دبره، هنگامی‌که در بخش دوم کتابش درباره مسئله حزب و پیشاهنگ صحبت می‌کند، مدعی شده است. ولی حقیقت آن است که رژی دبره نه تنها در شکل، بلکه هم در شکل و هم در مضمون، حزب مارکسیستی - لنینیستی و نقش رهبری‌کننده آن را نفی می‌کند. چنان‌که قبلاً از او نقل کردیم، حتی به‌روشنی نیز می‌گوید که اساساً حزب او ارتش است، همان گروه چریکی است و

یا این‌ها جنین یا هسته حزب‌اند. او به روشنی می‌گوید: «جنبش چریکی قصد ایجاد حزب نوینی را نکرده‌است». این را به مارکسیست - لنینیست‌هایی می‌گوید که در آمریکای لاتین، با بریدن از احزاب رویزیونیست شده، قصد ایجاد حزب مارکسیستی - لنینیستی نوینی را کرده بوده‌اند. او خطاب به انقلابیون آمریکای لاتین می‌گوید: «تأکید اصلی باید بر توسعه جنگ چریکی گذارده شود و نه بر تقویت احزاب موجود یا ایجاد احزاب جدید.» البته، آن‌هم دست‌زدن به آن جنگ چریکی گسسته از توده و خارج از هر زمان و مکانی که قبلاً شرحش را دادیم. در اینجا، دبره درک نمی‌کند که مسئله حزب، مسئله مربوط به تأمین رهبری انقلاب، مسئله سازمان سیاسی است که پرولتاریا از طریق آن می‌تواند انقلاب را گسترش داده و به پیروزی برساند؛ و حال آن‌که مسئله جنگ چریکی و یا مبارزه مسلحانه، شکلی از مبارزه - هر چند شکل عمده مبارزه است. حزب شکلی از سازمان و حزب مارکسیستی - لنینیستی، عالی‌ترین شکل سازمانی پرولتاریا است، و جنگ مسلح شکلی از مبارزه و عالی‌ترین شکل مبارزه است. ولی، ظاهراً دبره این را می‌داند، چون چند سطر بالاتر، از «انتخاب بین حزب پیشاهنگ و ارتش توده‌ای»، یعنی از دو نوع سازمان صحبت می‌کند؛ و نه آن‌که شکلی از سازمان را در برابر شکلی از مبارزه، یعنی سازمان را در برابر مبارزه، گذارد. پس چرا در جمله‌ای که در فوق از او آوردیم، مسئله را بدان صورت مطرح کرده است؟ خیلی صاف و ساده، بدین دلیل، که دبره فکر می‌کند حزب با مبارزه رفرمیستی، حرافی، کنفرانس پشت کنفرانس گذاردن‌های بیهوده، کارهای بوروکراتیک و مانند آن ملازمت داشته، و حال آن‌که، ارتش و یا گروه او با مبارزه واقعی و قاطع، با مبارزه مسلحانه، با عمل و فعالیت مشخص برای نابودی امپریالیسم و ارتجاع همراه است. او چون احزاب رویزیونیستی و رفرمیستی را دیده که همه‌اش وعده داده‌اند و هیچ نکرده‌اند و فقط به یک ردیف کارهای پارلمانتاریستی و با درگیری در یک بوروکراسی بی‌حرکت حزبی مشغول بوده‌اند، به این نتیجه غلط رسیده که این‌ها همه به علت حزبیت است و نه خود رفرمیسم و رویزیونیسم این احزاب. برای او حزب، یعنی رفرمیسم؛ و ایجاد حزب تازه‌ای، یعنی ایجاد یک حرکت رفرمیستی تازه. تمام کتاب او،

به‌خصوص بخش سوم آن (مثلاً صفحات ۱۲۱ و ۱۲۰) به‌روشنی این درک او را نشان می‌دهد. همان‌طور که آنارشئیست‌ها با دیدن مظاهر ستمگرانه دولت‌های بورژوازی به این نتیجه رسیدند که پس دولت به‌طور کلی به درد نمی‌خورد و بدین‌سان لزوم ایجاد دولت پرولتری را نیز رد کردند، دبره نیز با دیدن مظاهر معامله‌گرانه و رفرمیستی احزاب رویزیونیستی و رفرمیست به این نتیجه رسید که پس حزب به‌طور کلی به درد نمی‌خورد و بدین‌سان لزوم ایجاد حزب پرولتری را نیز انکار نمود. آنارشئیست‌ها با ایجاد دولت‌های پرولتری مخالفت کردند چون به گمان آن‌ها، این‌ها هم تکرار همان دولت‌های بورژوایی و مایه اسارت مردم‌اند و دبره نیز با ایجاد احزاب پرولتری (در آمریکای لاتین) مخالفت کرد چون به گمان او، این‌ها هم تکرار همان احزاب رویزیونیستی و مایه اسارت مبارزه‌اند. این ریشه قضیه است. دبره دیگر، از طفره رفتن این‌گونه احزاب از مبارزه اصلی، تحت عنوان این‌که می‌خواهند هنوز پایه بگیرند و یا هنوز شرایط آماده نیست، خسته شده است، از این‌که «سازمان سیاسی به هدفی در خودش بدل شده» (ص ۱۲۱)، دیگر تاب تحمل از دست داده و می‌خواهد هرچه زودتر کار را شروع کند و "با حزب یا بدون حزب"، با پایه در بین مردم و یا بودن هرگونه پایه‌ای (با مردم یا بدون مردم!)، با آماده بودن شرایط یا بدون آمادگی، با رابطه با نیروهای انقلابی دیگر یا بدون رابطه، مبارزه مسلحانه را به راه انداخته و انقلاب را عملی سازد. با شروع این کار، دیگر همه چیز به‌خودی‌خود درست خواهد شد، مردم خواهند آمد، شرایط آماده خواهد شد، نیروها خواهند پیوست و بالاخره حزب هم به وجود خواهد آمد. نطفه تمام این‌ها در گروه چریک، در "کانون چریکی"، در همان "عمل مسلحانه" است. دبره در یک جایی از کتابش به شیوه دفاع از خود مسلحانه توده‌هایی که بدون یک گردان پیشاهنگ بر می‌خیزند، نام "خودجوشی مسلحانه" را می‌گذارد، این نام، متقابلاً، تر "کانون" او را نیز به‌خوبی توصیف می‌کند.

در حقیقت، دبره می‌خواهد گروه‌ها و یا سازمان‌های سیاسی موجود و خلاصه انقلابیون که در هر درجه از سازمانی‌ای که هستند، کارشان را با مبارزه مسلحانه، با دست زدن به عمل نظامی شروع کنند: «امروزه فعالیت شورشی، فعالیت سیاسی شماره

یک است» (ص ۱۱۶) اول، شورش؛ اول انقلاب را علیه حکومت و امپریالیسم آغاز کردن و در این جریان مردم خواهند پیوست و پیروزی انقلاب تحقق خواهد یافت. در وضع کنونی، ضرورت جامعه‌می‌طلبد که گروه انقلابی و یا سازمان حزب دست به عالی‌ترین شکل مبارزه سیاسی، یعنی مبارزه مسلحانه، زند و اساساً در ارتباط با آن به‌پیشاهنگ واقعی توده بدل خواهد گشت، اساساً در ارتباط با آن ابزارهای مختلف جنبش درست شده و یا رشد و تقویت خواهند یافت.

آیا این کار نادرست است؟ نه لزوماً! در تحت شرایطی، در شرایطی که مردم عموماً از لحاظ سیاسی و سازمانی، از لحاظ وضع فکری و حالت روحی خود برای دست زدن و یا پشتیبانی فعالانه از مبارزه مسلحانه آماده‌اند یا تمایل دارند و با توجه به آرایش دشمن، می‌توان و باید فوراً لحظه مناسبی را تعیین کرده و عملاً به مبارزه مسلحانه آغاز نمود. آنگاه تمام ابزارهای جنبش، منجمله سازمان سیاسی یا حزب پرولتری نیز در رابطه با این نوع مبارزه، ساختمان و رشد پیدا خواهد کرد لیکن چنانچه چنین شرایطی فراهم نباشد، آنگاه نتیجه‌ای جز شکست و ناکامی نخواهد داد. همچنان‌که رفیق انورخوجه می‌گوید: «مبارزه مسلحانه گروهی از انقلابیون حرفه‌ای تنها موقعی می‌تواند دارای تأثیری در برخاستن توده‌ها باشد که در هماهنگی با سایر عوامل عینی سیاسی، اجتماعی و روانی است، متکی به توده‌های وسیع مردم است و از هواداری و پشتیبانی فعال آنان برخوردار است.» ("گزارش به ششمین کنگره حزب کار آلبانی" - ص ۲۲۹) تجربه پیروزمندانه کوبا از همین‌جا ناشی می‌شد. چرا آن‌قدر دور برویم، حتی قیام ستارخان و رفقاییش که شروع آن در محله امیرخیز با تعداد اندکی بیش نبود، نیز به این دلیل با چنان پیروزی‌های بزرگی روبه‌رو گشت. این‌ها چیزهای تازه‌ای نیستند و مثال‌های بسیار توان آورد. ولی اگر بخواهیم این شیوه عمل را به تمام شرایط و به تمام اوضاع و احوال جنبش، در هر وضعی که مردم هستند، تعمیم و به زور وارد کنیم، نتیجه‌اش شکست و زیان است، نتیجه‌اش رسیدن به یک نظریه انحرافی و دور از واقع، نظریه‌ای سراپا ذهنی و مبتنی بر خواست و اراده است؛ و این درست همان کاری است که دیره انجام داده است. درست

چون رژی دبره و هواداران او، به این مسئله مهم توجه نکرده و نمی‌کنند، که تنها در تحت شرایط معینی، که فوقاً ذکر شد، می‌توان دست به عمل نظامی برد و به برخاستن توده یاری رساند، که تنها در وضع معینی، وضعی که روندهای اقتصادی و سیاسی جامعه در کل کشور یا در یک ناحیه خودبه‌خود به وجود می‌آورند و همانا شرط عینی در گرفتن انقلاب است، می‌توان تدارک انقلابی را به تعرض انقلابی، تدارک مبارزه مسلحانه را به تعرض مسلحانه، تدارک جنگ را به خود جنگ و تدارک قیام را به خود قیام میدل ساخت، بدین ترتیب قدرت سیاسی ارتجاع را در کل کشور و یا در یک ناحیه از آن، ساقط نمود - آری! چون درست به این مسئله مهم توجه نکرده و نمی‌کنند و بلکه این اقدام معین را به تمام اوضاع تعمیم می‌دهند و آنرا به سطح در همه وقت، در همه جا، در همه حالات می‌رسانند، لاجرم به این نقطه‌نظر وارونه می‌رسند، که خود در گرفتن انقلاب، شرط در گرفتن انقلاب را به وجود آورده و دست زدن به عمل نظامی یا مبارزه مسلحانه علیه حکومت، آن شرایط و وضع معین برای دست زدن بدین کار را فراهم می‌گرداند! در نتیجه، با به وجود آمدن چنین وضعی که ناشی از خود مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت حاکمه، یعنی ناشی از خود قیام، خود شورش تلقی شده است، خواناخواه ابزارهای پیشبرد این کار نیز در دل این قیام و این شورش به وجود آمده، پرورش یافته و شکل می‌گیرند. پس: "کانون چریکی" یا نیروی چریکی که دارد قیام می‌کند، "جنین حزب" می‌شود، "هسته ارتش توده‌ای" می‌شود، موجد جبهه واحد انقلابی و در واقع، جوانه پیشاهنگ سیاسی می‌شود! و حالا که، فعالیت سیاسی انقلابیون قرار است با عمل نظامی علیه حکومت، با "کانون چریکی" آغاز کند و حالا همه چیز در گرو توفیق و پیشبرد این عمل نظامی، این "جنش چریکی" است، پس لاجرم: "به آن‌هایی که توانایی نظامی نشان بدهند، همچنین مسئولیت سیاسی بدهید"، پس: هر انقلابی متحد شود به گرد این "مبرم‌ترین وظایف نظامی"، پس: عملاً ارتشی که بدین‌سان به وجود می‌آید، فرماندهی این ارتش نقش پیشاهنگ سیاسی (نقش حزب) را ایفا می‌کند؛ پس: "اساساً حزب، ارتش است!" از یک تعمیم مکانیکی و غلط، یعنی تعمیم یک شیوه عمل به تمام شرایط و اوضاع و بعد مطلق

کردن آن شیوه و پنداربافی درباره خصوصیات آن (به اصطلاح "تئوریزه" کردن آن) ما را به چنان نتیجه‌گیری‌ها و نظراتی می‌رساند که رژی دبره در کتاب خود مطرح کرده است، نظراتی که ما در ابتدای این مبحث از او نقل کردیم. در نتیجه، این می‌شود که ایجاد و توسعه جنگ چریکی، یعنی اقدام نظامی، در مقابل ایجاد یا تقویت حزب، یعنی، اقدام سازمانی - یعنی شکل مبارزه در مقابل شکل سازمان، مبارزه در مقابل سازمان - قرار گرفته و چون این‌گونه شد، سازمان این‌گونه مبارزه، یعنی ارتش و یا در مرحله ابتدایی خود، گروه چریک، مقدم قرار گرفته و بدان عملکرد حزب، یعنی خصوصیت پیشاهنگی سیاسی داده می‌شود. بدین‌سان که مثلاً ما قیام بزرگ ستارخان را از مقطع تاریخی و اوضاع مشخص خود جدا کنیم، آنگاه آن را به تمام مقاطع و اوضاع تعمیم دهیم، سپس بگوییم که پس باید هم اکنون چون ستارخان دست به قیام زد و هر کار دیگری چون ساختن حزب (مثلاً، مرکز غیبی و انجمن مجاهدان ساختن) دیگر نادرست است و پس، سازمان قیام، یعنی ارتش مجاهدان و در مرحله ابتدایی، گروه چندنفرة قیام‌کننده و مسلح (مانند گروه چندنفرة امیر خیز) اولویت پیدا خواهد کرد؛ و بدین‌سان تاریخ را به دست فراموشی خواهیم سپرد. در اینجا، به‌روشنی معلوم است نه تنها این‌که، نقش حزب و لزوم آن نفی شده است، بلکه امر نظامی نیز قاطعانه بر امر سیاسی اولویت داشته و آن را هدایت می‌کند. راه دیگری هم ندارد؛ زیرا عمل نظامی‌ای که خارج از مقطع زمان و مکان و بدون اتکا به جنبش توده‌ای صورت گرفته، خواناخواه، برای توفیق خود ناچار است تمام ملاحظات دیگر، منجمله امور سیاسی، را در کادر امور نظامی و ملاحظات عملی و فنی آن ببیند؛ و در نتیجه، همان‌طور که دبره می‌نویسد "عناصر اساسی رهبری‌اش (را) جزو فرماندهی نظامی" قرار دهد و به خاطر همین ملاحظات صرفاً نظامی و تاکتیکی، از ایجاد یک پایگاه و یا پشت جبهه‌ای از مردم، "حتی به مساحتی برابر با چندین هزار کیلومتر مربع" احتراز جوید، زیرا نیروی چریکی که در میان توده هنوز پایه ندارد و هواداری آن‌ها را جلب نکرده و به‌عکس العمل او هنوز مطمئن نیست، با این کار فقط «خود را از بهترین سلاحش، تحرک، محروم داشته و به خود مجال می‌دهد که در یک

منطقه عملیاتی محدود شده، و به دشمن اجازه می‌دهد که مؤثرترین سلاح‌هایش را به کار گیرد.» («انقلاب در انقلاب» - صفحات ۶۲، ۶۳). آری! توده‌ها هیچ نقشی ندارند، حال هر چه می‌خواهد باشد؛ زیرا هنوز آگاهی لازم و آمادگی لازمی را که تنها در طی یک فعالیت سیاسی و سازمانی به دست آمده و نیز آن تجربه علمی خود توده‌ها که تحت رهبری یک حزب انقلابی به دست می‌آید، هنوز صورت نپذیرفته است و حال ملاحظات نظامی هم دیگر بدین کار اجازه نمی‌دهد و بلکه تنها راه آن است که «مثلاً، در یک کمین‌گیری، وقتی کوچکترین جزئیات و هر دقیقه به حساب می‌آید، به کاربرد ماهرانه سلاح‌های مدرن خودکار، نقشه تیراندازی آن‌ها، یک برنامه هماهنگ شده برای تیراندازی»، «فقدان یا کمبود نیروی انسانی را در جانب انقلابیون تلافی کند.» (همان‌جا - ص ۸۶) و به‌ناچار گفته شود که «برعکس چین، و آسیا به‌طور کلی» که «توده جنگ‌جویان و تعداد آن‌ها»، که حقیقتاً باید گفت توده‌های برخاسته و آگاهی و شور و اراده انقلابی آنان که با فعالیت حزب سیاسی عجین بوده، «بی‌تناسبی میان قدرت نیروهای انقلابی و نیروهای تمام مکانیسم سرکوب کننده» را جبران می‌کرد، «در آمریکای لاتین» - یعنی در جایی که این تر قرار است تجویز شود - فن نظامی اهمیت خاصی پیدا می‌کند» (ص ۸۸)

چنان‌که، خواننده دقیق ما می‌بیند، اختلاف ما فقط بر سر دو شکل مختلف پیشرو نیست؛ بلکه هم در شکل و هم در مضمون و عملکرد آن است. هنگامی‌که رفیق احمد زاده می‌نویسد: «دبره می‌گوید، هیچ نوع معادله متافیزیکی که در آن حزب مارکسیست - لنینیست = پیشرو باشد وجود ندارد. در اینجا مسئله بر سر انکار محتوی یک حزب پیشرو مارکسیست - لنینیست نیست، بلکه بر سر شکل خاصی از عمل و سازمان است و بدین ترتیب معادله حزب مارکسیست - لنینیست = پیشرو، که یک طرف، محتوی مطرح است، طرف دیگر شکل و صورت، لزوماً یک معادله کنکرت و تاریخی است، نه یک معادله لایتغیر و دائمی» («تحلیلی از...» - ص ۱۰۴)، درست مشخص نمی‌کند که محتوی حزب مارکسیست - لنینیست، یعنی خصوصیت پیشرو بودن او را چگونه تعریف می‌کنیم.

ما از اختلاف بین خصوصیات تشکیلاتی یک حزب مارکسیست - لنینیست و علل و

لزوم آن‌ها و آن "پیشرو" بی که دبره مطرح می‌کند و با حرارت می‌گوید مبدا بر اساس «مدل سنتی حزبی» ساخته شود («انقلاب در انقلاب» - ص ۱۱۴) در می‌گذریم؛ ما به مبانی وحدت درونی این «پیشرو» نیز، که قبلاً درباره‌اش صحبت کرده ایم و نقطه نظر ایدئولوژیکی‌اش و برنامه‌اش و غیره، نیز کاری نداریم. بلکه منظور نظر ما محتوی این "پیشرو" و عملکرد این "موتور کوچکی" است که قرار است "موتور بزرگ" توده‌ها را به حرکت درآورد؛ زیرا پیشرو بودن این‌جاست که روشن می‌شود.

اگر این "پیشرو"، اگر این "موتور کوچک"، اگر این اقلیتی که می‌خواهد خلق را پیشاهنگی و به سمت پیروزی هدایت نماید، به قول لنین: «واقعاً آگاه طبقاتی است، اگر قادر است توده‌ها را رهبری کند، اگر قادر است به هر سؤالی که موضوع روز می‌شود پاسخ گوید، آنگاه، ماهیتاً، یک حزب است ... اگر این رفقا هواخواه اقلیت در حال وجودی هستند که به طریقه متشکلی برای دیکتاتوری (پرولتاریا و من‌جمله بخوانید: نیز برای برانداختن حکومت ارتجاع و رهایی ملی - "کمونیست") مبارزه کرده و توده‌های کارگر را در این سمت تربیت می‌کنند، آنگاه، در واقع، این چنین اقلیتی هیچ چیز بیشتر و کمتر از حزب نیست.» («نقش حزب کمونیست» - آثار منتخبه، جلد ۱ - چاپ انگلیسی، ص ۲۱۳). آری! آنگاه، "پیشرو" و "موتور کوچک" او نیز ماهیتاً و یا چنان‌که خودش می‌خواهد بگوید «جنین حزب است» و دیگر تمام این حرف‌ها مبنی بر این‌که «هیچ نوع معادله منافذیکی که در آن حزب مارکسیست - لنینیست = پیشرو باشد وجود ندارد»، پوچ و واهی است - چه اگر پیشرو آن است که در فوق آمد، دیگر همان حزب مارکسیستی - لنینیستی است، وگرنه چیز دیگری است.

در حقیقت، "پیشرو" ی دبره چیز دیگری است. "موتور کوچک" او نمی‌خواهد تضاد و مبارزه طبقاتی و ملی کارگران و دهقانان و توده‌های مردم را سازمان دهد، از لحاظ ذهنی آنان را آماده کند و دست به کار تعلیمی و تربیتی وسیع در میان توده‌ها زند و بدین‌سان آنان را برای مبارزه مسلحانه، برای سرنگونی قهری حکومت ارتجاع و بیرون راندن امپریالیسم، آماده سازد و برای سوسیالیسم، آماده سازد؛ بلکه می‌خواهد به‌جای این

تضاد و مبارزه طبقاتی و ملی توده‌ها بنشینند و بدین‌سان به محرک عینی توده‌ها برای انقلاب کردن بدل شود، یعنی با ایجاد حوادث مصنوعی جدا از زندگی و مبارزه توده‌ها و به‌جای سیر حوادث عینی ناشی از تضادهای طبقاتی و ملی که یگانه محرک عینی توده‌ها برای انقلاب کردن است، توده‌ها، یا به قول دبره "موتور بزرگ" آنان را به حرکت و قیام وادارد. این "پیشرو" در واقع، نمی‌خواهد "به طریقه متشکلی برای دیکتاتوری مبارزه کرده و توده‌های کارگر را در این سمت تربیت" کند، نمی‌خواهد در دست زدن به قیام، که سیر عینی حوادث آن‌را در دستور روز قرار می‌دهد - حال چه در کل کشور و یا در یک ناحیه معین روستایی - اولاً، بر «طبقة پیشرو تکیه کند»؛ ثانیاً «بر شور انقلابی مردم متکی باشد»؛ و ثالثاً «به آن‌چنان نقطه تحولی در تاریخ انقلاب فرزانده متکی باشد که در آن فعالیت دسته‌های پیشرو مردم به حداکثر خود رسیده باشد و تزلزل صفوف دشمن و صفوف دوستان ضعیف و دودل و متزلزل انقلاب از هر وقت شدیدتر باشد.» (لنین، «مارکسیسم و قیام»، آثار منتخبه، جلد دوم، قسمت اول، ص ۱۸۷ - صحبت او درباره وجه تمایز مارکسیسم با بلانکیسم در مسئله قیام است.) بلکه این "پیشرو" می‌خواهد با دست زدن به اعمالی جدا از زندگی و مبارزه توده و یا به اصطلاح با "عملیات چریکی"، که حتی خبر آن هم توسط اعلامیه یا روزنامه به گوش مردم برسد، توده‌ها خود به خود (و متکی به پیشرو و نه بالعکس) به حرکت درآیند، شور انقلابی نشان دهند، دشمن به تزلزل افتد و خلاصه نقطه تحولی در تاریخ انقلاب ایجاد شود؛ آنگاه بدین‌سان به اصطلاح نقش پیشاهنگی را بازی کنند.

اگر این‌طور نیست؛ اگر راه این است که در سیر رشد حوادث عینی و حاد شدن تضادهای طبقاتی و ملی جامعه، ما توده‌ها را برای یک مبارزه مسلحانه قاطعانه، یعنی برای سرنگونی قهری حکومت ارتجاع و بیرون راندن امپریالیسم - حال می‌خواهد در سطح کل کشور باشد یا در یک ناحیه معین - سازمان دهیم، از لحاظ ذهنی آماده کنیم، دست به کار تعلیمی و تربیتی وسیع در میان آنان بزنیم و آنان را هدایت نماییم که خود به تجربه و عمل آگاهانه خویش بدین کار اراده کنند؛ آنگاه و در این راه، مهمترین عامل

، حزب طبقه کارگر و مهم‌ترین عمل ایجاد این حزب، حزب مارکسیستی - لنینیستی است و لاغیر.

و آنگاه، کار برای ایجاد این حزب، انقلابی‌ترین کارها بوده و کسانی که در این راه کار کنند و نیز کسانی که عضو چنین حزبی باشند، انقلابی‌ترین افراد خواهند بود؛ و این سخن دبره، که در «تحلیلی از شرایط جامعه ایران»، صفحه ۸۹، نقل شده که «دیگر آن زمان گذشته که اعتقاد داشته باشیم در "حزب" بودن برای انقلابی بودن کافی است»، از پایه نادرست و نامربوط است. چه، اگر چنین حزبی، یک حزب رویونیستی و اپورتونیستی است، عضویت در آن نه این‌که "برای انقلابی بودن" فقط "کافی" نیست، بلکه دلیل غیرانقلابی بودن یا ضدانقلابی بودن است. در صورتی که، عضویت در یک حزب مارکسیست - لنینیست، نه فقط "برای انقلابی بودن کافی است"، بلکه دلیل عالی‌ترین قاطعیت یک انقلابی است؛ زیرا یک حزب واقعاً مارکسیست - لنینیست، اجتماع قاطع‌ترین انقلابیون است.

مسئله ما با دبره، در حقیقت، مسئله دو برداشت و دو دیدگاه متفاوت ایدئولوژیک است. مسئله آن است که مارکسیست - لنینیست‌ها انقلاب را جور دیگر و او جور دیگر می‌بیند. تضاد تز او با مارکسیسم - لنینیسم تا بدان جا است که حتی اگر او می‌گفت که آن "کانون" و یا گروه پیشروی او متشکل از افراد و رهبرانی با ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی است و فرماندهی سیاسی بر قرار است، باز با آن راهی که می‌رود، با آن برداشت ناصحیح و اراده‌گرایانه‌ای که از انقلاب و مبارزه طبقاتی و ملی در جامعه دارد، نمی‌توانست به یک پیشاهنگ مارکسیستی - لنینیستی تبدیل شود؛ زیرا نه تنها این راه، آن گروه را به نقش پیشرویی در میان خلق نائل نمی‌کند، بلکه به تدریج بنا به مقتضیات مبارزه منفردانه نظامی و ملاحظات تاکتیکی و فنی پیشبرد چنان مبارزه‌ای، ناچار است به امر نظامی بر سیاست و ایدئولوژی اولویت داده و وحدت درونی خود را به وحدتی بر اساس این ملاحظات دگرگون سازد. آری! تز دبره چیز دیگر و مارکسیسم - لنینیسم چیز دیگری است؛ یکی به‌جایی و دیگری به‌جای دیگری هدایت می‌کند.

ما در این مبحث فقط نکات اساسی تز دبره را باز نموده و در واقع، بحث بر سر تعبیر نادرستی بود که از تز رژی دبره در جزوه «تحلیلی از شرایط جامعه ایران» به دست داده شده بود. ما در پایان این بحث فقط این را می‌خواهیم بگوییم که رژی دبره و روشنفکران تئوری‌سازی مانند او، که بی هیچ تجربه و شناخت پایه‌داری، خود را به‌عنوان آموزگاران انقلاب معرفی می‌کنند، معلمان ما نیستند. معلمان ما کسانی هستند که در طی یک دوران مبارزه انقلابی طبقه کارگر و خلق‌ها، رهبری و اتوریته تئوریک خود را به اثبات رسانده و آموزش‌هایشان در عمل به ثبوت رسیده است. معلمان ما رژی دبره و مانند او نیستند. معلمان ما مارکس، انگلس، لنین و شاگردان بزرگ آنانند. رفقای ما که اکنون راه چریکی را در پیش گرفته و از آموزش‌های زیانمند رژی دبره و مانند او الهام می‌گیرند، باید به این اصل مهم توجه جدی مبذول دارند.

(۶)

این‌ها بود فشرده‌ای از نظرات ما. اکنون «باختر امروز» چه دلایل و منطقی، یا حتی تجربه‌ای، به‌جز تخطئه کردن و ارائه یک ردیف عبارت‌پردازی‌های بی‌پایه و به کاربرد الفاظ تمسخر آلود و حتی زننده، برای رد این نظرات داشته و دارد. نویسنده مقاله «از سیاهکل تا امروز» این‌ها را "آیه‌های به قرض گرفته" و نامربوط به تجربیات و شرایط مشخص ایران می‌خواند. در به‌اصطلاح نتیجه‌گیری از توضیحات کلی و گاه غلطی که از شرایط پیشین جنبش و چگونگی تکوین و پایه‌گرفتن مشی چریکی در جنبش و به‌اصطلاح دلایل صحت آن ارائه می‌دهد، این‌گونه به ما، یعنی به به‌اصطلاح "خرده‌گیران دور گود" که قاعدتاً منظورش مبارزین خارج از کشور است، با خط درشت پیام می‌دهد: «حال نسخه‌نویسان، کدام تجربه انقلابی خود از کار در میان توده‌های مردم میهن ما که نتیجه دیگری را داده است را در مقابل تجربه چندساله کار مخفی عناصر انقلابی می‌گذارند، معلوم نیست. از آنجایی که یک چنین تجربه‌ای ندارند، به تئوری‌بافی و سفسطه و یا تکرار مکرر آیه‌های به قرض گرفته از شرایط ده‌ها سال پیش کشور‌های

دیگر می‌پردازند و یا همچون کمیته مرکزی حزب توده به تحریف مارکس برای رد نوشته‌ها چریک‌ها پناه می‌برند.»

حال خواننده خود جدا نظر دهد که کجای حرف‌های ما به اصطلاح "تئوری‌بافی و سفسطه" بوده و یا آن‌که برای رد تئوریک‌ی اسناد جنبش چریکی "همچون کمیته مرکزی حزب توده به تحریف مارکس" پرداخته‌ایم؟ چرا "مارکس" شناسان «باختر امروز» با تئوری "علمی" و شیوه "منطقی" و "مستدل" خود، در تمام مقاله سه صفحه‌ای‌شان "تئوری‌بافی و سفسطه" و "تحریف" ما و سایر نظریاتی را که مارکسیست - لنینیست‌های داخل و خارج در این باره مطرح کرده‌اند، بیرون نمی‌کشند و نشان نمی‌دهند؟ مقصود از "تکرار مکرر آیه‌های به قرض گرفته از شرایط ده‌ها سال پیش کشورهای دیگر" چیست؟ آیا مقصود تکرار آموزش‌های مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دون و استفاده از تجربیات انقلابی دنیا است؟ در این صورت، ما باز هم به تکرار آن‌ها خواهیم پرداخت. ما در عین حال که باید به تجربیات گذشته و حال نهضت در ایران دقیقاً توجه کنیم، می‌باید این تجربیات را با مقایسه و واری تجریبات بین‌المللی و در پرتو تئوری مارکسیسم مورد بررسی علمی قرار دهیم تا بتوان به راه صحیحی دست یافت. اگر شما این کار را دوست دارید "قرض‌کردن" بنامید و یا احکام علمی مارکسیسم را به‌عنوان "آیه‌های به قرض گرفته" منظور دارید، بسیار خوب، این شاید بهتر برای طرز تفکر سوداگران شما قابل فهم باشد: ما هر جا که کم بیاوریم و نیاز داشته باشیم، قرض می‌گیریم!

ولی شما چه کرده‌اید، آقایان؟! شما حتماً به استناد خودتان از "تجربه انقلابی خود از کار در میان توده‌های مردم میهن ما" دارید صحبت می‌کنید! چرا پیش از آن‌که دیگرانی را به مواخذه کشید، به خود نمی‌نگرید؟ چیست آن تجربیاتی که "از کار در میان توده‌های مردم میهن" کسب و به جنبش ما عرضه شده است؟ قاعداً «جزوه راهنمای جنگ چریکی شهری» نوشته کارلوس ماریگلا همان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از تجربیات مزبور است! جداً قابل تأسف است که کسانی خود این‌گونه نسخه‌نویسی می‌کنند و آن‌هم نسخه‌برداری از این‌گونه نظرات که نه تنها هیچ‌گونه ربطی به تجربه انقلابی در میان توده‌های مردم

میهن ما، به گذشته و حال آن، ندارد بلکه حتی در همان کشوری نیز که این نسخه تجویز شده است با شرایط و قانون‌مندی انقلاب نمی‌خورده و نادرستی آن بارها به اثبات رسیده است، و آنگاه از نسخه‌نویسی دیگران هیا هو راه می‌اندازند. ما نمی‌گوئیم عناصر انقلابی "دست به‌روی دست بگذارند." ما می‌گوئیم که "در جهت تغییر شرایط برای پیوند با توده مردم بکوشند." تمام نوشته ما شاهد بر این امر است و هیچ مارکسیست - لنینیست و هیچ انقلابی‌ای هم جز این نگفته است. ولی آخر، این چه چیزهایی است که به‌عنوان تئوری انقلابی و یا به‌اصطلاح خودتان، راه و شیوه مشخص مبارزه برای انقلاب ایران تجویز می‌کنید و بدانسان عملاً به گمراه گرداندن مبارزین انقلابی مردم ما می‌کوشید؟ این چه مهملاتی است که احتیاجات عناصر و گروه‌های انقلابی در شرایط کنونی که با وظایف مشخص سیاسی و سازمانی در بین مردم ما روبه‌رو هستند را به به‌اصطلاح «موتوریزه‌بودن، پول، اسلحه، مهمات و مواد منفجره» خلاصه می‌کنید و مانند فرمول قرص آسپرین، «فرمول ام - دی - آ - ام - ئی» (که همان پنج چیز گفته شده قبلی است) را به‌عنوان داروی درد جنبش ما تجویز می‌نمایید؟ (نگاه کنید به «جزوه راهنمای جنگ چریکی شهری» - انتشارات باختر امروز - ص ۲۶)

کدام عقل انقلابی سلیمی در دنیا قبول می‌کند که صفات شخصی یک عنصر انقلابی، حتی هنگامی که مبارزه پارتیزانی مطرح است، این است که «می‌بایست یک متخصص خوب در تدابیر جنگی و یک تیرانداز ورزیده باشد ... می‌بایست شخصی زیرک و تیزفهم باشد تا به این وسیله، ضعف خود را در کمبود اسلحه، مهمات و وسایل جبران نماید.» (همان‌جا، ص ۱۳)؟ این صفات را اگرچه یک مبارز انقلابی در هنگام جنگ باید داشته باشد و آن‌ها را نیز به تجربه و تمرین کسب خواهد کرد، ولی به هیچ وجه، در درجه اول اهمیت نیست و به هیچ رو، داشتن این کیفیات فنی و عملی به خودی خود دلیل بر انقلابی بودن نیست. در بخش تحت عنوان «پشتیبانی توده»، از همین جزوه، چریک شهری به غیر از «عملیات تخریب، ارباب، تصرف، یورش، آدم‌زدی، اعدام و غیره» (ص ۱۰۶) چه می‌کند؟ حتی در هنگام اعتصابات و تظاهرات توده، گروه‌های انقلابی به‌جای شرکت

و رهبری این اعتصابات و تظاهرات و حرکت با مردم و نه جدا از آنان، فقط آنها را به‌عنوان یک "وقفه‌ای" در کار جامعه به فال نیک گرفته و جداگانه به اشغال «ادارات محلی»، «شبیخون» و «گرفتن گروگان و زندانی» و مانند آن (صفحات ۳۷ - ۲۷) مشغول می‌شوند. آیا این‌گونه است که می‌خواهید مبارزه قهرآمیز خلق ما را علیه حکومت جبار پهلوی و امپریالیسم سازمان دهید؟ آیا این است مفهوم آن چیزی که می‌گویید: «نه با شلیک چند گلوله برای بیدار کردن طبقه. نه با انفجار یک بمب برای به حرکت در آوردن توده، بلکه کار تشکیلاتی در میان توده مردم...» (مقاله «از سیاهکل تا امروز») کار تشکیلاتی در میان توده مردم، به غیر از جلب چند عنصر به عضویت در گروه چریک و جدا کردن او از توده مردم و یاد دادن آن صفات و دادن آن وسایل به او، چه مفهوم دیگری برای شما دارد؟ هیچ! مطلقاً هیچ!

اساس نظرات کارلوس ماریگلا که به‌عنوان «تئوری مارکسیسم - لنینیسم» - البته با "بسط و توسعه کاسترو - چه‌گوارا!" - («جزوه راهنمای...» - ص ۱۰۹) به خورد مردم داده شده است، چیزی مگر همان حرف‌های بی‌پایه و غیر علمی دبره و یا مشی‌چریکی نیست و از این رو، به بحث آن‌ها دیگر نمی‌پردازیم. فقط مقصود ما اشاره به برخی از نکات "نسخه نویسان" باتجربه «باختر امروز» بود که به خیال خودشان، به هیچ‌گونه تئوری‌بافی نپرداخته و آیه قرض نگرفته‌اند.

«باختر امروز» می‌نویسد که ما این نظرات و به قول خودش "نسخه"مان را "در مقابل تجربه چندساله کار مخفی عناصر انقلابی" در ایران می‌گذاریم. این حرف از بیخ و بن نادرست و خالی از هرگونه عینیتی است. حقیقت آن است که ما نظرآتمان را در مقابل تجربیات عناصر انقلابی در ایران نگذارده‌ایم، بلکه بر پایه ارزیابی و تحلیلی که در این جزوه دادیم، فکر می‌کنیم که این نظرات انعکاس و نتیجه‌گیری صحیحی از این تجربیات است؛ و به‌علاوه، صحت آن، چه در گذشته نهضت ما و چه در نهضت‌های دیگر به اثبات رسیده است. این نسخه شماسست، «باختر امروز»! که با واقعیت ایران و تجربیات انقلابی مبارزین نمی‌خواند و بلکه بر مبنای ذهنی گری و تخیلات بی‌پایه به وجود آمده،

نتیجه مطلق کردن و برداشت ناصحیح از یک‌کردیف تجربیات پراکنده و تئوریزه کردن آن‌ها بوده است و غیره. این شما می‌بیند که در حقیقت، بی‌توجه به شرایط و وضع نهضت و احتیاجات آن، نسخه صادر می‌کنید. اگر ما "نسخه‌ای" عرضه کرده‌ایم، این در مقابل تجربیات چند ساله عناصر انقلابی میهن ما نبوده، بلکه در مقابل نظرات و یا به قول شما، "نسخه‌ای است" که پارهای از عناصر انقلابی ایران مطرح کرده‌اند؛ و به هیچ وجه، این صحیح و مسئولانه نیست که این‌گونه بر خواننده توهم بوجود آورید که انگار مخالفین مشی چریکی فقط عده‌ای از عناصر و گروه‌های خارج کشورند و حال آن‌که عناصر انقلابی داخل، بنا بر تجربه‌شان، معتقد به آن راه شده‌اند. این توهم پوچ را باز در یک جای دیگر به این صورت مطرح کرده‌اید که: «در چنین شرایطی برای مبارزان انقلابی، مسئله تبلیغ مسلحانه، تعرض و اعمال قدرت انقلابی مطرح شد. گروه جزئی و گروه‌های دیگر با این‌که به تهیه اسلحه پرداختند، کار اصلی را متوجه سازمان‌دهی، جلب عناصر و گسترش تشکیلات و آمادگی همه‌جانبه گروه برای یک درگیری درازمدت و با برنامه کردند.» (مقاله «از سیاهکل تا امروز»)

اظهارات فوق نه تنها موهوم و غلط است، بلکه بسیار غیرمسئولانه می‌باشد. شما از کجا و بر پایه چه سند و مدرک، و حتی شواهدی، می‌گوئید که در فلان شرایط، «برای مبارزان انقلابی، مسئله تبلیغ مسلحانه، تعرض و اعمال قدرت انقلابی، یعنی به کار بستن مشی چریکی، مطرح شد»؛ و این‌که «گروه جزئی و گروه‌های دیگر» می‌خواسته‌اند به این راه بروند؟! شما چنین جلوه می‌دهید که تمام مبارزان انقلابی و گروه‌های سیاسی در داخل ایران راه مشی چریکی را خواستند برگزینند و برگزیده‌اند. این به هیچ وجه واقعیت ندارد، و به معنای واقعی کلمه دروغ محض است. فقط پارهای از مبارزان انقلابی و گروه‌ها این راه را برگزیدند. بسیاری از گروه‌های مبارز ایران به این راه نرفتند و نمی‌روند، و حتی مخالفت صریح خود را با این مشی ابراز داشته‌اند. ما متأسفانه به دلایلی نمی‌توانیم سند و شواهدی ارائه دهیم. ولی هر خواننده مبارزی که این سطور را می‌خواند، اگر کوچک‌ترین تماسی با واقعیت جنبش ما داشته باشد، حتی خود مبارزان چریک، به

این گفته ما شهادت می‌دهند. چرا بیهوده و از روی خیال‌پردازی، مشی‌چریکی را که فقط پاره‌ای از گروه‌ها پذیرفته‌اند، به تمام گروه‌ها، به تمام نهضت‌تعمیم می‌دهید؟ حتی در برخی از گروه‌های داخل، در لحظه حاضر، صحبت آن می‌شود که دیگر این مشی شکست خورده است؛ و حال آن‌که شما از تفوق و همه‌گیری آن سخن می‌رانید. بسیاری از گروه‌های داخل، چه در گذشته و چه در زمان حال، به این راه نمی‌رفته و نمی‌روند و بلکه به کار مشخص و عینی در میان توده‌های مردم، به کار سیاسی و سازمانی، به ترویج (هرچند مخفیانه) اندیشه‌های انقلابی می‌پردازند. آنان می‌کوشند که فعالیت خود را با مبارزات مردم تلفیق دهند. برای بسیاری از کمونیست‌ها، به‌طور روشن، مسئله جلب عناصر پیشرو پرولتاریا و پیوند با زندگی و مبارزات توده‌های زحمتکش شهر و روستا مطرح است. برای آنان، ایجاد حزب طبقه کارگر ایران، در مد نظر قرار گرفته است و به هیچ رو به التقات کاستریستی معتقد نیستند. این است یک روی جنبش ما، رویی که هر روز بیشتر نفوذ و غلبه خود را در جامعه ایران اعمال می‌کند. با یک اشاره قلم نمی‌توان این واقعیت امیدبخش جنبش کنونی را از صفحه وجود حذف کرد و یا آن را جور دیگری تصویر نمود. مگر آن که، «باختر امروز»، اینان را که تجربیات چندساله‌شان به نظرات و برداشت‌های دیگری رسیده، داخل آدم نمی‌داند و یا اصولاً به‌مثابه یک مشت تئوری‌باف و سفسطه‌جو و یا ارتجاعی از نظر دور می‌افکند. اقلاً این موضوع را روشن‌تر و صریح‌تر بگویید که مردم بدانند.

حال، واقعیت این اظهارات است که باید خواننده را به قضاوت درباره‌شان برانگیزد. نویسنده مقاله «از سیاه‌کل تا امروز» می‌نویسد: «زمانی که این مبارزه (عملیات چریکی - "کمونیست") اوج گرفت برای اکثر مبارزان به‌خصوص در خارج از کشور غیرقابل تصور بود. آنان هرگز تصور نمی‌کردند که صدها مبارز دلیر و آگاه، سرگرم کار سازمان‌دهی طولانی و رشد نظری خود هستند. وجود سازمان‌ها و گروه‌هایی این چنین به مخیله‌ها خطور نمی‌کرد. چه بسیار بودند افرادی که گمان داشتند که جنبش در داخل کشور منتظر نسخه‌ها و یا شرکت اینان است تا کار ابتدایی خود را آغاز کند.»

درباره اظهارات نقل شده فوق فقط این را می‌خواهیم از خواننده بپرسیم که بگوید چه کسانی در داخل از کشور تصور نمی‌کرده‌اند و هنوز هم تصور نمی‌کنند "که صدها مبارز دلیر و آگاه سرگرم کار سازمان‌دهی طولانی و رشد نظری خود هستند" و می‌کوشند آنچنان مبارزه بزرگ تاریخ‌سازی را در میان خلق ما بسیج داده و به اوج رسانند که هرگز به مخیله «باختر امروز» خطور نکرده و نمی‌کند. «باختر امروز» چون خود، وجود عینی گروه‌های مبارز و فعالیت آن‌ها را با اوج گرفتن مبارزه‌شان و زرق و برق بیرونی کارهایشان درک می‌کند، این است که امکاناً تصورات باطل خود را به مجموعه جنبش در خارج از کشور تعمیم می‌دهد (بدتر آن‌که می‌خواسته است به داخلی‌ها هم همین کنایه را بزند، ولی آن دیگر بحثش هم زیادی است). انسان کم‌کم به این نتیجه می‌رسد که انگار «باختر امروز» نه از وضع داخل با خبر است و نه از جریان‌های خارج اطلاع درستی در دست دارد. معلوم نیست درباره‌ی که و چه می‌گوید. به هر حال، هر خواننده‌ای که دستی در جریان‌ها و بحث‌های درون و بیرون گروه‌ها و محافل خارجه داشته باشد، می‌داند که این اظهارات و نسبت‌های پوچی که «باختر امروز» به مبارزین ایرانی در خارج از کشور می‌دهد چقدر غیرواقعی است و بنا بر این نیازی به تفصیل موضوع نداریم. ولی، آری، می‌دانیم! «باختر» می‌خواهد ما و دیگر مبارزان را با این کارزار توخالی‌اش به راه خود جلب کند؛ ولی خود او در همین مقاله یک نکته خوبی را یادآوری کرده است: «اگر به‌طور مطلق تابع هر رویداد باشند به فرصت‌طلبی و اگر بدون در نظر گرفتن شرایط عینی عمل کنند، به ذهنی‌گرایی کشانده خواهند شد.» بسیار درست و به‌جا گفته شده است. آری! ما نمی‌خواهیم تا با تبعیت از هر رویدادی به فرصت‌طلبی کشیده شویم و نه بدون در نظر گرفتن شرایط عینی نهضتمان به ذهن‌گرایی!

ما در این نوشته و تحلیل‌هایمان آنچه را که اساساً باید گفت، گفته‌ایم و نظرات خویش را با صراحت و بی‌پرده بیان نمودیم. روشن است که ما چه می‌گوییم و چه می‌خواهیم؛ حال «باختر امروز» به‌جای پرداختن به یک بحث اصولی و صحیح با مطرح کردن سؤالاتی نظیر این‌که «این افراد ... در تحلیل‌های خود به این سؤال جواب

بدهند که آیا عملیات مسلحانه اساساً برای رسیدن به هدف‌هایی که بازگو کردیم و در شرایط امروز ایران و در مرحله تدارک انقلابی است یا ارتجاعی؟» (مقاله «از سیاهکل تا امروز») چه نتیجه‌ای می‌خواهد بگیرد معلوم نیست. خواننده را به این فکر فرو می‌برد که آیا نویسنده آن جمله مگر جز مرعوب‌ساختن مارکسیست - لنینیست‌ها و مبارزینی که این نوع عمل را به‌مثابه یک جریان و سیستم نادرست فکری و ذهن‌گرایانه یا راه درست انقلابی متضاد تشخیص داده‌اند، قصد دیگری میتواند داشته باشد؟ وگرنه هر ابله‌ی می‌داند که انقلابی یا ارتجاعی بودن یک عمل، حال در تحت هر شرایطی که روی دهد، بسته به خواست‌ها و مقاصدی است که آن عمل را هدایت می‌کند، بسته به آن است که به‌دست‌کی و علیه‌کی دارد انجام می‌گیرد. عملیات مسلحانه در خودش چیزی مگر یک شیوه عمل مبارزه برای رسیدن به خواست‌ها و مقاصدی نیست. این شیوه، چه درست یا نادرست، هم می‌تواند توسط انقلابیون بر علیه حکومت ارتجاعی و هم توسط ارتجاعیون بر علیه نیروهای انقلابی و یا در دعوای درونی‌شان مورد استفاده قرار گیرد. اگر توسط ارتجاعیون است و به خاطر مقاصد ارتجاعی، ارتجاعی است و اگر توسط انقلابیون باشد و برای مقاصد انقلابی، انقلابی است. همان‌قدر که پوچ است بگوئیم آیا مثلاً جنگ، صلح و یا رفرم، به‌خودی‌خود ارتجاعی یا انقلابی است - زیرا بسته به عامل آن و مقاصد آن، بسته به کی بر کی بودن آن، خصلت آن تعیین می‌شود - همان‌قدر نیز طرح چنان سؤالی یا تقاضایی که «باختر» پیش کشیده است پوچ و بی‌معنا است. عملیات مسلحانه‌ای که در ایران روی می‌دهد، عملیاتی انقلابی است، زیرا عاملین آن و مقاصد و خواستهایی که با آن طرح می‌شود انقلابی است و علیه ارتجاع است که حرکت می‌کند. لیکن، این دلیلی بر صحت و به‌جا بودن آن "در شرایطی امروز ایران و در مرحله تدارک" نمی‌شود. آنچه برای ما مطرح است و به‌روشنی مطرح کردیم، محتوای ایدئولوژیکی غیر پرولتری این جریان، نادرستی به کاربرد این عملیات در وضع کنونی و تضاد آن با مقاصد آن است. آری! انقلابی است منتها یک راه غلط انقلابی است که به انقلاب نمی‌کشد و بلکه دلیل زیان‌هایی نیز در بر دارد که ما قبلاً باز نموده‌ایم. انقلابی است منتها ماجراجویی انقلابی

است؛ و ما این را با صراحت می‌گوییم و علی‌رغم گفته «باختر» که می‌نویسد: «کسانی که این‌همه در حرف دم از مبارزات و وابستگی خود به نظرات و تحلیل‌های جهان‌شمول انقلابی می‌زنند، تاریخ این مبارزات و موضع‌گیری انقلابیون راستین را حتی در زمانی که منقدانه با یک جریان انقلابی روبه‌رو بودند نمی‌شناسند»، فکر می‌کنیم که این "مبارزین راستین" حتماً انسان‌های راست و صریحی بوده‌اند، و نه آن‌که زیر لفافه و اپورتونیستی صحبت کنند؛ و این‌که «باختر» می‌نویسد که گویا به‌جای دفاع از مبارزین چریک در مقابل رژیم شاه، به حمله علیه آن‌ها پرداخته‌ایم و با این کار به‌اصطلاح «خود را هرچند صمیمی پشت سپر انتقاد مخفی» ساخته‌ایم، حرف نابجا و نامربوطی بیش نیست؛ زیرا ما در عین دفاع قاطع از رفقا و هم‌میهنان قهرمانی که بدین راه برای پیشبرد مقاصد انقلابی خلق ما و برای نابودی رژیم خائن پهلوی میکوشند، معتقدیم که باید قاطعانه نیز نادرستی این راه را باز نمود و کوشش کرد تا نهضت ما به راه درست و ظفرنمونی دست پیدا کند؛ زیرا این کار، هم کمک به‌پیش‌برد انقلاب ایران، به ایجاد جریانی برای پیروزی خلق ما بر دشمنان اوست و هم به رهروان کنونی این انقلاب. اگر صمیمیتی و رفاقتی باشد در همین است. صمیمیت و رفاقت آن نیست که کسی که به راه نادرستی می‌رود تشویق کنیم که به راهش ادامه دهد؛ بلکه بالعکس، نادرستی آن راه را باز نمائی‌ام و راه درست را، تا آنجا که از تجربیات و واقعیات بر می‌آید و تا آنجا که وجدان علمی ما بر آن شهادت می‌دهد، نشان دهیم.

(۷)

خواننده‌ای که به‌دقت این نوشته را مرور کرده است متوجه شده است که خواست اصلی ما از طرح و بحث مطالب راجع به مشی چریکی، آن‌هم باکمی تفصیل، فقط به خاطر پاسخ‌گویی و افتناع نویسنده یا نویسندگان مقاله «از سیاه‌کل تا امروز» در تشریح «باختر امروز» نبوده است. برای جنبش کمونیستی ایران دارای اهمیت حیاتی است که در مقابله با نقطه‌نظرها و مشی‌های غیرپرولتاری، مواضع مارکسیسم - لنینیسم را بر

خودش روشن کرده و از التقاط ایدئولوژیکی و انحراف در مشی سیاسی جداً جلوگیری ننماید. تئوری مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسهدون به مثابه یگانه راهنمای ظفرنمون انقلاب ایران تنها در مبارزه با "تئوری‌ها" و نظرات خرده‌بورژوازی و بورژوازی است که وجوه تمایز خود را نشان داده و حقانیت خود را در عمل به اثبات رسانده و رشد و تکامل می‌کند. بدون این کار، جنبش کمونیستی و کارگری نه قادر است خود را از زیر بار نفوذ ایدئولوژی‌های بیگانه برهاند و نه قادر است که مقام شامخ رهبری‌کننده خود را در انقلاب ایران به دست آورد. شک نیست که دلیل مهمی بر تمایل و گرایش به نظرات غیر مارکسیستی و غیر پرولتری در میان پاره‌ای از کمونیست‌های ایران نتیجه ضعف تئوریک وسیعی است که در گروه‌های مارکسیستی - لنینیستی موجود است. لیکن، کسانی که گمان می‌کنند که از میان رفتن این تمایلات و گرایش‌ها صرفاً با ترجمه و پخش اسناد و ادبیات پایه‌ای و عمومی مارکسیستی، بدون پیوند با یک مبارزه تئوریکی و رو در رو، امکان‌پذیر است سخت در اشتباه‌اند؛ زیرا ضعف تئوریکی چنانچه پایه‌ای برای رشد انحراف در ایدئولوژی و عمل شود و بدون شک می‌شود و شده است، نمی‌تواند بر طرف گردد مگر از طریق بررسی مشخص همان انحراف. این است اساس کار، در برطرف ساختن ضعف تئوریک جنبش. ضعف تئوریک معنایی نمی‌دهد مگر قوی بودن "تئوری" دیگر. خلأ وجود ندارد. تنها از طریق مقابله مشخص تئوری مارکسیسم با "تئوری"های دیگر است که می‌توان این ضعف را برطرف نمود. در غیر این صورت قوت تئوریک، که برای ما معنایی مگر پیروزی مارکسیسم را نمی‌دهد، به دست نخواهد آمد. بنا بر این، تمام این حرف‌ها جز دامن زدن به همان ضعف تئوریکی و نیز آشفتگی ایدئولوژیکی جنبش، نتیجه دیگری نخواهد داشت و در عمل به دنباله‌روی از جریانات و یا کنارمجویی منفعل نسبت با آن‌ها خواهد انجامید؛ و نیز آنانی که می‌پندارند که این شیوه مبارزه تئوریک مشخص ما شیوه به اصطلاح مثبتی نیست و صرفاً با عمل کردن خود، کار "نمونه‌وار" و به اصطلاح بی‌سر و صدا (بدون مبارزه تئوریک)، باید صحت نظرات خویش را به همگان نشان داد و بدین‌سان خودبه‌خود مسئله حل خواهد شد، نیز بیهوده

چنین می‌پندارند؛ زیرا مبارزهٔ تئوریک در نفی عمل نبوده و بلکه عمل صحیح را تشجیع می‌کند و هادی و منادی آن است و دوم آن‌که، بدون پیوند عمل انقلابی با تئوری انقلابی و در نتیجه بدون پیوند مبارزه برای اجرا و عملی کردن یک تئوری با مبارزهٔ تئوریک بر سر عملی که باید اجرا شود، نه آن عمل به‌درستی صورت می‌گیرد و نه تئوری به‌درستی هضم و درک شده است. سوم آن که، عمل من نیست که تعیین کننده است و بلکه عمل جنبش، عمل عموم است و این بدون مبارزه تئوریکی ممکن نیست؛ و بالاخره، هرگونه کم بها دادن به تئوری و مبارزهٔ تئوریک، به‌خصوص در شرایط کنونی که ضعف و آشفتگی ایدئولوژیکی همه‌گیر شده و به‌اصطلاح هرکس برای خود عملی میکند، موجد انحراف یا به شتاب‌زدگی کاستریستی و یا به‌تدریج‌کاری اکونومیستی و خرده‌کاری و پراکنده‌کاری بوده و این هر دو همدیگر را تقویت می‌کنند. به هر حال، سیاست صحیح کار همان است که گفتیم: باید مبارزهٔ عملی برای پیشبرد امر انقلاب را با مبارزهٔ تئوریک همراه ساخت. باید مبارزهٔ سیاسی علیه رژیم شاه و امپریالیسم را با مبارزهٔ درونی جنبش برای زدودن نادرستی‌ها، کاستی‌ها و انحرافات ایدئولوژیکی همراه ساخت تا بدین‌سان بتوان انقلاب را به‌درستی سازمان داده و به پیروزی کشاند.

اکنون «باختر امروز» به ما پرخاش می‌کند که مبارزهٔ تئوریکی بر سر مشی چریکی، به‌نفع ارتجاع است و نه به‌نفع نیروهای انقلابی. می‌گوید: «افرادی که امروز با شعار برخورد علمی و انقلابی همان کاری را می‌کنند که ارتجاع خواستار آن است، در این سیاست خود مورد استفاده تبلیغات رژیم قرار گرفته‌اند.» (از مقاله «از سیاه‌کل تا امروز») به نظر ما، این حکم از پایهٔ نادرست و یک ارباب سیاسی بیش نیست. جنبش کمونیستی ایران و نیز جنبش‌های بخش خلق ما به‌طور اعم، بدون پیوند مبارزهٔ سیاسی با مبارزهٔ تئوریک، بدون پیشبرد انقلاب ایران علیه رژیم وابسته به امپریالیسم در عین کوشش مجدانه برای بررسی و حل مسائل درونی خود، بررسی و حلی که بدون آن تشتت آرا، پراکندگی و در نتیجه تحلیل نیروهای انقلابی را حاصل خواهد داد، به‌جایی نخواهد رسید. کدام یک به مبارزه علیه رژیم لطمه می‌زند: آیا آزاد گذاردن انحرافات درون جنبش

و در نتیجه تشتت و پراکندگی آن؛ و یا مجاهدت برای از میان بردن این تشتت و حصول اتحاد نیروها که تنها ممکن است از طریق روشن کردن یک مثنی و مبارزهٔ مجدانه برای این‌که همگی بدان راه روند؟ باید پرسید که در آخرین تحلیل، چه کسی از سکوت در برابر رسوخ یک مثنی انحرافی در درون جنبش ما سود خواهد برد؟ رویونیست‌هایی چون اسکندری و طبری و شرکا نیز در گذشته همیشه مبارزهٔ درون حزبی را علیه نظرات نادرست و انحرافی‌شان می‌کوبیدند، به این عنوان که مبارزهٔ علیه رژیم را تضعیف کرده و یا مورد استفادهٔ تبلیغات ضد حزبی رژیم قرار می‌گیرد. دیدیم که چه شد! در آخرین تحلیل، آن کسانی که تحت هر عنوانی در برابر التقاط ایدئولوژیکی درون جنبش کمونیستی و یا رسوخ و غلبهٔ مثنی‌های انحرافی در جنبش خلق ما سکوت می‌کنند و به هر بهانه، نادیده می‌گیرند - چه صادقانه صورت گرفته باشد و چه غیرصادقانه - به امر انقلاب ایران ضربه زده‌اند. ما در حین دفاع از رفقا و مبارزین میهنمان در مبارزه‌شان علیه حکومت طبقات مرتجع و در حین همراهی با آنان برای سرنگونی دستگاه محمد رضا شاهی و تاراندن امپریالیست‌ها از میهنمان، نمی‌توانیم و نباید با نظرات و مثنی‌های انحرافی که به این مبارزه، به امر بزرگ انقلاب مردم میهن ما لطمه می‌زند و نیروهای انقلابی خلق را به کجراه می‌کشاند، همراهی کنیم. باید علیه هر حرکت به کج، به بیراهه، مبارزه کرد. فقط افراد مذبذب، دودل و یا نامطمئن به مواضع خویش و یا به پیوند عمیق خویش به امر انقلاب مردم این کشور، افرادی که به حرف خود ایمان نداشته و مرددند و اطمینان ندارند که برای اجرا و عملی ساختن آن حرف‌ها قدم خواهند گذارد و یا افرادی که به نرخ روز نان می‌خورند و ایورتونیستند و به دنبال کسب و جبههٔ آبی می‌گردند، چنین کاری را نمی‌کنند. مغز بوروکراتیک و بلاهت ذاتی سردمداران رژیم شاه و کارشناسان تهی‌مغز امپریالیست او، که تا نوک بینی خود را بیشتر قادر به دیدن نیستند، هرگز نمی‌توانند و نخواهند توانست به علمیت و کنه حرف‌هایی که ما می‌زنیم پی ببرند. آنان، بالعکس، گمان می‌برند که نیروهای انقلابی با جنگ ایدئولوژیکی علیه یکدیگر، نیروهای خود را تحلیل برده و همدیگر را به نفع آنان از میان می‌برند. حال آن‌که درست بالعکس،

این کار، نیروهای انقلابی را تقویت کرده، وحدت رزمنده آنان را بر اساس محکم‌تری قرار داده و جنگ علیه مرتجعین و خائنین به میهن را با استواری بیشتر به‌سوی پیروزی خواهد برد. بلاهت ذاتی و کوتاه‌اندیشی و تهی‌مغزی طبقاتی مرتجعین و امپریالیست‌ها برای عمل ما حجت نیست و اساسی برای کار نتواند بود. به قول لاسال در نامه خود به مارکس (در ۲۴ ژوئن ۱۸۵۲) که لنین در یکی از نوشته‌هایش خود نقل می‌کند: «... انتشار اثر شما علیه "مردان بزرگ"، کیندل، روژ و غیره، بعید نیست از جانب پلیس با مشکلاتی روبه‌رو شود. ... زیرا، به عقیده من، دولت، بیزار از انتشار چنان آثاری نیست، چه او می‌پندارد که "انقلابیون گلوی همدیگر را پاره خواند کرد." منطق بوروکراتیک آن‌ها نه به این واقعیت سوءظن می‌برد و نه از آن به ترس می‌افتد که درست مبارزات درونی حزب است که به حزبی نیرو و حیات می‌بخشد، نه بزرگترین دلیل ضعف یک حزب پراکندگی آن و ابهام حدود صریحاً مشخص است؛ و این‌که حزب با تصفیه خویش نیرومندتر می‌شود.» و لنین به دنبال آن می‌افزاید: «بگذار مخالفین از خود راضی فراوان، سخت‌گیری، آشتی‌ناپذیری، و مشاجرات سیاسی پرالتهاب و غیره، مورد ملاحظه قرار دهند!» (کلیات آثار، جلد ۴، ترجمه انگلیسی، صفحات ۳۲۰-۳۱۹)

آری! شاید این نوشته ما نیز که علیه مقاله «باختر امروز» نوشته شده، به قول نویسندگان همین مقاله «مورد استفاده تبلیغات رژیم» قرار گیرد. ولی علی‌رغم «باختر» و سایر مخالفین "سخت‌گیری، آشتی‌ناپذیری و مشاجرات سیاسی پرالتهاب و غیره"، منطق بوروکراتیک و خرافاتی رژیم ارتجاعی ایران، منطق کار ما نتواند بود؛ زیرا درست مبارزات درونی جنبش ما است که به جنبش ما نیرو و حیات می‌بخشد و این‌که درست ضعف آن در پراکندگی و ابهام حدود صریحاً مشخص است. ما برای استواری و نیرومند ساختن نهضت کمونیستی خویش و برای حرکت آن به‌سوی وحدت و پیروزی، لازم می‌دانیم که این نهضت از ایدئولوژی‌های بیگانه و از وجود مشی‌های انحرافی تصفیه شود.

ما باز هم به نقل از نوشته پیشین خود («آیا با عملیات چریکی می‌توان توده را به

مبارزه مسلحانه برانگیخت؟» - «کمونیست" شماره ۱۱)، مصرانه تکرار می‌کنیم که : «بی آن‌که قصد داشته باشیم به کمترین وجهی از مجاهدات دلیرانه و دلاوری‌های رفقا و هم‌میهنان انقلابی‌مان، که در راه آزادی و استقلال میهن و بهروزی مردم ایران به نبرد برخاسته‌اند، با خواری صحبت کنیم و بی آن که ذره‌ای از احترام و دل‌بستگی عمیقمان نسبت به قهرمانی رفقای که به مقصود پیشبرد آرمان‌های والای مردم و در راه انقلاب ایران به شهادت رسیده‌اند کاهش یابد، معتقدیم که این راه، یعنی راه عملیات و جنگ‌های چریکی، بدون پشتوانه توده، بدون آن‌که خود خلق به رهبری سازمان شایسته خود، متحد، متشکل و مسلح برخیزد، قرین پیروزی نمی‌تواند بود. این راه و این برداشت از حرکت و قانون‌مندی جامعه و انقلاب ایران با مارکسیسم - لنینیسم در تضاد بوده و با معیار تجربیات انقلابی طبقه کارگر و ملل مختلف سازگار نیست.»

و باز می‌گوییم و مصرانه تأکید می‌کنیم که بی‌شک «راه انقلاب ایران راه مبارزه مسلحانه طولانی است. دموکراسی و استقلال ایران تنها با سرنگونی قهری حکومت ضد دموکراتیک و ضد ملی کنونی و به همت توده‌های تفنگ به دست به رهبری حزب طبقه کارگر به دست خواهد آمد. لیکن، عمل مسلحانه منفرد و ترور پراکنده به وسیله عناصر آگاه و گروه‌های مبارز، در این شرایط پراکندگی عمیقی که میان نیروهای مارکسیستی - لنینیستی و سایر انقلابیون وجود دارد و بدون اتکا به نیروهای جنبش توده‌ای و زحمتکشان ما راه به پیروزی نگشوده و به قول شادروان خیابانی "وجدان دموکراسی را از راه حقیقی خویش منحرف می‌سازد". ادامه چنین کاری فقط به تفرقه میان نیروهای مارکسیستی - لنینیستی و انقلابی و مشکلات کار سیاسی و سازمانی در میان مردم خواهد افزود، باعث خواهد گشت که هسته‌های رزمنده و انقلابی ما در انزوا و انفراد باقی مانده و یکی‌یکی توسط دژخیمان شاه نابود شوند. جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران و اصولاً مجموعه جنبش سیاسی روشن‌فکران انقلابی ایران در لحظه کنونی هنوز ضعیف بوده و از لحاظ تاکتیکی دشمن قوی‌تر است. نباید به‌صرف قوت استراتژیکی خود و این‌که پیروزی به هر حال از آن انقلاب است، موقعیت و وضع تاکتیکی موجود را به فراموشی سپرد.»

«کارگران، دهقانان و توده زحمتکش و اصولاً کلیه مردم ما هنوز دارای مشی سیاسی و سازمانی شایسته نبوده و چنانکه تجربه سال‌های ۱۳۴۷ - ۱۳۵۰ و قبل از آن ۱۳۳۹ - ۱۳۴۲ نشان داده است، بدون داشتن یک رهبری انقلابی سیاسی و تشکیلاتی که بر آن‌ها تکیه کرده و خواسته‌های آن‌ها را بازگو کند، جنبش‌های خودبه‌خودی و توده‌ای‌شان به شکست و ناکامی می‌انجامد. عملیات انفرادی روشنفکران انقلابی، با تمام قهرمانی بی‌نظیر خویش که الهام‌بخش مبارزات آینده طبقه کارگر و مردم ایران خواهد بود، بهترین پیشاهنگان سیاسی خلق ما را که به وجود آنان هم‌اکنون در عرصه‌های مختلف کشمکش توده با رژیم نیاز است و فردا بیش از پیش خواهد بود از میان برداشته و طبقه کارگر و خلق ایران را از داشتن قسمت عظیمی از نیروی پیش‌قراول و آگاه خود محروم خواهد ساخت. به‌علاوه، در این خلاء تئوریک و سیاسی که در میان توده زحمتکش است، به رویونیست‌ها و دلالان سیاسی اپورتونیسم وطنی فرصت خواهد داد که با وعده‌های دروغین و توجیحات سیاسی وقیحانه خویش، جنبش زحمتکشان ایران را بار دیگر به راه زیانمندی کشانند - راهی که فقط تجربیات خونین سال‌های دور رسوایی آن را بر ملاً خواهد کرد.»

یگانه راه: «کار ممتد سیاسی و سازمانی مابین توده‌ها، مبارزه آگاهانه خود آنان و تدارک مبارزه مسلحانه متکی به توده به رهبری حزب پرولتری است.»

حال بگذار «باختر امروز»، همان‌گونه که در ابتدای این مقاله از او نقل کردیم، حرف‌های ما را به مسخره کشد و بگوید که این "مخالفین" در اینجا برای چریک‌ها دارند "دلسوزی می‌نمایند" تا به اصطلاح "اصل مسئله را نفی کنند"، دارند انتقاد یا مخالفت خود را زیر "ابرازات دلسوزانه" مخفی می‌سازند، و غیره و غیره. وه، که چه دنیای شگفتی! ما نه اصل مسئله‌ای را نفی کردیم و بلکه آن را بیرون کشیده به روشنی طرح و بحث کردیم، و نه آن که انتقاد یا مخالفت خود را با نظریات چریک‌ها زیر هیچ چیزی مخفی ساختیم.

ولی، آری! آری! آقایان! ما طرح و بحث مسئله را با دلسوزی است که انجام می‌دهیم،

ولی دلسوزی حاکی از تعلق خاطر به نهضت مان و نه حاکی از آنچه شما می‌پندارید. برخورد ما دلسوزانه است، زیرا برای سرنوشت نهضت کمونیستی خود و نهضت انقلابی میهن خود، برای سرنوشت انقلاب مردم خود، برای مردمی که پیشاهنگانش را جدا از خود و بدون اتکایی در نبرد می‌بیند و برای انقلابیونی که جدا از مردم خود نیروی خود را، بدون رسیدن به مقاصدی که در نظر گرفته‌اند، به تحلیل می‌برند و بدین‌سان نهضت ما به خاطر اصرار در یک تز انحرافی و مشی غلط، می‌بایستی متحمل زیان‌ها و لطماتی گردد، بسیار دلسوزیم و باید باشیم و جز این نباید بود. فقط کسانی که روی صندلی خود لم داده‌اند و خشکه فیلسوفانه به جریانات درون جامعه نگاه کرده و بی‌تفاوتی خود را نسبت به انحرافات درون جنبش تحت عنوان "حرکت جبری" و "واقعیت عینی" انقلاب توجیه می‌نمایند، فقط روبرزیونیست‌ها که سر در لجن خویش به خاطر شکست نهضت ما روزشماری کرده و سالوسانه برای آن آیه یأس صادر می‌کنند، فقط تروتسکیست‌ها که زیر قبای حنایی خویش متکبرانه ژست گرفته تحت عنوان "از دیدگاه طبقاتی" تز صادر می‌کنند که این خرده‌بورژوازی است دیگر، در برابر او «راه دیگری برای مبارزه وجود ندارد» (!) و غیره و غیره - آری! فقط این کسانی که برای نهضت ما و نیروهای انقلابی نهضت ما دلسوز نیستند و به دردهای آن چاره نمی‌کنند.

در برابر انقلابیون ایران، در برابر تمام آن‌ها، فقط یک راه وجود دارد؛ و آن: مجاهدت برای پیوند با زندگی و مبارزه مردم خویش، بردن آگاهی سیاسی در میان آن‌ها و کمک به سازمان یافتن مبارزاتشان، تحلیل و بررسی و حل مسائل و دشواری‌های سیاسی و تشکیلاتی خود در این راه، کوشش برای اتحاد درونی نهضت پراکنده ما و تدارک و آماده ساختن خلق برای برچیدن قهری و قاطعانه حکومت ارتجاعی وابسته به امپریالیسم. دست زدن به هر نوع مبارزه‌ای فقط به پشتوانه توده، فقط متکی به مردمی آگاه و سازمان‌یافته با پیروزی قرین تواند بود. برای کمونیست‌ها جز حرکت بر همین اساس، جز جلب ایدئولوژیکی و سیاسی پیشروان طبقه کارگر، جز سازمان دادن مبارزه بزرگی بر اساس رهبری این طبقه و پیوند و اتحاد این طبقه با توده‌های دهقانی و نیز با تمام مردم،

جز حل مسائل تئوریکی و تشکیلاتی خویش، جز روشن کردن یک مشی مارکسیستی -
لنینیستی در ایران و متحد کردن تمام نیروهای پرولتری جامعه بر اساس آن و خلاصه جز
حرکت مصرانه برای پاسخ‌گویی به این وظیفه مبرم، به وظیفه ایجاد حزب طبقه کارگر
ایران، ایجاد حزب کمونیست، هیچ راه دیگری نیست و نتواند بود.
حرف ما همین است!

» تئوری، ایده، درست آن کیفیت رشد یافته از عمل،
از ماده، است که بر خودش فرمان می راند
و این که، تئوری درست هنگامی عمل را رهبری
می کند که بر آن عمل، پیشی گرفته و بیان فشرده
آن باشد. حال آن که هیچگاه عمل واجد چنین
خصوصیتی نیست و بلکه موجد کیفیتی است
که این خصوصیت را بروز می دهد؛ و کسی که این
خصوصیت را درک نکند و بلکه در مقابل «عمل»
و یا «فشار ضرورت» سر فرود آورد، الفبای فلسفه
مارکسیستی و جوهر دیالکتیکی آن را از نظر دور
داشته و به امپریسم یا پراگماتیسم در غلتیده است. «

از متن «مارکسیست - لنینیست ها و
مشئ چریکی»

انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

زمستان ۱۳۹۳